



تحقیقات تاریخ ایران دوره اسلامی

فصلنامه علمی - دوره دوم شماره دوم (پیاپی ۴) تابستان ۱۴۰۴

بازخوانی انتقادی گزارش‌های افسران نیروی دریایی سلطنتی بریتانیا، مطالعه موردی بندرعباس ۱

پدر جهان ابراهیمی نژاد

تأملی بر فتاوی جهادی در جنگ روس (۱۲۱۸-۱۲۴۳ هـ.ق) ۲۱

مصطفی سلطانی ساوولایی، سید علیرضا اهلطی، رفیعی الله پونساپ گوشه

تاریخ فراموشان؛ بازنمایی زنان و دختران قاجار در نشریات خراسان عصر قاجار ۴۱

آله ماه پوری، سید فریوش، زهیر سیامیان کرچی، فاسم محمدی

بررسی انواع معافی و تخفیف مالیات بر اقلام خوراکی و متعلقات آن در سنگ‌نبشته‌های فرمان دوره قاجار ۶۱

پیار، موش، فیهام، منصور ریخت

همگرایی تمدنی، واگرایی سیاسی: تحلیل تأثیر عوامل فرهنگی، زبانی و مذهبی بر روابط ایران و افغانستان در چارچوب نظریه اشاعه و قدرت نرم ۸۷

سمانه سعیدی، سعید رتا رحیمی

اعتقادات دینی و سیاست مذهبی شاه اسماعیل اول ۱۱۳

امیر تیمور رفیعی و جوان نوربان



فصلنامه علمی تحقیقات ایران دوره اسلامی

صاحب امتیاز : دانشگاه علوم و تحقیقات

مدیر مسئول: دکتر سینا فروزش

سر دبیر: دکتر جواد هروی

هیئت تحریریه

- دکتر رضا شعبانی
- دکتر غلامحسین زرگری نژاد
- دکتر علی بیگدلی
- دکتر محمدا میر شیخ نوری
- دکتر محمدتقی ایمان پور
- دکتر فهیمه مخبر دزفولی
- دکتر جواد هروی
- دکتر یونس فرهمند
- دکتر سینا فروزش
- دکتر هایده خمسه
- دکتر بیتا سودایی

مدیر داخلی: دکتر منصور حمدالله زاده

ویراستار فارسی : زهره ابراهیمی

ویراستار انگلیسی: دکتر مهناز کربلایی صادق

نشانی مجله:

تهران- انتهای بزرگراه شهید ستاری- میدان دانشگاه- بلوار شهدای حصارک- دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات

دانشکده ادبیات، علوم انسانی و اجتماعی

گروه تاریخ و باستان شناسی

فهرست مطالب

- بازخوانی انتقادی گزارش‌های افسران نیروی دریایی سلطنتی بریتانیا، مطالعه موردی بندرعباس ۱
بدرجهان ابراهیمی‌نژاد
- تأملی بر فتاوی جهادی در جنگ روس (۱۲۱۸-۱۲۴۳هـ.ق) ۲۱
مصطفی صالحی ساروکلایی، سید علیرضا ابطحی، فیض‌اله بوشاسب گوشه
- تاریخ فراموشان؛ بازنمایی زنان و دختران در نشریات خراسان عصر قاجار ۴۱
الهه ماه پروی، سینا فروزش، زهیر صیامیان گرجی، قاسم محمدی
- بررسی انواع معافی و تخفیف مالیات بر اقلام خوراکی و متعلقات آن در سنگ‌نبشته‌های فرمان دوره قاجار ۶۱
بهار موقت، قباد منصوربخت
- همگرایی تمدنی، واگرایی سیاسی: تحلیل تأثیر عوامل فرهنگی، زبانی و مذهبی بر روابط ایران و افغانستان در
چارچوب نظریه اشاعه و قدرت نرم ۸۷
سمانه سعیدی، مجیدرضا رجبی
- اعتقادات دینی و سیاست مذهبی شاه‌اسماعیل اول ۱۱۳
امیر تیمور رفیعی، جواد نوریان



بازخوانی انتقادی گزارش‌های افسران نیروی دریایی سلطنتی بریتانیا، مطالعه موردی بندرعباس^۱

بدرجهان ابراهیمی نژاد^۲ 

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۲۰

چکیده

در این پژوهش، اطلاعات جمع‌آوری شده توسط افسران نیروی دریایی بریتانیا در نیمه دوم قرن نوزدهم تا نیمه اول قرن بیستم میلادی در منطقه خلیج فارس درباره بندرعباس، با منابع و اطلاعات داخلی مقایسه و بررسی می‌شود. سؤال اصلی پژوهش این است که ضرورت بازخوانی و تحلیل گزارش‌های افسران بریتانیایی و مقایسه آن با اطلاعات داخلی بر چه اساسی تبیین می‌شود؟ هدف اصلی پژوهش، ارزیابی دقت و اعتبار اطلاعات بریتانیایی در مورد بندرعباس و ضرورت تلفیق آن با منابع داخلی برای دستیابی به درکی جامع و معنادار از شرایط اجتماعی، سیاسی و تجاری آن است. روش تحقیق بر پایه مطالعه تطبیقی گزارش‌های افسران نیروی دریایی بریتانیا با منابع داخلی در پنج حوزه کلیدی شامل جمعیت، مسیرها و موقعیت سیاسی، صادرات و واردات، شرایط سیاسی-تجاری و تردد کشتی‌ها به بندرعباس استوار است. یافته‌ها نشان می‌دهد که گزارش‌های افسران بریتانیایی، یک‌سویه و هدفمند بوده و بازتاب‌دهنده اهداف سلطه‌جویانه بریتانیا در منطقه خلیج فارس، مبنی بر ناتوانی ایران در حکمرانی بر بنادر و جزایر ایرانی خلیج فارس است؛ بهره‌برداری از این گزارش‌ها، بدون تفحص در منابع و گزارش‌های داخلی، تأیید و صحه‌گذاری بر اهداف استعماری بریتانیا در این منطقه است.

واژه‌های کلیدی: بندرعباس، نیروی دریایی سلطنتی بریتانیا، خلیج فارس، مطالعه تطبیقی، استعمار بریتانیا

^۱. ابراهیمی نژاد، بدرجهان (۱۴۰۴). بازخوانی انتقادی گزارش‌های افسران نیروی دریایی سلطنتی بریتانیا، مطالعه موردی بندرعباس، فصلنامه تحقیقات تاریخ ایران دوره

اسلامی، سال دوم، شماره دوم، تهران: ص ۱-۲۰.

^۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران. ایران. پست الکترونیک: badrjahane@gmail.com

مقدمه

خلیج فارس، گرد محور تجارت و بازرگانی می‌چرخید و در انحصار کمپانی هند شرقی و کارگزاران آن قرار داشت. از اواخر قرن هجدهم تا اواسط قرن نوزدهم میلادی، سیاست بریتانیا در خلیج فارس تغییر آشکاری پیدا کرد و از جنبه اقتصادی و تجاری به منافع سیاسی روی آورد» (ملایی، ۱۳۹۶: ۶۲). تلاش‌های گسترده و مستمر نیروی دریایی بریتانیا در منطقه خلیج فارس علاوه بر نقشه‌برداری‌های دقیق در فواصل زمانی معین، شامل اطلاعاتی جامع بود؛ این اطلاعات برای اهداف راهبردی مانند ایجاد پایگاه و تأسیسات دریایی، راه‌اندازی تلگراف‌خانه، خطوط کشتیرانی، تعیین محل استقرار نمایندگی‌های سیاسی، تجاری و نظامی مورد استفاده قرار گرفت و نفوذ بریتانیا در منطقه خلیج فارس گسترش داد.

نخستین تلاش بریتانیا برای نقشه‌برداری در خلیج فارس، در سال ۱۱۹۷ق/ ۱۷۸۳م، توسط ستوان جان مک کلوتر^۱ از افسران نیروی دریایی بمبئی به‌عمل آمد. او «بر آن بود تا با ابزاری محدود، نواقص نقشه‌های پیش از خود را برطرف سازد» (استندیش، ۱۳۸۳: ۱۷۳) و مبنای کار او اطلاعات مساحان بومی منطقه بود. لوریمر می‌نویسد: «در سال ۱۲۲۵ق/ ۱۸۱۰م، هنگامی که جزییات دستور رسیدن به بنادر دزدان دریایی به فرماندهان لشکرکشی بریتانیا علیه قواسم داده می‌شد، تنها اطلاعاتی که بمبئی توانست در اختیار افسران قرار دهد، نقشه‌ای بود که شخصی به نام سید تقی تهیه کرده بود» (Lorimer, 1915: 220-221). نقشه‌برداری از خلیج فارس و رودخانه‌های آن از سال ۱۲۲۶ هجری قمری/ ۱۸۱۱ میلادی تا زمان تدوین مجموعه گزارش‌های راهنمای دریانوردی در خلیج فارس^۲ ادامه داشت. در سال ۱۸۶۰ میلادی، نقشه کامل خلیج فارس در دو قطعه توسط سروان کنستابل تهیه شد. او مسئول انجام بخش دوم این پروژه بود (بهروز، ۱۳۶۹: ۸۶).

بدین‌گونه جمع‌آوری اطلاعات و نقشه‌برداری از اقیانوس هند و خلیج فارس در اواخر قرن هجدهم آغاز شد. تلاش‌های ناوگان نیروی دریایی هند بریتانیا^۳ (وٹوقی، ۱۳۸۴: ۴۶۴)، به‌دلایل مهمی مثل بکارگیری کشتی‌های جنگی در جریان سرکوب قواسم (۱۸۱۸-۱۸۲۰م/ ۱۲۳۳-۱۲۳۵ق)، و شورش هند (۱۸۵۷-۱۸۵۸م/ ۱۲۷۳-۱۲۷۴ق)، تا سال ۱۸۶۰م/ ۱۲۷۶ق، به‌گونه‌ای نامنظم و ناقص انجام شده بود. در سال ۱۸۶۲م/ ۱۲۷۹ق کاپیتان کنستابل، و سه تن از بزرگان مساح، در بحریه^۴ هند، یادداشتی به بخش جغرافیایی فرماندهی دریایی دادند و اعلام کردند که مساحی دریای هند، باید کار خود را به‌نحو مطلوب به پایان رساند (Lorimer, 1915: 251). مجموعه نقشه‌برداری‌ها و اطلاعات مستند، شامل مسیرهای دریانوردی در خلیج فارس، خلیج عمان تا رأس الحد از سال ۳۷-۱۳۲۶ق/ ۱۸۲۱م،

^۱ John McClure

^۲ The Persian Gulf Pilot 1870-1932

^۳ نیروی دریایی هند انگلیس از سال ۱۲۶۴ق- ۱۸۳۰م، به این نام موسوم شد.

^۴ نیروی دریایی

تا ۱۲۷۶ق/ ۱۸۶۰م، جمع‌آوری و پس از بررسی نهایی در سال ۱۲۸۷ق/ ۱۸۷۰م، منتشر شد و با وجود انحلال کمپانی هند شرقی در سال ۱۲۹۱ق/ ۱۸۷۴م، عملیات فراگیر و جامع دریایی ادامه پیدا کرد.^۱

از خلال گزارش‌های ثبت شده توسط افسران هند بریتانیا می‌توان به مجموعه‌ای از آگاهی شامل مسیرهای دریایی، لنگرگاه‌ها، آثار باستانی، مردم‌شناسی، تجاری-اقتصادی و سیاسی دست یافت. بازخوانی منتقدانه اطلاعات یادشده درباره بندرعباس، همراه با گزارش‌ها و اسناد داخلی و نیز تصحیح و پوشش خلأهای اطلاعاتی یافته‌های مأموران انگلیسی، برای نزدیک شدن به صحت و اعتبار یافته‌ها ضروری است. در این پژوهش با استفاده از گزارش‌های ذکر شده، گزیده اهم اطلاعات در سال‌های مورد نظر، استخراج و بر حسب موضوع در جداول پنجگانه ارائه شد. جداول به گونه‌ای تنظیم شدند که مقایسه موضوعی در مقاطع زمانی مورد نظر، امکان‌پذیر باشد. جداول‌های ۱ تا ۴، به چهار مقوله اساسی شامل جمعیت و لنگرگاه‌ها، مسیرها و موقعیت سیاسی، صادرات و واردات، شرایط سیاسی-تجاری، و جدول شماره پنج، به ذکر نوع کشتی‌های تجاری و جزئیات رفت‌وآمد آنها اختصاص دارد. زمان‌بندی موضوعات بر اساس زمان انتشار اطلاعات است که دربرگیرنده سال‌های ۱۸۶۴م/ ۱۲۸۱ق، تا ۱۹۳۲م/ ۱۳۵۱ق، است و در فواصل تقریبی هشت تا نه سال منتشر شده است. اطلاعات جمع‌آوری شده در سال ۱۸۲۸م/ ۱۲۴۴ق، نیز در این مجموعه مستتر است. گزارش‌های جداول با گزارش‌ها و سندهای داخلی با ذکر منبع، تطبیق و مدعای آنها مورد بحث قرار گرفت.

بحث و بررسی

منشأ اصلی مسائل خلیج فارس در قرن ۱۳ق/ ۱۹م، به‌ویژه گسترش نفوذ بریتانیا در حاشیه جنوبی خلیج فارس، ناشی از خلأ حضور مؤثر نیروی دریایی ایران بود. با وجود تلاش فراوان ناصرالدین‌شاه برای تأسیس بحریه، او تنها موفق شد دو کشتی به نام‌های شوش و پرسپولیس را در سال ۱۳۰۴ق/ ۱۸۸۷م، از کشور آلمان خریداری کند. بریتانیا همواره با درخواست‌های ایران برای خرید کشتی مخالفت می‌کرد و تمایلی به مشارکت با ایران در ایجاد بحریه مؤثر در خلیج فارس نداشت. تلاش ناصرالدین‌شاه هنگامی به ثمر رسید که بریتانیا سیستم ارتباطات خود را توسعه داده، بازارها را در دست گرفته و پایگاه‌های متعددی ایجاد کرده بود و در نتیجه از قدرت نظامی و اقتصادی گسترده‌ای در منطقه خلیج فارس برخوردار شده و برای نیروی دریایی تازه تأسیس ایران، جای فعالیت باقی نگذاشته بود.

بریتانیا برای سلطه بر بنادر و سواحل ایرانی خلیج فارس در دوره قاجار، به دو طریق عمل نمود:

نخست: حمایت از ساکنان بومی سواحل شرقی از طریق عقد قرارداد با حاکمان محلی، به‌عنوان حاکمان مستقل، برای پشتیبانی از اهداف سیاسی خود؛

۱. بخش‌های دیگر به ترتیب در سال‌های ۱۸۸۳، ۱۸۹۰، ۱۸۹۸، ۱۹۰۸، ۱۹۱۵، ۱۹۲۴ و ۱۹۳۲م، منتشر شد. در هر بخش نتایج تغییرات و اضافات بر مبنای نقشه‌برداری‌های جدید با استفاده از ابزار متناسب و استناد بر تجربیات شخصی با ویرایش جدید، چاپ شد و برخی اطلاعات نیز در جای خود باقی ماند. لازم به ذکر است ویرایش دیگری از این مجموعه در سال ۱۳۴۶ شمسی به دستور دریاسالار ایران توسط ناو سروان علی محمد سنگلجی ترجمه شد.

دوم: حمایت از سلطان مسقط و مدعای او نسبت به بنادر ایران به ویژه بندرعباس و جزایر قشم و هنگام. مبنای هر دو شیوه، ادعای بریتانیا مبنی بر بی‌توجهی ایران به بنادر و جزایر خود و به خطر افتادن منافع بریتانیا بود. به‌عنوان نمونه یکی از اهداف بریتانیایی‌ها از مساحی در منطقه خلیج فارس، تأسیس مراکز تلگراف بود که قدم بزرگی برای اشراف به امور منطقه و تسلط بر آن بود. لرد کرزن می‌نویسد: «وقتی اداره تلگراف در سال ۱۲۸۶ق/ ۱۸۶۹م در جاسک تأسیس شد، دماغه مزبور ناحیه شنی خشک و خالی بود و احدی به مالکیت آنجا اعتنا نداشت حضور بریتانیا موجب رونق منطقه و به‌دنبال آن توجه ایرانی‌ها گردید» (کرزن، ۱۳۵۰: ۵۱۵). او این ادعا را مجوزی برای انجام مقاصد دولت متبوع خود می‌داندست. ویلسون در این رابطه می‌نویسد: مساحی در سواحل ایران به منظور تأسیس خطوط تلگراف انجام شد و در نتیجه نقشه‌ها از دقت بیشتری نسبت به نقشه‌های سواحل جنوبی برخوردار بود. نواحی مرکزی و جنوب ایران با نقشه‌برداری و تعیین مکان تلگراف با استفاده از طول جغرافیایی، به وسیله علامت‌های دقیق و معین نشانه‌گذاری و پوشش داده شد. در نتیجه در سال ۱۳۰۰-۱ق/ ۷۴-۱۸۷۳م، یکی از معتبرترین نقشه‌های خلیج فارس توسط کاپیتان سنت‌جان به وجود آمد (Wilson, 1959: 265).

سدیدالسلطنه کبابی درباره نقشه‌برداری‌های انگلیس می‌نویسد: کتاب و نقشه از اسرار حربیه انگلیسی‌ها راجع به کلیه ممالک محروسه ایران که اعضای مرکزی قشون هندوستان در سال ۱۳۲۹ق/ ۱۹۱۱م، مطابق ۱۳۲۹ق/ ۱۹۱۱م، تألیف و ترسیم کرده‌اند، در سال ۱۳۳۰ق/ ۱۹۱۲م، در سیملا در مطبعه دولتی بطبع رسیده و از مطبوعات مخفیانه حکومت هندوستان محسوب شوند، به وسیله‌ای به دست نگارنده افتاد، بعد از استقرار در سال ۱۳۴۲ق/ ۱۹۲۳م، توسط وزارت خارجه تقدیم اولیا دولت قاهره نمود (سدیدالسلطنه کبابی، ۱۳۶۳: ۶۸۱-۶۸۲).

نقشه و اطلاعات ثبت شده توسط بریتانیا، سال‌ها به‌عنوان اسناد محرمانه در محدوده اختیارات مأموران بریتانیا قرار داشت و پس از استفاده و بی‌اهمیت شدن اطلاعات و به‌واسطه گذشت زمان در اختیار عموم قرار گرفت. مجموعه راهنمای دریایی دریانوردان بریتانیا مورد استفاده دریانوردان ایرانی نیز قرار گرفته است. در رابطه با تأسیسات تلگراف همانند اکتشافات دریایی و ثبت راهنمای مسیرهای دریایی، بریتانیا ضمن تسریع و بهبود ارتباطات، هدف حاشیه‌ای و در عین حال مهم آشنایی با سرزمین، رفتار و روحیات حاکمان و مردم بومی منطقه را نیز دنبال کرد که از نتایج قابل توجه آن می‌توان از جدایی گوادر از ایران در دوره ناصری یاد کرد.^۱ بریتانیا مهم‌ترین دلیل تفحص و دخالت در بنادر و جزایر جنوبی ایران را همواره بی‌توجهی دولت مرکزی به آن عنوان نمود.

منابع انگلیسی در آن زمان نیروی دریایی ایران را به تمسخر می‌گرفتند (نوابی، ۱۳۶۹: ۶۰۰-۵۹۹). لرد کرزن می‌نویسد: «سعدالملک با جبروت تمام در یگانه کشتی بحریه ایران، «پرسپولیس» به حدود و حوالی سواحلی که زیر فرمان اوست سرکشی می‌کند. وی در این وضع و حال بدون شک خود را تالی ممتاز دریانوردان بلندآوازه‌ای مانند آلبوکرک می‌پندارد» (کرزن، ۱۳۵۰: ۴۸۳-۴۸۲). در لحن تحقیرآمیز لرد کرزن به‌جز تمسخر نکته دیگری نیز وجود

۱. ر.ک. ابراهیمی‌نژاد، بدرجهان، «بررسی موقعیت بریتانیا در مسئله گوادر و چابهار، در مناسبات ایران و مسقط؛ دوره قاجاریه»، پژوهشنامه خلیج فارس، به کوشش عبدالرسول خیراندیش، مجتبی تبریزنیا، دفتر پنجم، ۱۸۰-۱۵۹، اردیبهشت ۱۳۹۱.

دارد و آن این است که هدف ایران از داشتن بحریه، نظم امور و پاسداری از مرزهای جنوبی بود، و این امر برای بریتانیا خوشایند نبود؛ برای نمونه شورش چابهار در سال ۱۳۰۵ق/ ۱۸۸۸م با استفاده از کشتی پرسپولیس مهار (کرزن، ۱۳۵۰: ۴۷۷) و نظم و امنیت در آن حکم فرما شد و برخلاف تبلیغات سوء بریتانیا، روند تشکیل حکومت جزایر و بنادر خلیج فارس در اواخر دوره ناصری، نشان از وجود برنامه‌ای منظم و حساب شده از سوی مقامات ایرانی داشت. از آنجایی که این موضوع با اهداف بریتانیا، همخوانی نداشت، تا جای ممکن در اجرای آن دست به بهانه‌جویی و اخلاف زد؛ و با این فرض که حکومت مرکزی هیچ نقشی در کنترل سواحل، بنادر و جزایر ایران ندارد، اطلاعات نیروی دریایی بریتانیا جمع‌آوری شده و علت ضعف و یا تلاش‌های حکومت مرکزی در این اطلاعات و داده‌ها لحاظ نشده است. فعالیت‌های بریتانیا در خلیج فارس، بخشی از برنامه‌ریزی هدفمند و بلندمدت بریتانیا محسوب می‌شد. این اطلاعات به مرور زمان تکمیل و مدون گردید و امروزه به عنوان اسنادی قابل توجه از شرایط و موقعیت بنادر منطقه خلیج فارس در دسترس است. از میان اطلاعات ثبت شده می‌توان به روند رویدادها و شیوه حضور و دیدگاه افسران بریتانیایی به منطقه دست یافت که به لحاظ زمانی منطبق بر تلاش حکومت مرکزی ایران، برای کنترل بنادر جنوبی مطابق با دهه چهارم حکومت ناصرالدین شاه تا پایان دهه نخست حکومت رضاشاه پهلوی است. مقایسه اطلاعات یادشده با منابع داخلی، اهمیت، ارزش و دقت نظر منابع داخلی و اختلاف آن را با اسناد بریتانیایی نشان می‌دهد.

۱- جمعیت

مطالعه جمعیت، سنگ بنای مطالعات اجتماعی و فرهنگی هر منطقه است. بررسی ساختار و پویایی‌های جمعیتی، دریچه‌ای به سوی فهم الگوهای رفتاری، تعاملات اجتماعی، و تحولات فرهنگی می‌گشاید. همانطور که در جدول شماره ۱، مشاهده می‌شود جمعیت بندرعباس در فصل سرد بین ۸ تا ۱۲ هزار نفر متغیر بوده است. تردد جمعیت به بندرعباس از مهم‌ترین عوامل تغییر جمعیت در فصل سرد بوده است که نشان از پویایی اقتصادی، ثبات و امنیت در بندرعباس دارد. برخی منابع کاهش نسبی جمعیت بین سال‌های ۱۳۱۵ق/ ۱۸۹۸م و ۱۳۳۳ق/ ۱۹۱۵م را به برقراری سیستم گمرکی جدید نسبت داده‌اند که نسبت به دوره حضور نماینده مسقط در بندرعباس، قواعد و ضوابط سختگیرانه‌تری اعمال شد. توضیح آنکه در سال ۱۳۱۵ق/ ۱۸۹۸م، شاه به منظور ایجاد نظم جدید گمرکی، سه نفر بلژیکی به نام‌های نوز، پریم و انگلس استخدام کرد. نوز در حوزه گمرکات از نظام اجاره‌ای گمرکات جلوگیری کرد. در سال ۱۳۱۸ق/ ۱۹۰۰م میزان گمرک پنج درصد تعیین شد و از مبلغی که قبلاً اجاره‌داران می‌دادند بیشتر بود (ورهرام، ۱۳۸۵: ۱۱۷)، تجار به حضور مسیو نوز اعتراض داشتند و قوانین و تعرفه‌های جدید او را به زیان خود می‌دانستند. در گزارشات افسران انگلیسی در مورد جمعیت اطلاعات دقیقی وجود ندارد و همواره با حدس و گمان همراه است. تعداد خانوار با شمارش تعداد خانه‌ها تخمین زده می‌شود و قابل اطمینان نیست. لوریمر در سال ۱۳۲۶ق/ ۱۹۰۸م جمعیت را ده هزار، تعداد خانه و کپر را روی هم دو هزار ذکر می‌کند (Lorimer, 1908: 10). در

گزارشات سال ۱۳۳۳ق/ ۱۹۱۵م، با آمار دقیق‌تری مواجه می‌شویم که صرفاً بر جمعیت تاجران در بندرعباس تکیه دارد. مطابق جدول در این زمان سه‌چهارم تجارت در کنترل خوجه‌ها و هندوهای شکارپور (شکرپور)، است. این تاجران تحت حمایت کمپانی هند شرقی قرار داشتند. تاجران هندی شکرپور و هندوها با استفاده از کشتی‌های کرانه‌نورد و قایق‌های بادبانی در سال ۱۳۳۳ق/ ۱۹۱۵م، رشد تجاری قابل توجهی داشتند. موج واردات کالا که با رونق و اختراعات صنعتی و تحول در صنعت کشتیرانی از حدود ۱۲۷۶-۱۲۸۷ق/ ۱۸۷۰-۱۸۶۰م، آغاز شد و به شدت رشد کرد؛ «تأثیر منفی بر صنایع داخلی و به طور خاص پارچه‌بافی داخلی گذاشت و از این رهگذر تاجران به‌سختی متضرر شدند» (فوران، ۱۳۹۱: ۱۹۸).

نکته مهم درباره جمعیت و آمار آن این است که در هیچ‌کجا به جمعیت زنان اشاره نشده است. تعداد جمعیت همواره عددی تقریبی است و با ذکر شغل مردان آمده است. باید در نظر داشت در بندرعباس به واسطه دو عامل: مهاجرت در فصل گرم و تردد دائمی بومیان و تاجران هندی، در نواحی ساحلی در بخش‌های جنوبی و شمالی، به تناسب موقعیت جغرافیایی، جمعیت متغیر بوده است. دقیق‌ترین منبع در محدوده سال‌های مورد نظر، اثر سدیدالسلطنه است. او می‌نویسد: «نفوس عباسی^۱ در زمستان و خریف عموماً در عباسی جمعند، لیکن در تابستان و ربیع به اطراف عباسی متفرق می‌شوند، تقریباً بیش از یک ثلث در آن دو موقع اخیر در عباسی نخواهند بود، و نگارنده در سال هزار و سیصد و بیست و پنج (قمری مطابق با ۱۹۰۷ میلادی) خانه‌هایی که مسکون و آباد بودند از چوبین و گلین و عمارات رفیع‌البناء احصاء نمود، معادل دو هزار و سی و هشت باب آمده، و. سکنه هر یک پنج نفر حساب شود ده هزار و صد و نود نفر نفوس می‌شوند» (سدیدالسلطنه، بندرعباس و خلیج فارس، ۱۵۷). در این چند سطر دقت نظر سدید در شمارش بناها و تخمین جمعیت که مطابق فرضیه او به‌نظر می‌رسد به واقعیت نزدیک باشد، قابل توجه است. بر همین مبنا جمعیت بندرعباس در فصل بهار و تابستان با توجه به حضور یک سوم جمعیت موجود در فصل پاییز و زمستان کمتر از پانصد نفر تخمین زده می‌شود که شامل افرادی است که مجبور به توقف در عباسی بوده‌اند.

در گزارش دیگری مربوط به سال ۱۳۴۰ق/ ۱۹۲۱م، آمده است: بندرعباس دارای ۱۶۵۷ خانه گلی و ۱۵۹۷ خانه است که جمعیت بندرعباس به طور تقریبی ۱۶۲۷۰ نفرند (تحولات سیاسی صفحات جنوبی ایران، ۱۳۸۱: ۱۲۷). در این گزارش تعداد تاجران و ملیت و نیز مذهب سکنه به تفکیک آمده است. مقایسه اطلاعات فوق با آنچه در گزارش افسران هند بریتانیا در سال‌های مشابه ذکر شده است، دقت نظر منابع داخلی را به خوبی نشان می‌دهد. هدف از این مقایسه آن است که در رابطه با استفاده و استناد بر منابع بریتانیایی و دیگر منابع غیر بومی ملاک حقیقت‌یابی هدف نویسندگان یا گزارشگران از ثبت گزارش است.

۱-۱- لنگرگاه

درباره اهمیت ساخت اسکله در لنگرگاه بندرعباس، به دلیل مشکلات طبیعی، در اسناد مربوط به گزارشات کارگزار بندرعباس نکات متمایزی دیده می شود که جهت دار بودن تبلیغات انگلیسی ها، مبنی بر بی توجهی دولت ایران به بنادر و مسایل خلیج فارس را فاش می سازد. سدیدالسلطنه ضمن شرح مشکلات لنگرگاه بندرعباس و سختی پیاده نمودن بار کشتی در آن می نویسد: «ایجاد عسقله^۱ موقتی هم به چندین سبب دشوار است، نظر به نبودن لوازم کار و امتداد عسقله و زحمت استحکام بنا و احتمال خراب شدن در مواقع طوفان» (سدیدالسلطنه، ۱۳۶۳: ۶۸۹-۶۹۰).

اولین بار حاج احمدخان کبابی در سال ۱۲۸۵ق/ ۱۸۶۹م اسکله ای برای بندرعباس برای سهولت کار تجار می سازد که از سوی مقامات دولتی سوءنیت تلقی شد^۲ (بررسی تاریخی سیاسی و اجتماعی اسناد بندرعباس، سند شماره ۲۳۱). این زمان مطابق با فسخ قرارداد اجاره گمرکات بندرعباس با سلطان مسقط است. یکی از مهم ترین دلایل این اتفاق قرار داشتن سلطان نشین مسقط و عمان تحت حمایت و نفوذ فراگیر بریتانیا بود.^۳ شرح سدیدالسلطنه از موقعیت لنگرگاه بندرعباس نشان می دهد در فاصله این سال ها نیز اسکله های موقت برای بندر ساخته شده که به دلیل طوفان از میان رفته است. در سندی به سال ۱۲۹۰ق/ ۱۸۷۴م، به درخواست تجار برای ساخت اسکله و نیاز مبرم آنها به این امر اشاره شده است. کارگزار می نویسد: «لنگرگاه بندرعباس از جمیع لنگرگاه های خلیج فارس صعب تر و اکثر ساحل دریای آنجا به سبب زیادتی امواج، متلاطم است به نوعی که کشتی های وارده به لنگرگاه مذکور به راحت مُنطرح^۴ نمی کنند. به علاوه بندر مزبور فرضه و اسکله که محل نزول و حمل و نقل بار تجار باشد، ندارد. چنانچه به علت تلاطم و زیادتی امواج، هنگام حمل و نقل اموال غالباً به آب دریا می شوند، به قسمی که در سالی ده دوازده بگاره^۵ از آنها در ساحل دریا می شکند». در ادامه درخواست می نماید مانند بندر بوشهر اسکله مناسبی ساخته شود؛ حتی پیشنهاد می شود تجار به شراکت به ساخت اسکله مبادرت کنند تا مشکل حل شود (بررسی تاریخی سیاسی و اجتماعی اسناد بندرعباس، ۱۳۸۷: سند ۲۶۲).

در گزارش سال ۱۳۰۷ق/ ۱۸۹۰م، ملاحظه می کنید که در برابر لنگرگاه اسکله ای ساخته و مشکل تجار حل شده است. قریب به یقین این اسکله همان است که توسط حسینقلی خان نظام السلطنه مافی تأسیس شد. سدید می نویسد: مرحوم حسینقلی خان نظام السلطنه مافی در سال ۱۳۰۱ق مطابق ۱۸۸۳ مسیحی، حکومت بنادر را داشته، بخرج خود

^۱. اسکله

^۲. حاج احمدکبابی سال ها مشاور سلطان مسقط بود و پس از کناره گیری از این سمت در سال ۱۲۸۵ق، بلافاصله به خدمت دولت ایران پیوست و ضمن اعلام تابعیت ایران، گمرک بندرعباسی و مضافات آن را اجاره کرد (سدیدالسلطنه، ۱۳۷۰: ۱۵۷؛ حسینی فسائی، ۱۳۸۲: ۸۳۴). حضور حاجی احمدخان کبابی در بندرعباسی با عنوان مستأجر جدید گمرک، بلافاصله پس از ختم قائله عمان به طور طبیعی مخالفان بسیاری داشت.

^۳. رک. ابراهیمی نژاد، بدرجهان، «نقش بریتانیا در روابط ایران و عمان در دوره ناصری»، پژوهشنامه خلیج فارس، به کوشش عبدالرسول خیراندیش، دفتر ششم، ۱۹۵-۲۲۱، اردیبهشت ۱۳۹۲.

^۴. بدور افکنده شده. در اینجا به معنی لنگر انداختن است (دهخدا، ۱۳۷۷: ۲۱۶۶۰).

^۵. ظاهراً از بقره عربی به معنی گاو و نام نوعی کشتی که در گذشته با بادبان حرکت می کرد و چون مثل گاو در اراضی، سینه دریا را شکافته و پیش می رفته از آن جهت به بگاره معروف شده باشد (نوربخش، ۱۳۸۱: ۶۳).

امر به بنیان عسقله نهاد، حاج محمدحسن بن راشد بن رطنسی هندی مدیر گمرکات بندرعباس در همان سال به پایان رسانید (سدیدالسلطنه، ۱۳۶۳: ۶۰۵).

حسینقلی‌خان در نامه‌ای به تاریخ ۱۳۲۰ق/ ۱۹۰۲م، ضمن درخواست برقراری حق اسکله می‌نویسد: «صورت سیاهه‌ای که توسط معزالسلطان به مسیو نوز دادم: قبل از حکومت من در بنادر، بندرعباس اسکله^۱ نداشت؛ به تجار خسارت زیاد وارد می‌آمد و اغلب وصلت به کشتی «میل»^۲ و سایر کشتی‌ها نمی‌داد. من در آنجا ایجاد اسکله کردم و از تجار عدلی یک شاهی حق اسکله می‌گرفتم...»^۳ (نظام‌السلطنه مافی، ۱۳۹۱: ۲۹۳).

در سال‌های پایانی حکومت قاجاریه (۱۳۴۰ق/ ۱۹۲۱-۲۲م)، نیز دشواری‌ها و کمبود امکانات در اسکله بندرعباس از زبان حاج محمدحسن خان نایب الحکومه عباسی نقل شده است. باید توجه داشت ثبت مشکلات تجار و اظهارات مقامات حکومتی، ضمن انعکاس مشکلات تجار (بیشتر شامل تجار خرده پا)، نشان‌دهنده توجه حکومت مرکزی به این ناحیه است (تحولات سیاسی جنوب ایران، ۱۳۸۱: ۱۲۳).

۲- مسیرها و موقعیت سیاسی

همان‌طور که در جدول شماره ۲، مشاهده می‌شود، بندرعباس بندر شهر کرمان است. محموله بار کاروان‌ها از بندرعباس به کرمان بیست روز و تا لار سیزده روز در راه هستند. این موضوع بیانگر امنیت مسیر پس‌کرانه به سمت کرمان و شیراز است. کشتی‌ها در مسیر بوشهر به بمبئی در بندرعباس توقف دارند. سدیدالسلطنه درباره مسیرهای ساحلی و پس‌کرانه‌ای در کتاب بندرعباس و خلیج فارس شرح دقیقی نوشته است. در سال ۱۸۶۴م/ ۱۲۸۱ق در زمانی که گمرک بندرعباس هنوز در دست نماینده امام مسقط است. وضعیت شهر به نظر عادی می‌رسد. اما عدم رسیدگی و بنای مجدد دیوار آسیب‌دیده شهر بنوعی وانهادن امور به نماینده امام مسقط است که از درآمد گمرکات بهره‌مند می‌شود (جدول شماره ۴، ۱۲۸۱ق/ ۱۸۶۴م تا ۱۳۱۵ق/ ۱۸۹۸م). گزارش سدیدالسلطنه در محدوده سال‌های ۱۳۲۹ق/ ۱۹۱۱م، نشان می‌دهد حصار شهر هیچگاه مرمت نشده است. او می‌نویسد: «در شمال مغرب عباسی به فاصله هیژده میل کوه گنو واقع، هفت هزار و هفتصد و هشتاد و سه فیت ارتفاع دارد، اطراف شهر کفه‌ایست از رمل به مساحت دو میل امتداد، برای حملات خصم گشاده و باز است، اهالی هم از خشکی هم از دریا قادر به محافظت خود نباشند، چونکه استحکامات بری و بحری ندارند» (سدیدالسلطنه، ۱۳۶۳: ۷۰۴).

نکته قابل توجه در این بخش این است که در سال ۱۲۸۱ق/ ۱۸۶۴م، مطابق با آخرین سال‌های برقراری معاهده اجاره گمرک بندرعباسی به امام مسقط، نماینده سلطان مسقط بر نواحی میان شمیل و بندر خمیر و قشم نفوذ دارد و بیشترین جریان صادرات از خمیر، هرمز، میناب به‌سوی مسقط انجام می‌شود. رونق صادرات بین ایران و مسقط در

^۱. منظور اسکله دائمی است.

^۲. کشتی پست

^۳. حسینقلی‌خان از سال ۱۲۹۹ق/ ۱۸۸۲م تا ۱۳۰۱-۱۳۰۰ق/ ۱۸۸۳م، حاکم جزایر و بنادر خلیج فارس بود.

بندرعباس نشان‌دهنده استفاده کامل مسقط از بندر در زمان اجاره گمرک است. در این زمان بغله‌های زیادی در بندرعباس به تجارت اشتغال دارند و میزان واردات نسبت به صادرات مقدار اندکی را به خود اختصاص می‌دهد. در حالی که اخبار داخلی حکایت از تداوم و تشدید شکایات تجار ایرانی از رفتار گمرکچیان مسقط را دارد و اختلافات داخلی در خاندان آل بوسعید در عمان به اوج خود رسیده است (بنی‌عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۳-۲۵۱)؛ (اقبال آشتیانی، ۱۳۲۸: ۱۴۳)، در این زمان گزارش‌های افسران بریتانیا از رشد تجاری بسیار مثبت بندر حکایت دارد. از آنجا که اسناد این دوره نشان از نگرانی تجار و مقامات نسبت به ضعف عمان و به دنبال آن وابستگی بیش از پیش آن به بریتانیا دارد (بررسی تاریخی سیاسی و اجتماعی اسناد بندرعباس، ۱۳۸۷: سند ۱۱۱)، این رضایت را می‌توان حاصل تجارت پرسود مسقط و بریتانیا و بهره‌مندی دوجانبه دانست.

اقدام صادراتی و وارداتی نیز گواهی بر این مدعاست. اعتراضات تجار و پافشاری مسقط در حفظ قرارداد اجاره گمرک و نیز اطلاعات ثبت شده توسط افسران هر سه، اهمیت تجاری بندرعباس و رشد آن را تأیید می‌کند. ضمن آنکه در گزارش‌های مذکور اشاره به زیادی تعداد بغله‌ها یا کشتی‌های بومی بزرگ است که دائماً در حال تردد هستند. دلیل این امر آن است که موقعیت بندرعباس به‌عنوان بندر تجاری میان سواحل شمالی و جنوبی موجب سهولت تجارت برای کشتی‌های بومی کوچک بود؛ ضمن آنکه در امتداد خط ساحلی با فاصله کمی از ساحل قادر به تردد بودند.

۳- تردد کشتی‌های تجاری

روند رشد و رکود تجارت بومی و علل آن را در جدول شماره ۵، می‌توان مشاهده و تحلیل نمود. در سال ۱۲-۱۳۱۱ق/ ۵-۱۸۹۴م تعداد کشتی‌های بادبانی، که عموماً بغله هستند، درخور توجه است. در این سال تعداد ۱۹۰ فروند کشتی بادبانی و بغله غیرانگلیسی به بندر وارد و از آن خارج شده است و در سال ۴۰-۱۳۳۹ق/ ۱۹۲۱م، این تعداد به ۲۰۸ کشتی بادبانی رسیده است در حالی که تنها ۱۵ فروند آن متعلق به انگلیس است. در همین سال از مجموع ۱۲۶ کشتی بخار، ۱۱۰ فروند متعلق به انگلستان بوده است. با این وجود چون کشتی‌های بخار نسبت به کشتی‌های بادبانی و بومی کوچک، سرعت و ظرفیت بیشتری داشت، صادرات و واردات منطقه در انحصار انگلستان قرار گرفته بود. یافته‌های مذکور به شرایط مناسب و نسبتاً ثابت اقتصادی در بندرعباس اشاره دارد. موقعیت ترانزیتی بندرعباس، آن را به توقفگاه امن و مناسبی برای کشتی‌های بزرگ عبوری در مسیر بمبئی، بوشهر و بصره مبدل ساخته بود. همان‌طور که ذکر شد بیشترین تعداد کشتی، مربوط به کشتی‌های بومی بوده که در گزارش به تعداد بسیار زیاد آنها اشاره شده است. در این رابطه از دو بعد متفاوت می‌توان به گزارش‌های افسران هند بریتانیا نگاه کرد.

۱. تجار بزرگ داخلی ۲. تجار خرده پا و متوسط

تجار بزرگ داخلی متأثر از سیاست‌های داخلی، خارجی در باب عوارض گمرکی و حواشی آن بودند؛ در حالی که تجار خرده‌پا به‌دلیل محدودیت ظرفیت تجاری، در هر شرایطی قادر به ادامه کار بودند و شرایط مذکور تأثیر

جدی بر روند تجارت آنها نداشت. در همین جدول تعداد و نوع کشتی‌های وارد و خارج شده از بندرعباس و نیز میزان واردات و صادرات درج شده است. هر چند در این رابطه منبع فوق کامل نیست با وجود این، مقایسه ارقام ذکر شده با سال‌های مشابه در بخش جغرافیایی کتاب لوریمر به نظر می‌رسد دقت نظر افسران در این زمینه بیش از لوریمر بوده است. برای مثال لوریمر ارزش کل صادرات از بندرعباس در سال ۱۹۰۳-۴م / ۲۲-۱۳۲۱ق معادل ۱۳۰هزار لیره استرلینگ و به همین ترتیب واردات را ۳۹۰ هزار ذکر می‌کند (Lorimer, 1908: 11). با توجه به این تفاوت، می‌توان نتیجه گرفت که فرضیه گزینشی بودن اطلاعات جدی است. بنابراین، در هر گزارش و تحقیقی، موضوعات اقتصادی مرتبط با منافع بریتانیا در اولویت قرار دارد. در مورد آمار جمعیت یا موارد دیگر با تعداد قابل توجه، اغلب به تکرار گزارش قبلی با فواصل ۸ تا ۱۰ ساله اکتفا شده است؛ این درحالی است که در گزارشاتی که در حیطه تخصص و مأموریت افسران نبوده است، دقت نظر قابل توجهی مشاهده می‌شود. این مسئله بیش از آنکه تخصص افسران و همراهی کادر مجرب متخصص را نشان دهد، جهت‌دار بودن گزارش‌ها را تأیید می‌کند.

نتیجه‌گیری

از اواخر قرن هجدهم میلادی، تغییرات چشمگیر و قابل توجهی در سیاست بریتانیا در خلیج فارس روی داد و این کشور به طور فزاینده‌ای از حوزه اقتصادی و تجاری به سمت منافع و اهداف سیاسی و استراتژیک گرایش پیدا کرد. از این زمان فعالیت‌های گسترده و مستمر نقشه‌برداری نیروی دریایی بریتانیا شامل اهداف راهبردی مانند ایجاد پایگاه و تأسیسات دریایی، راه‌اندازی تلگراف‌خانه، خطوط کشتیرانی، تعیین محل استقرار نمایندگی‌های سیاسی، تجاری و نظامی آغاز شد و نفوذ بریتانیا در منطقه خلیج فارس گسترش یافت. مبنای نخستین تلاش‌های بریتانیا اطلاعات مساحان بومی بود. این اطلاعات به شکل راهنماهای دریانوردی جمع‌آوری شد و سال‌ها بعد در دسترس محققان و پژوهشگران قرار گرفت. با وجود آنکه این اطلاعات با توجه به نیاز بریتانیایی‌ها برای تسهیل دسترسی به امکانات منطقه خلیج فارس تدوین شد، عواملی چون شیوه تنظیم و سهولت دسترسی و متمرکز بودن، موجب دور شدن محققان از راستی آزمایی و مقایسه نقادانه آنها با منابع و اطلاعات داخلی گردید. عمده‌ترین توجیه بریتانیا در زمینه جمع‌آوری گسترده و منظم اطلاعات از این منطقه، بی‌توجهی دولت وقت نسبت به مرزهای آبی جنوب بود. شیوه گردآوری اطلاعات با در نظر گرفتن منافع سیاسی بریتانیا و نفوذ گسترده این کشور در منطقه صورت گرفت. گردآوری اطلاعات به شکل محرمانه و بدون توجه به حقوق سرزمینی ایران انجام شد و تا مدت‌ها از دسترس محققان دور بود. پس از آزادسازی اطلاعات، محققان داخلی بدون در نظر داشتن این امر، به استفاده از اسناد بریتانیایی پرداختند و ناخواسته بر نظریه بی‌توجهی دولت ایران به بنادر و جزایر جنوب مهر تأیید زدند. در این پژوهش شهر بندرعباس به‌عنوان مطالعه موردی انتخاب شد و اطلاعات افسران نیروی دریایی با منابع داخلی مقایسه گردید؛ دقت اطلاعات و گزارش‌های داخلی، ضرورت و اهمیت مقایسه این اطلاعات با گزارش‌های افسران انگلیسی و تحلیل آنها را آشکار ساخت و این فرضیه را تأیید نمود که اطلاعات مذکور بدون علت‌یابی و مطابقه با منابع داخلی معنادار و تبیین‌پذیر نیست.

جدول شماره ۱- جمعیت، لنگرگاه ۱۹۳۲-۱۸۶۴^۱

سال	جمعیت	لنگرگاه
۱۸۶۴م/ ۱۲۸۱ق	در فصل گرم متغیر است و مردم اغلب به میناب و جاهای دیگر مهاجرت می‌کنند؛ در فصل سرد بین ۱۰ تا ۱۲ هزار نفر	لنگرگاه به فاصله ۱ مایلی از شهر قرار دارد، بستر آن گلی است، و ۳ فاتوم ^۲ عمق دارد، و کشتی‌های بزرگ بایستی در فاصله ۲ مایلی ساحل در عمق ۴-۵ فاتوم لنگر بیندازند. بستر اتکای مناسبی برای لنگر است. و لنگرگاه طبیعی، به جز در جهت جنوب شرقی، به خوبی محافظت شده است.
۱۸۸۳م/ ۱۳۰۰ق	در فصل سرد ۱۰ تا ۱۲ هزار نفر	همچنین، بستر هموار است، با توجه به آب‌خور کشتی ^۳ می‌توان لنگر انداخت.
۱۸۹۰م/ ۱۳۰۷ق	در فصل سرد ۱۰ تا ۱۲ هزار نفر	در مقابل عمارت گمرک اسکله‌ای ساخته شد.
۱۸۹۸م/ ۱۳۱۵ق	در فصل گرم متغیر؛ در فصل سرد بین ۸ تا ۹ هزار نفر	لنگرگاه با عمق ۴-۵ فاتوم، مطابق با آب‌خور کشتی، در فاصله دو مایلی از ساحل قرار دارد. کشتی کوچک در هوای مناسب می‌تواند در فاصله کوتاه‌تر به خشکی لنگر بیندازد. در مقابل عمارت گمرک اسکله‌ای هست.
۱۹۰۸م/ ۱۳۲۶ق	در فصل سرد حدود ۸ تا ۹ هزار نفر جمعیت دارد.	همچنین، آب‌های کم‌عمق بندر برای پیاده شدن از کشتی مناسب نیست، زیرا مسیر طولانی ساحل خشک است. سکویی در جلوی گمرک‌خانه هست. دیده‌بانی در جنوب غربی قلعه حکومتی قرار دارد.
۱۹۱۵م/ ۱۳۳۳ق	۸۰۰۰ نفر در فصل سرد شامل: زنگی، بلوچ، ایرانی، عرب. ۱۰۰ هندو از شکرپور ^۴ تعدادی خوجه ^۵ سه‌چهارم تجارت دست آنهاست. زبان رسمی فارسی است. حدود ۱۰۰۰ خانه خشتی (گلی) دارد.	همچنین، اسکله‌ای به طول ۱۰۰ و عرض ۳۰ یارد در جلوی گمرک‌خانه هست و کلیه کالاهای در این اسکله تخلیه می‌شود.
۱۹۲۴م/ ۱۳۰۳ش	در فصل سرد بیش از ۱۰ هزار نفر	همچنین، کشتی در اطراف بویه ^۶ قرمز لنگر می‌اندازند.
۱۹۳۲م/ ۱۳۱۱ش	در فصل گرم بسیاری از مردم به میناب و دیگر منطق کوچ می‌کنند	همچنین، اسکله‌ای در میانه کمر بند ساحلی در جلوی گمرک‌خانه هست. در محل اسکله عمق آب کم است.

^۱. اطلاعات مندرج در متن جدول‌ها برگرفته از گزارشات افسران نیروی دریایی هند بریتانیا به نشانی زیر است:

-The Persian Gulf Pilot 1870-1932 (1989), Constable & Stiffe, London, Archive editions, First edition, 1870, p.149-150.

-Ibid, Second edition, 1883, p. 203-205.

-Ibid, Third edition, 1890, p. 210-212.

-Ibid, Fourth edition, 1898, p. 206-208.

-Ibid, Fifth edition, 1908, p. 150-152.

-Ibid, Sixth edition, 1915, p. 201-204.

-Ibid, Seventh edition, 1924, p. 166-168.

-Ibid, Eighth edition, 1932, p. 109-111.

^۲. فاتوم به اختصار ftn واحد طول در سیستم نیروی دریایی بریتانیا برای اندازه‌گیری عمق آب دریا است. هر فاتوم مساوی فاصله نوک انگشتان دو دست باز

انسان است. اکنون این فاصله را به اندازه ۱۰۸۲۲۲ متر در نظر می‌گیرند.

^۳. Drought . بخشی از بدنه کشتی که درون آب می‌ماند.

^۴. شهری کوچک و مرکز ناحیه شیکارپور (شکرپور)، در ایالت سند پاکستان؛ واقع در ۲۹ کیلومتری غرب ساحل شرقی رود سند.

^۵. خوجه‌های شیعه هند از قرن ۱۷ میلادی، در هند و آفریقای شرقی به تجارت اشتغال داشتند.

^۶. Bouy

اجسام شناوری که برای نشان دادن ناحیه عبور ایمن کشتی‌ها و راهنمایی آنها در مدخل بندر و کانال‌ها و آبراهه‌های قابل کشتیرانی و در سطح آب‌ها نصب

می‌شود.

۱۲ □ بازخوانی انتقادی گزارش‌های افسران نیروی دریایی سلطنتی بریتانیا (مطالعه موردی بندرعباس) / ابراهیمی‌نژاد

جدول شماره ۲- مسیرها و موقعیت سیاسی ۱۹۳۲-۱۸۶۴م

سال	مسیرها	موقعیت سیاسی
۱۸۶۴م / ۱۲۸۱ق	بندرعباس بندر شهر کرمان است. محموله بار کاروان‌ها از بندرعباس به کرمان ۲۰ روز و تا لار ۱۳ روز در راه هستند. کشتی‌ها در مسیر بوشهر به بمبئی در بندرعباس توقف دارند.	شیخ نماینده سلطان مسقط بر نواحی میان شمیل و بندر خمیر و قشم نفوذ دارد.
۱۸۸۳م / ۱۳۰۰ق	بندرعباس بندر شهر کرمان است. کشتی پستی بخار در هنگام عبور از سواحل شمالی و جنوبی خلیج فارس در بندرعباس توقف دارد. محموله بار کاروان‌ها از بندرعباس به کرمان ۲۰ روز و تا لار ۱۳ روز در راه هستند. تعداد زیادی بغله ^۱ (نوربخش، ۱۳۸۱: ۶۲) دارد و بغله‌های بسیاری نیز در مسیرشان از بوشهر به بمبئی در اینجا توقف دارند.	حاکم ایرانی بر نواحی میان شمیل و بندر خمیر و قشم نفوذ دارد. نماینده بریتانیا، فردی بومی است و تحت نظارت نماینده سیاسی بریتانیا در بوشهر قرار دارد. بریتانیا یک دفتر پستی در بندرعباس دارد.
۱۸۹۰م / ۱۳۰۷ق	بندرعباس بندر شهر کرمان است. رفت‌وآمد کشتی‌های بخار پستی به صورت هفتگی انجام می‌شود. تعداد زیادی بغله دارد و بغله‌های بسیاری نیز در مسیرشان از بوشهر به بمبئی در اینجا توقف دارند.	شیخ قشم و ناحیه شمیل تا بندر خمیر تحت حکم حاکم بندرعباس است.
۱۸۹۸م / ۱۳۱۵ق	بندرعباس بندر شهر کرمان است. رفت‌وآمد کشتی‌های بخار پستی به صورت هفتگی انجام می‌شود. تعداد زیادی بغله دارد و بغله‌های بسیاری نیز در مسیرشان از بوشهر به بمبئی در اینجا توقف دارند.	شیخ قشم و ناحیه شمیل تا بندر خمیر تحت حکم حاکم بندرعباس است. بریتانیا یک دفتر پستی در بندرعباس دارد. کشتی‌های پست بخار خلیج فارس هر هفته در مسیر شمال و جنوب (رفت و برگشت) در بندرعباس توقف دارند.
۱۹۰۸م / ۱۳۲۶ق	بندرعباس از راه کابل زیر آب به شبکه تلگراف متصل است و اداره پست بریتانیا نیز در بندر مستقر است کشتی بخار کمپانی هند بریتانیا در گشت بین شمال و جنوب خلیج فارس هر هفته در بندر توقف دارد: کشتی بخار شرکت ناورانی ایران نیز هر دو هفته یک بار در بندرعباس است. ^۲	کنسولیاری انگلیس در بندرعباس در عمارتی مجاور دهکده نابند مستقر است.
۱۹۱۵م / ۱۳۳۳ق	بندرعباس از راه کابل زیر آب به شبکه تلگراف متصل است و اداره پست بریتانیا نیز در بندر مستقر است کشتی بخار کمپانی هند بریتانیا در گشت بین شمال و جنوب خلیج فارس هر هفته در بندر توقف دارد: کشتی بخار شرکت ناورانی ایران نیز هر دو هفته یک بار در بندرعباس است. ^۳	حاکم، نماینده حکومت مرکزی، تابع رئیس بنادر خلیج فارس است. نواحی شمیل و میناب را تحت پوشش دارد.

^۱. بغله (Baghale) نام لنج‌های بزرگ خلیج فارس که در گذشته با آن به قاره آفریقا و هندوستان، بصره و دیگر نقاط دنیا مسافرت می‌کردند، از آنجا که سینه و صدر و رأس آن گرد بوده است، به بغله معروف شده است.

^۲. بندرعباس با لندن از طریق کشتی بخار شرکت مصر استریک و شرکا (Messrs Strick & Co) و شرکت بردران باکنال (Bucknall Brothers)، در ارتباط است. کشتی بخار هارتلپول غرب (The West Hartlepool)، هر از گاه به بندر می‌آید. گاه نیز با دریای سیاه از طریق کشتی‌های بخار کمپانی تجاری روس مرتبط می‌شود.

^۳. بندرعباس با لندن از طریق کشتی بخار شرکت مصر استریک و شرکا (Messrs Strick & Co) و شرکت بردران باکنال (Bucknall Brothers)، در ارتباط است. کشتی بخار هارتلپول غرب (The West Hartlepool)، هر از گاه به بندر می‌آید. گاه نیز با دریای سیاه از طریق کشتی‌های بخار کمپانی تجاری روس مرتبط می‌شود.

فصلنامه علمی تحقیقات تاریخ ایران دوره اسلامی - سال دوم، شماره دوم (پیاپی ۴)، تابستان ۱۴۰۴ □ ۱۳

سال	مسیرها	موقعیت سیاسی
۱۹۲۴م/ ۱۳۰۳ش	کشتی‌های شرکت‌های تابعه خدمات پستی ناوگان هند بریتانیا در مسیر بین بصره و بمبئی و برعکس هر هفته در بندر عباس توقف دارند. خط کشتیرانی مغول، ناوگان بخار خلیج فارس ^۱ ، و دیگر شرکت‌ها در بندر توقف دارند.	شهر مقر استقرار نماینده حکومتی است که تابع حاکم بنادر خلیج فارس است. کل ناحیه از میناب تا شمیل تحت حکم اوست. نماینده سیاسی بریتانیا در بندرعباس مستقر است.
۱۹۳۲م/ ۱۳۱۱ش	بندرعباس بندری برای نقل و انتقال کالا به جنوب شرقی ایران است دو شهر اصلی آن یزد و کرمان است. کرمان در ۳۲۷ مایلی بندرعباس واقع است. طول مسیر جاده موتور و ۳۴۵ مایل است.	شهر مقر استقرار نماینده حکومتی است که تابع حاکم بنادر خلیج فارس است.

جدول شماره ۳- صادرات- واردات ۱۹۳۲-۱۸۶۴م

سال	صادرات	واردات
۱۸۶۴م/ ۱۲۸۱ق	سولفور از بندر خمیر به مسقط، نمک از هرموز به مسقط، غلات و خرما از میناب به مسقط، پشم، فرش، سقز و دیگر مواد از نواحی داخلی ایران به بمبئی	قماش، برنج و دیگر اقلام
۱۸۸۳م/ ۱۳۰۰ق	سولفور از خمیر، نمک از هرموز، خرما از میناب، پشم، فرش، انقوزه، کتان، روغن، میوه خشک، ابریشم، تخم کتان، سقز، گل رز، پشم آنقوره، روناس، صدف، باله کوسه از جزایر مجاور، صدور گندم در مقادیر زیاد به انگلیس و تنباکو، تریاک به چین	قماش، برنج، قلع، قهوه، شکر، زردچوبه، ادویه، چوب ساج، الوار، الیاف نارگیل، نارگیل، کتان پیچازی، نیل و آهن آلات از بمبئی
۱۸۹۰م/ ۱۳۰۷ق	سولفور، نمک، خرما، آنقوزه، کتان، روغن، میوه خشک، ابریشم، تخم کتان، سقز، رنگ، روناس، باله کوسه، گندم، تنباکو، تریاک	قماش، برنج، غلات، فلزات، قهوه، شکر، ادویه، چای، الوار، کتان پیچازی، کنف، نیل، الکل، سخت‌افزار
۱۸۹۸م/ ۱۳۱۵ق	کتان، خرما، دارو، میوه، سبزیجات، چرم، اسب، تریاک، نمک، دانه روغنی، ابریشم خام و تافته، پشم، کالای پشمی	اسلحه، شمع، کتان، الیاف، رنگ، آهن آلات، نیل، کنف، فلز، ادویه، چای
۱۹۰۸م/ ۱۳۲۶ق	کتان، خرما، دارو، میوه، سبزیجات، چرم، اسب، تریاک، نمک، دانه روغنی، ابریشم خام و تافته، پشم، کالای پشمی	اسلحه، شمع، کتان، الیاف، رنگ، آهن آلات، نیل، کنف، فلز، ادویه، چای، شکر
۱۹۱۵م/ ۱۳۳۳ق	روغن، بادام، پسته، کشمش، مویز، خرما، سقز، صمغ، پشم، قالی	کبریت، شمع، برنج، شکر، چای، ادویه، آهن، کتان، پارچه پشمی،
۱۹۲۴م/ ۱۳۰۳ش	روغن، بادام، پسته، کشمش، مویز، خرما، سقز، صمغ، پشم، قالی	کبریت، شمع، برنج، شکر، چای، ادویه، آهن، کتان، پارچه پشمی،
۱۹۳۲م/ ۱۳۱۱ش	-	-

^۱ شرکت کشتیرانی مغول و خلیج فارس هر دو تحت پوشش کمپانی عظیمی در بمبئی بودند که در سال ۱۸۷۷م تأسیس شد و بعدها در سال ۱۹۳۹ به Mogul

۱۴ □ بازخوانی انتقادی گزارش‌های افسران نیروی دریایی سلطنتی بریتانیا (مطالعه موردی بندرعباس) / ابراهیمی‌نژاد

جدول شماره ۴- شرایط سیاسی و تجاری ۱۹۳۲-۱۸۶۴م

سال	ملاحظات
۱۸۶۴م/ ۲۸۱ق	شهر بزرگی است. تجارت عالی است. شهر به وسیله دیوار و برج‌هایی که کمابیش تخریب شده است حفاظت می‌شود. تنگه میان بندرعباس و جزیره قشم کلارنس نامیده می‌شود. ^۱
۱۸۸۳م/ ۳۰۰ق	همچنین، رشد تجارت در ۱۰ ساله اخیر.
۱۸۹۰م/ ۳۰۷ق	شهر بزرگی است. تجارت طی ۲۰ سال گذشته رونق بسیاری داشته است. شهر به وسیله دیوار و برج‌هایی که کمابیش تخریب شده است حفاظت می‌شود.
۱۸۹۸م/ ۳۱۵ق	شهر بزرگی است. تجارت رشد قابل توجهی دارد. شهر به وسیله دیوار و برج‌هایی که کمابیش تخریب شده است حفاظت می‌شود.
۱۹۰۸م/ ۳۲۶ق	شهر بزرگی است. تجارت رشد قابل توجهی دارد. شهر به وسیله دیوار و برج‌هایی که کمابیش تخریب شده است حفاظت می‌شود.
۱۹۱۵م/ ۳۳۳ق	مردم شهر فقیر و عقب‌مانده هستند بندرعباس محل انبار کالاهای تجاری یزد و کرمان است. شهر همچنان فاقد کمترین سیستم فاضلاب است. خیابان ندارد. وجه رایج. ^۲ اوزان ^۳
۱۹۲۴م/ ۳۰۳ش	تجارت سیر صعودی دارد. انتهای مسیر کاروان‌های کرمان است. زبان رسمی فارسی است، ولی لهجه محلی غیرمفهوم است.
۱۹۳۲م/ ۳۱۱ش	بندرعباس محل انبار کالاهای تجاری یزد و کرمان است. تجارت مهم و رو به افزایش است.

^۱. کاپیتان جرج بارنس بروکس، نماینده ویژه کمپانی هند شرقی در سال ۱۸۲۵م، تنگه میان جزیره قشم و بندرعباس را کلارنس (Celarence)، نامید. ظاهراً بومیان منطقه نام خاص برای آن ندارند و به نام تنگه یا خوریه آن را می‌شناسند. عبدالرسول خیراندیش در کتاب در پانوشته کتاب سواحل خلیج فارس درباره آن نوشته است: این نام در عصر استعمار، در منابع اروپایی بدان داده شده است. در منابع جغرافیایی اسلامی به آن «تنگه جبیر» گویند (لوریمر، ۱۳۹۴: ۲۰۳)؛ در منابع کنونی خور خوران نامیده می‌شود، که با آنچه دریانوردان بریتانیایی ذکر کرده‌اند، نزدیک است.

^۲. وجه رایج در این زمان سکه‌هایی از جنس نیکل به مقیاس ۱ و ۲ شاهی است؛ سکه نقره ۱ (کمیاب)، ۲ و ۵ قران است؛ اسکناس بانک شاهنشاهی به ارزش ۱، ۲، ۳، ۵ و ۱۰، تومان (بسیار کمیاب است)، روپیه هندی، اسکناس‌های ۵ و ۱۰ روپیه‌ای بسیار فراوان است و محدودیت ندارد. سکه طلا نیز قابل استفاده است و متقاضی زیاد دارد، ولی کمیاب است (The Persian Gulf Pilot, 1915: 203).

^۳. ۱ مثقال = ۰/۱۰۲۱ پوند * ۱ من تبریز = ۶۴۰ مثقال = شش و یک دوم پوند * ۱ من شاه = ۱/۲۸۰ مثقال = ۱۳ پوند * ۱ من بندرعباس = ۲۴ قیاس = ۹ پوند * ۱ غاز شاه = یک و یک دوم غاز لار = ۴۰ اینچ * ما بازای اینچ و پوند تقریبی است. یارد بریتانیا در اندازه گیری پارچه استفاده می‌شود: . (The Persian Gulf Pilot, 1915: 203-4).

جدول شماره ۵- تردد کشتی‌ها - ۱۳۳۹-۱۴۰۰ ق/ ۱۸۹۴-۱۹۲۱ م

سال	۱۸۹۴-۹۵ م	۱۹۰۵ م	۱۹۱۲ م	۱۹۱۳ م	۱۹۲۱ م
کشتی بخار	۸۹		۱۱۰		۱۲۶
کشتی بادبانی	۱۹۰ کشتی‌های بادبانی اغلب بغله و بقیه کشتی‌های کوچک بومی بودند.				۲۰۸
مجموع تناژ	۱۰۴۴۸۰				
کشتی بخار انگلیس			۹۲		۱۱۰
کشتی بادبانی انگلیس					۱۵
تناژ انگلیس (بخار و بادبانی)	۹۴۴۴۰				
مجموع واردات (لیره استرلینگ)	۴۷۶۶۵۴	۳۹۹۷۰۰		۳۱۴۸۷۷	
واردات از هند بریتانیا و بریتانیای کبیر و توابع	۴۳۵۳۲۶				
مجموع صادرات (لیره استرلینگ)	۳۱۷۷۱۴	۱۵۵۷۶۲		۲۸۳۹۴۲	
صادرات به هند بریتانیا و بریتانیای کبیر و توابع	۲۳۶۶۷۶				
مجموع تناژ واردات		۴۸۸۳۸۰	۲۲۴۸۷۱		
تناژ واردات انگلیس		۰/۹ کل تناژ وارداتی، اعم از بادبانی و بخار	۱۸۷۰۱۰		

منابع

- استندیش، جان، (۱۳۸۳)، *ایران و خلیج فارس*، عبدالرضا سالاربهزادی، چاپ یکم، نشرنی، تهران.
- اقبال آشتیانی، عباس، (۱۳۲۸)، *مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس*، چاپ یکم، چاپخانه مجلس، تهران.
- بررسی تاریخی، سیاسی و اجتماعی اسناد بندرعباس، (۱۳۸۷)، تحقیق و تدوین حسن حبیبی، محمدباقر وثوقی، چاپ یکم، بنیاد ایران‌شناسی، تهران.
- بنی عباسیان بستکی، محمداعظم، (۱۳۳۹)، *تاریخ جهانگیری و بنی عباسیان بستک*، به کوشش عباس انجم روز، چاپ یکم، تهران.
- بهروز، محمد، «نقشه خلیج فارس»، مجموعه مقالات خلیج فارس، مرکز مطالعات خلیج فارس، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۹۱.
- تحولات سیاسی صفحات جنوبی ایران، (۱۳۸۱)، به کوشش محمدباقر وثوقی، چاپ یکم، وزارت امورخارجه، تهران.
- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷)، *لغت‌نامه دهخدا*، چاپ دوم دوره جدید، تهران، دانشگاه تهران.
- راهنمای خلیج فارس، (۱۳۴۶)، ترجمه ناسروان علی محمد سنگلجی، ج ۱، بی‌نا.
- سدیدالسلطنه کبابی، محمدعلی، (۱۳۶۳)، *بندرعباس و خلیج فارس (اعلام الناس فی احوال بندرعباس)*، احمد اقتداری، چاپ یکم، تهران، دنیای کتاب.
- سدیدالسلطنه کبابی، محمدعلی، (۱۳۷۰)، *تاریخ مسقط و عمان، بحرین و قطر*، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۰، ص ۱۵۷.
- فوران، جان، (۱۳۹۱)، *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران*، احمد تدین، چاپ دوازدهم، تهران، رسا.
- کرزن، جرج، (۱۳۵۰)، *ایران و قضیه ایران*، ترجمه وحید مازندرانی، ج ۲، تهران، بنگاه نشر و ترجمه کتاب.
- لوریمر، جان گوردن، (۱۳۹۴)، *سواحل خلیج فارس*، عبدالرسول خیراندیش، چاپ یکم، تهران، آبادبوم.
- ملایی، مصطفی، «پایگاه‌ها و تأسیسات دریایی بریتانیا در بنادر و جزایر خلیج فارس در قرن نوزدهم میلادی»، *فصلنامه تخصصی مطالعات خلیج فارس*، س ۳، ش ۸، ۷۰-۶۲، ۱۳۹۶.
- میرزا حسن حسینی فسایی، (۱۳۸۲)، *فارس‌نامه ناصری*، تصحیح دکتر رستگار حسینی فسایی، تهران، امیرکبیر.
- نظام السلطنه مافی، حسینقلی خان، (۱۳۹۱)، *خاطرات و اسناد حسینقلیخان نظام السلطنه مافی*، به کوشش معصومه مافی، منصوره اتحادیه (نظام مافی)، چاپ دوم، تهران، تاریخ ایران.
- نوایی، عبدالحسین، (۱۳۶۹)، *ایران و جهان*، ج ۲، تهران، هما.
- نوربخش، حسین، (۱۳۸۱)، *فرهنگ دریایی خلیج فارس*، چاپ یکم، تهران، امیرکبیر.
- وثوقی، محمدباقر، (۱۳۸۴)، *تاریخ خلیج فارس و ممالک همجوار*، چاپ یکم، تهران، سمت.
- ورهرام، غلامرضا، (۱۳۸۵)، *نظام سیاسی و سازمان‌های اجتماعی ایران در عصر قاجار*، چاپ یکم، تهران، معین.

منابع انگلیسی

- Lorimer, John Gordon, (1908), Gazetteer of the Persian Gulf, Oman and Central Arabia, Geographical and Statistical, Calcutta, V.2.
- Lorimer, John Gordon, (1915), Gazetteer of the Persian Gulf, Oman and Central Arabia, Historical, Calcutta, v.1, part.1.
- The Persian Gulf Pilot 1870-1932, (1989), Constable & Stiffe, London, Archive editions.
- Wilson, Arnold, (1959), The Persian Gulf, London.

Researches on the History of Iran during the Islamic Period



Scientific Quarterly Vol 2 Issue 2(4) Summer 2025

Critical Re-examination of Reports by Officers of the Royal Navy of Britain: A Case Study of Bandar Abbas

Badrjahan Ebrahiminejad¹ 

Received: 13.06.2025

Accepted: 11.08.2025

Extended abstract

The main reason for the expansion of British influence in the Persian Gulf in the 13th century AH / 19th century was the weakness of an effective Iranian naval presence. Despite continuous efforts to establish a navy, Naser al-Din Shah managed to purchase two ships named Shoosh and Persepolis from Germany in 1304 AH / 1887. Britain consistently opposed Iran's requests to buy ships and was unwilling to cooperate with Iran in creating an effective navy in the Persian Gulf. Britain's extensive economic activities had begun in the late 18th century and had increasingly expanded from economic and commercial spheres towards political and strategic interests and goals. From that time, the Royal Navy's sustained surveying activities began, including strategic objectives such as establishing naval bases and facilities, setting up telegraph offices, shipping lines, and determining locations for political, commercial and military representations. This information, which was formed based on the experiences and knowledge of local surveyors, was collected under the title of a sailing guide. These findings were used by researchers for years after their release without verification and critical comparison with local sources and information, and implicitly bolstered the claim that the Iranian government had neglected its southern maritime borders.

In this study, the information collected by officers of the British Royal Navy from the second half of the nineteenth century to the first half of the twentieth century corresponding to the fourth decade of Naser al-Din Shah's reign until the end of the first decade of Reza Shah Pahlavi's rule—regarding Bandar Abbas, was compared and examined against internal sources and information. To date, no independent study has been conducted specifically on the subject of this research, and most studies have addressed the generalities of British colonial policies in relation to the Persian Gulf region, especially its southern littoral. The primary aim of the research is to assess the accuracy and reliability of British information concerning Bandar Abbas and the necessity of integrating it with domestic sources to achieve

¹. PhD Candidate of post-Islamic history, Islamic Azad University Faculty of Humanities, Science and Research Unit, Tehran, Iran.
Email: badrjahane@gmail.com

a comprehensive and meaningful understanding of its social, political and commercial conditions.

The main question is on what basis the necessity of re-reading and analyzing the reports of British officers and comparing them with domestic information is justified? The research method is based on a comparative study of the reports of British Royal Navy officers with domestic sources in five key areas: population; routes and political position; exports and imports; politico-commercial conditions; and ship movements to Bandar Abbas.

Discussion and analysis: The principal objective of the British Navy's surveys in the Persian Gulf was to establish telegraph stations to oversee regional affairs and secure control over the area. Accordingly, to dominate the Iranian ports and coasts of the Persian Gulf during the Qajar period, it acted in two ways: First: supporting the native inhabitants of the eastern coasts through agreements with local rulers, recognising them as independent authorities; Second: supporting the Sultan of Muscat and his claims over Iranian ports, notably Bandar Abbas and the islands of Qeshm and Hengam.

The basis for both approaches was Britain's claim that Iran neglected its ports and islands, thereby endangering British state interests. Lord Curzon writes: "When the telegraph office was established at Jask in 1286 AH / 1869 AD, that headland was a dry, sandy, empty area and no one paid heed to ownership of it; the presence of Britain brought prosperity to the region and subsequently attracted Iranian attention." He regarded this claim as a justification for pursuing his government's objectives. Wilson, on the same subject, writes: surveying of the Iranian coasts was conducted for the purpose of establishing telegraph lines and, as a result, the charts were more accurate than those of the southern coasts. Central and southern regions of Iran were surveyed and locations for the telegraph were determined using longitude, being marked and covered by precise and definite signals. Maps and information recorded by Britain were for years treated as confidential within the remit of British officers and, after being used and rendered insignificant and with the passage of time, were made available to the public. Contrary to British propaganda, the process of establishing governance over the islands and ports of the Persian Gulf in the late Nāşeri period indicates a systematic and calculated plan by Iranian authorities. Because this issue did not align with British objectives, it obstructed and made excuses to prevent its implementation as much as possible; and on the assumption that the central government had no role in controlling its coasts, ports and islands, the weakness or efforts of the central government were not taken into account in these records and data.

As a result, domestic findings compared with the information presented in this study in tabular form show that British officers' reports on Bandar Abbas were one-sided, purposeful and reflective of Britain's expansionist aims in the Persian Gulf, asserting Iran's inability to govern its Persian Gulf ports and islands; exploiting these reports without investigating domestic sources and reports confirms that hypothesis and its side effects.

It is recommended that, to prevent the production of selective narratives, alongside enhancing software capabilities, the scholarly foundations of indigenous sources be strengthened so as to avoid the temptation of evasive challenge. Otherwise, the strategic interests of great powers will control the historical-political developments of the Persian Gulf region, leading the researcher towards repeating grand narratives and selective accounts and, in the long term, cementing the position of a distorted reality.

Sources

- A Guide to the Persian Gulf, (1967), translated by Naval Captain Ali Mohammad Sanglaji, vol. 1, no publisher.
- Bani Abbasi Bastaki, Mohammad-Azam, (1960), The Jahangiriyeh History and the Bani Abbasi of Bastak, edited by Abbas Anjom Ruz, 1st ed., Tehran
- Behrouz, Mohammad, (2012), "Map of the Persian Gulf", Articles Collection on the Persian Gulf, Persian Gulf Studies Centre, Tehran, Ministry of Foreign Affairs.
- Curzon, George, (1971), Persia and the Persian Question, translated by Vahid Mazandarani, 2 vols., Tehran, Book Publishing and Translation Agency.
- Eghbal Ashtiani, Abbas, (1949), Studies on Bahrain and the Islands and Coasts of the Persian Gulf, 1st ed., Parliament Press, Tehran.
- Historical, Political and Social Study of Bandar Abbas Documents, (2008), researched and compiled by Hassan Habibi, Mohammad-Baqer Vosoughi, 1st ed., Iranology Foundation, Tehran.
- Lorimer, John Gordon, (1908), Gazetteer of the Persian Gulf, Oman and Central Arabia, Geographical and Statistical, Calcutta, V.2.
- Lorimer, John Gordon, (1915), Gazetteer of the Persian Gulf, Oman and Central Arabia, Historical, Calcutta, v.1, part.1.
- Lorimer, John Gordon, (2015), The Persian Gulf Coastal Regions, Abdolrasoul Kheirandish (translator), 1st ed., Tehran, Abadboom.
- Mollaei, Mostafa, (2017), "British Naval Bases and Installations in the Ports and Islands of the Persian Gulf in the Nineteenth Century", Quarterly Journal of Persian Gulf Studies, vol. 3, no. 8, pp. 62–70.
- Navaei, Abdolhossein, (1990), Iran and the World, 2 vols., Tehran, Homa.
- Nezam al-Saltaneh Mafi, Hosseinqoli Khan, (2012), Memoirs and Documents of Hosseinqoli Khan Nezam al-Saltaneh Mafi, edited by Masoumeh Mafi, Mansoureh Ettihadieh (Nezam Mafi), 2nd ed., Tehran, Iranian History.
- Political Developments of Iran's Southern Shores, (2002), edited by Mohammad-Baqer Vosoughi, 1st ed., Ministry of Foreign Affairs, Tehran.
- Sadid al-Saltaneh Kababi, Mohammad Ali, (1984), Bandar Abbas and the Persian Gulf (A'lam al-Nas fi Ahwal Bandar Abbas), Ahmad Eghtedari (editor), 1st ed., Tehran, Donyaye Ketab.
- Sadid al-Saltaneh Kababi, Mohammad Ali, (1991), The History of Muscat and Oman, Bahrain and Qatar, Tehran, Donyaye Ketab, 1991.
- Standish, John, (2004), Iran and the Persian Gulf, Abdolreza Salar Behzadi (translator), 1st ed., Ney Publishing, Tehran.
- The Persian Gulf Pilot 1870-1932, (1989), Constable & Stiffe, London, Archive editions.
- Vosoughi, Mohammad-Baqer, (2005), History of the Persian Gulf and Neighbouring Lands, 1st ed., Tehran, Samt.
- Wilson, Arnold, (1959), The Persian Gulf, London.



تأملی بر فتاوی جهادی در جنگ روس (۱۲۱۸-۱۲۴۳ هـ ق)^۱

مصطفی صالحی ساروکلاهی^۲ ID، سید علیرضا ابطحی^۳ ID، فیض‌اله بوشاسب گوشه^۴ ID

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۱۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۲۴

چکیده

درباره صدور فتاوی جهادی توسط علما در تهاجم روس به ممالک محروسه قاجار (۱۲۱۸-۱۲۴۳ هـ ق)، عموماً از نتیجه و کارکرد آنها بحث می‌شود. بنابراین، مسأله، چگونگی صدور و نحوه جمع‌آوری فتاوی شده است. اما به این که «مسأله فتاوی» آن‌هم از منظر خود نص فتاوی چه بوده است، کم‌تر توجه می‌شود. در جستار حاضر کوشش شد به این پرسش پاسخ داده شود که از منظر نص فتاوی، «مسأله فتاوی» چه بود؟ لذا هدف این جستار، نه نتیجه و کارکرد فتاوی، بلکه شناختی از نوع نگاه علما بود. درین راستا معنایذیری تهاجم روس برای علما بنابر نوع مواجهه آن‌ها با تهاجم، بررسی شد. این بررسی با رویکردی توصیفی-تحلیلی از نص فتاوی جهادی، انجام شد. نتیجه این جستار نشان می‌دهد مسأله فتاوی جهادی، تحقق چشم‌اندازی از بلاد اسلام بود که عاری از وجود کفار باشد.

واژگان کلیدی: فتاوی جهادی، علما، جنگ روس، تهاجم کفار، بلاد اسلام

۱. صالحی ساروکلاهی، مصطفی؛ ابطحی، سید علیرضا؛ بوشاسب گوشه، فیض‌اله (۱۴۰۴). تأملی بر فتاوی جهادی در جنگ روس (۱۲۱۸-۱۲۴۳ هـ ق)، فصلنامه

تحقیقات تاریخ ایران دوره اسلامی، سال دوم، شماره دوم، تهران: ص ۲۱-۳۹.

۲. دانشجوی دکتری تاریخ، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران.

۳. دانشیار گروه تاریخ، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران. (نویسنده مسئول) پست الکترونیک: abtahi1342@yahoo.com

۴. دانشیار گروه تاریخ، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران.

مقدمه

آنچه که همواره درباره فتاوی جهادی در سالهای جنگ با روس (۱۲۱۸-۱۲۴۳ هـ ق)، مورد مناقشه بوده و هست، «نتیجه و کارکرد» آن هاست. چنانکه بزرگی همچو آدمیت می نویسد اعلان جهاد، «سخت بی خردانه و مصیبت بار بود» (آدمیت، ۱۹۸۵: ۴۳/۱). این نتیجه گیری و البته علیه آن در خوانش های تاریخی دهه های اخیر، مبتنی بر این فرضیه بوده که فتاوی جهادی، زمینه ساز و سبب ساز شروع دوره دوم جنگ ها بود. بدین سان یک جلد پژوهشی پیدا شده که به واکاوی اسناد درباره «چگونگی و نحوه صدور و جمع آوری فتاوی جهادی در آستانه دوره دوم جنگ ها می پردازد. یکسوی این جلد که به کارکرد منفی فتاوی جهادی در نتیجه دوره دوم جنگ ها نظر دارد، طیف گسترده ای از پژوهشگران با گرایشات ملی گرایی و سلطنت طلبی و سکولار هستند که توپ را به زمین مجتهدین می اندازند. سوی دیگر نیز، پژوهشگران مذهبی و دین پژوهانی هستند که تقصیر صدور و جمع آوری فتاوی را متوجه عباس میرزا و میرزا بزرگ می دانند. اما درین جلد پژوهشی ارزش گزارانه که فرضیه مذکور مسلم دانسته می شود، عموماً «مسأله فتاوی» از منظر خود نص فتاوی نادیده می ماند. یعنی درین پژوهش ها که عموماً داوری های پسینی و امروزی بر وضعیت وقت دارند، بدون تحلیل نص فتاوی از «نوع نگاه صادرکنندگان آن، از «چرایی» صدور فتاوی عبور می شود و به «چگونگی» جمع آوری فتاوی پرداخته می شود. اگر هم غیر باشد، باز هم در نسبت با محرز دانستن فرضیه مذکور و البته بدون نظر داشت نوع نگاه نص فتاوی، درباره چرایی صدور فتاوی در سطح «همگرایی علما با دستگاه سلطنت یا عدم آن»، بحث می شود. چراکه به یک دلیل بدیهی اما مغفول مانده، به «نوع مواجهه» علما با وضعیت تهاجم روس و در نتیجه «معناپذیری» وضعیت تهاجم برای علما، کمتر توجه می شود. در این جستار اما کوشش خواهد شد بنابر نوع نگاه خود نص فتاوی، دریافته شود چرایی صدور و به تعبیری «مسأله فتاوی» چه بود؟ بدین منظور نوع مواجهه علما با وضعیت تهاجم و معناپذیری این وضعیت برای آن ها، بررسی خواهد شد. با ذکر این نکته واضح که منظور از علما و مجتهدین درین جستار، علمای اصولی هستند. و منظور از فتاوی جهادی نیز آن هایی ست که میرزا عیسی قائم مقام فراهانی، در طی سال های جنگ با روس، به تدوین اغلب آن ها در احکام/الجهاد پرداخت.

نسبت صدور فتاوی جهادی با شروع دوره دوم جنگ ها

اسناد برجای مانده از چگونگی صدور و نحوه جمع آوری فتاوی جهادی، نه متفاوت، بلکه متناقض است. این تناقض تسهیل کننده الصاق خوانش پسینی، به چگونگی و نحوه جمع آوری فتاوی شده است. ادله کافی نیز برای اثبات هر دو سوی این تناقض وجود دارد. این جا قصد بر شمارش ادله دو طرفی که هر کدام به یکسوی این تناقض گرایش دارند، نیست. وارد شدن به دعاوی طرفین، وارد شدن به جلد ارزش گذاری پیشاپیش آن هاست که پرهیز اساسی این جستار است. فقط و از باب نمونه اسنادی که نشان دهنده این است که شروع دوره دوم جنگ ها، با محوریت

مجتهدین و صدور فتاوی آن‌ها بود، در نامه جورج کانینگ^۱ به ویلیام وین^۲، به تاریخ ۲ اکتبر ۱۸۲۶ [۲۹ صفر ۱۲۴۲] آمده؛ «از قرار معلوم (طبق مرسوله‌های ویلاک)^۳ حقیقت این است که ایرانیان گمان می‌برند وضعیت روسیه، تا اندازه‌ای به سبب ناآرامی‌های داخلی و تا اندازه‌ای به سبب جنگ با عثمانی، نابسامان است و این بدیشان فرصت ضربه‌زدن می‌دهد و ایشان آن را مغتنم می‌دانند. به منظور زدن ضربه‌ای قاطع‌تر، در مردم خود بحرانی متعصبانه برانگیخته‌اند که شاه به تدریج دارد به حقیقت آن مشکوک می‌شود (یعنی بهتر می‌داند جنگ را رها کند)، اما برای جبران آن دیر شده است. روحانیون جلو افتاده‌اند و مزدوران‌شان بی‌محابا جنگ طلب شده‌اند» (آدمیت، ۱۳۹۷: ۲۲۰).

و برای اسنادی که نمایان‌گر این است که ایده جمع‌آوری فتاوی، با دارالسلطنه تبریز و با محوریت میرزا بزرگ بود، کافی است متن خود فتاوی را در نظر بگیریم. در بیشینه رساله‌های جهادیه، تصریح شده که فتاوی به درخواست عباس میرزا و میرزا بزرگ، و گاه فتح‌علی شاه صادر شده است. مثلاً با نظر داشت این‌که سید علی بن سید محمدعلی طباطبائی معروف به صاحب ریاض در ۱۳۳۱ هـ ق وفات یافت، فتاوی از او، دورنمای میرزا بزرگ را برای بهره‌مندی از فتاوی مجتهدین، آن‌هم زمانی که بیش از یک دهه به شروع دوره دوم جنگ‌ها فاصله بود، نشان می‌دهد؛ «عباس میرزا... کتابی کریم مصحوب [همراه] ادیب فهیم الفاضل البازل اللمعی ملّا محمدباقر سلماسی فرستاده، درخواست کرده بود که تفصیل مسایل جهاد و متعلقات آن را، از احکام مدافعه اهل کفر و عناد، برای او بنویسم. بر ما بود به قبول آن خواهش، اقدامی به شتاب و به امتثال آن فرمایش [نمایم]» (قائم‌مقام فراهانی، ۱۳۸۰: ۱۶۷-۱۶۶).

بنابراین تناقضات آشکار است که جدل پژوهشی درباره «چگونگی و نحوه صدور فتاوی جهادی» پیدا شد و گویی تمامی هم ندارد. اما ضمن این‌که واکاوی موشکافانه اسناد البته بدون پیش‌دواری، در جای خود بسیار ارزشمند است، اما باید گفت نظر داشت نوع نگاه‌های مکتوب‌کننده مستندات تاریخی، ارزشمندتر است. مثلاً باید در نظر گرفت که تحت چه فرایندی، ویلاک به چنان نتیجه ذکر شده در نامه کانینگ رسید؟ باید نوع برداشت ویلاک را از خود وضعیت صدور فتاوی، در نظر گرفت. باید در نظر گرفت ویلاک، چه مواجهه‌ای و چه مشاهداتی از رویدادهای منتهی به شروع دوره دوم جنگ‌ها داشت؟ و عین این پرسش‌ها، برای فتاوی صاحب ریاض نیز صادق است. این‌که نگارنده سندی، در شب مکتوب کند که در روز است که می‌نویسد، خواننده سند باید ساعات نگارش سند را چه موقع بداند؟ خواننده، تصویری از ساعات نگارش سند، جز تصویری که نگارنده به‌دست داده، ندارد. خواننده، شب و روز نگارش سند را، چنان لمس خواهد کرد که نگارنده سند لمس کرده است. ما تصویری از خود واقعی رویدادهای تاریخی نداریم، جز گزارش گزارش‌کننده‌گان تاریخی. ما نمی‌توانیم معنای یک وضعیت را، چنان‌که معنای خود واقعی‌اش هست، بدانیم. ما با ادراک‌مان، باز نمود یک وضعیت را می‌دانیم. بنابراین در یک پرده بالاتر، اصلاً هر وضعیتی، خود واقعی ندارد. هر وضعیت وقتی واقعیت می‌شود که نوع مواجهه‌ای، آن را ادراک کند. و در ادراک‌های متفاوت از یک وضعیت، معناهای متفاوتی برای آن وضعیت است. در نسبتی قابل قیاس، همان‌گونه

^۱. George Canning

^۲. Williams Wynn

^۳. Henry Willock

که کانت می‌گوید «این که ابژه‌ها فی‌نفسه چه می‌توانند باشند، حتی از طریق روشن‌ترین شناخت نسبت به نمود این ابژه‌ها، که تنها چیزی است که به ما داده شده است، هرگز برای ما معلوم نخواهد شد» (کانت، ۱۳۹۶: ۱۳۷). بنابراین ما از وضعیت صدور فتاوی، ادراک ویلاک را می‌دانیم و مکتوب صاحب ریاض را. و جز این نمی‌دانیم. پس، چگونگی شروع دوره دوم جنگ‌ها چه بود؟ پس، نسبت وضعیت شروع جنگ با وضعیت صدور فتاوی چه بود؟ همانی که ویلاک و صاحب ریاض گفته‌اند! خود وضعیت بدون ادراک آن‌ها، وجود ندارد. کماکانی که می‌تواند گزارش ویلاک صحیح باشد، فتاوی صاحب ریاض نیز می‌تواند درست باشد.

بنابراین نه‌تنها پیگیری تناقض‌ها، که خود اساس جدل پژوهشی مذکور، به قطعیتی تاریخی نخواهد رسید. ما- به‌مثابه خوانندگان اسناد جنگ در یک قرن و اندی بعد- دو نوع ادراک را از «نسبت وضعیت صدور فتاوی با وضعیت شروع جنگ» می‌بینیم. ما این نسبت را به‌مثابه محتوای واحد سال‌های جنگ، در دو فرم دو ادراک می‌بینیم و دیگر هیچ. نقض روایت ویلاک‌ها و صاحب ریاض‌ها، نقض ادراک عناصری است که نسبت وضعیت‌ها را لمس کرده‌اند. نقض روایت هر طرف از وضعیت تاریخی به نفع روایت طرف دیگر از آن وضعیت، تاریخ‌نگاری هواخوانه است، خواندن تاریخ به خوشایند خودمان است.

و در یک پرده بالاتر اصلاً پذیرش قطعیت نسبت، میان صدور فتاوی و شروع جنگ، محل پرسش است. ما در تاریخ، وضعیت‌ها را در پی هم می‌بینیم. چگونه می‌توان از قطعیت نسبت بین وضعیت‌ها گفت؟ نسبت‌های وضعیت‌ها را ما هستیم که نسبت می‌دهیم. هر اندازه هم که درخواست عباس میرزا یا تحریک مجتهدین را در اسناد بازیابیم، اصلاً چگونه می‌توان شروع دوره دوم جنگ‌ها را منحصراً در نسبت با صدور فتاوی دانست؟ چگونه می‌توان تحولات پی‌درپی اروپا که دامنه‌اش تا به سرحدات آذربایجان می‌رسید، یا تحرکات انگلستان بنا به شرایط حفظ هندوستان^۱ یا تبعات جنگ روس با عثمانی، و یا از همه مهم‌تر، عطش سیری‌ناپذیر روس قدرتمند برای کشورگشایی را نادیده گرفت؟^۲ وضعیت وقت جهان، به‌تعبیری، وضعیت اولین جنگ جهانی تاریخ دو قرن اخیر جهان بود که حکومت قاجار نیز به‌ناچار وارد معادلات آن شد. لذا فروکاستن شروع دوره دوم جنگ‌ها، تنها در نسبت با صدور فتاوی، به این می‌ماند که دو طرف جنگ در یک جغرافیای خیالی که آن‌سوی سرحدات‌شان چیزی نبود، با هم جنگیدند. نسبت صدور فتاوی با شروع دوره دوم جنگ‌ها، نسبتی پررنگ اما هم‌راستای نسبت‌های دیگر بود، نه، تنها و همه آن.

معناپذیری تهاجم روس برای علما؛ تهاجم کفار به بلاد اسلام

در تهاجم نظامی روس به ممالک محروسه قاجار، اگر فتح‌علی‌شاه در قامت سلطان، قلمرو خود را از دست‌رفته می‌دید و مسأله بازپس‌گیری قلمروش را داشت (سپهر، ۱۳۷۷: ۳۶۶/۱؛ خاوری‌شیرازی، ۱۳۸۰: ۶۱۷/۱)، در جهان‌بینی

^۱. درباره نقش انگلستان در شروع دوره دوم جنگ‌ها، بنگرید به (ناطق، ۱۳۹۱: ۴۶-۴۴).

^۲. درباره برخی از رویدادهای مؤثر در سطح منطقه‌ای و جهانی در شروع دوره دوم جنگ‌ها در سال‌های منتهی به آن، بنگرید به (ناطق، ۲۵۳۷: ۲۶-۱۵).

اصولی، این قلمرو اصلاً برای سلطان نبود. سلطان نه تنها مالک قلمرو نبود که اصلاً صاحب حکومت هم نبود. این جهان، مُلک خداوند است و سلطان، سلطنت را به وکالت در اختیار داشت. میرزای قمی در متن معروف به /رشدنامه/ در همان ابتدای قدرت گرفتن قاجاریه گفت؛ خداوند عالم، سلطان را وکیل خود و صاحب اختیار عیال خود [مجازاً جیره‌خواران] قرار داده است (قاضی طباطبائی، ۱۳۴۷: ۳۷۶؛ رجبی، ۱۳۹۰: ۲۹/۱). و حالا که سلطان بر تخت سلطنت نشسته بود، به مجاز این منصب را در اختیار داشت. کاشف‌الغطاء در سال‌های جنگ با روس گفت: «پادشاهان، جهان را سلطنت به عنوان مجاز است و سلطنت حقیقی خاص خداوند بی‌نیاز [است]» (قائم‌مقام فراهانی، ۱۳۸۰: ۱۵۹). و شیخ جعفر کشفی در سال‌های پس از جنگ با روس اشاره کرد، سلطان «باید که سلطنت و پادشاهی خود را، عطیه و داده خداوند بداند» (کشفی، ۱۳۷۵: ۸۹).

اما با خیز به‌مرور علمای اصولی برای نقش‌آفرینی در عرصه سیاسی - اجتماعی، جایگاه سلطان، مورد بسط تئوریکی بیش‌تری نیز قرار گرفت. از منظر اصولیون، سلطان حکومتی را در دست داشت که پس از پیامبر(ص)، از آن امام(ع) است و تنها در شأن اوست. و حالا که زمانه غیبت است، سلطان تنها اذن‌یافته‌ای موقتی‌ست از سوی فقها، تا زمانی که صاحب حکومت ظهور کند. بنابر دیدگاه «نیابت عامه فقها و سلطنت مأذون» که از حدود زمان صفویه و محقق کرکی، پی‌ریزی شد و در هنگامه روی کار آمدن قاجاریه و توسط وحید بهبهانی، بسط نظری بیش‌تری یافت، این فقها بودند که به‌عنوان نایبان عام امام(ع)، اذن سلطنت را به سلطان می‌دادند. سلطان نه تنها به‌خودی خود حقی در سلطنت نداشت که در غیر اذن‌یافتن، غاصب حکومت بود. بنابراین، جایگاه فتحعلی‌شاه از منظر علمای اصولی، همان‌گونه که کاشف‌الغطاء گفت، چنین بود: «پادشاه این زمان و یگانه این دوران که معترف است به بندگی ما» (قائم‌مقام فراهانی، ۱۳۸۰: ۱۶۴؛ رجبی، ۱۳۹۰: ۵۰/۱). نظریات فراوانی از سوی علمای اصولی درباره تبیین رابطه دیانت و سیاست مطرح شد. مثلاً آرای شیخ جعفر کشفی در سال‌های جنگ با روس که مورد بحث ماست، این بود: «عمال و سلاطینی که در زمان حضور یا غیاب امام بوده‌اند و می‌باشند و عمل و سلطنت ایشان با دین توأم، و نظر و تدبیر ایشان در امور رعایا و اهل‌مُدن بر وجه نظامی است که مؤدی به اقامه نمودن و ترویج آن‌چه را که رسول تبلیغ فرموده است می‌گردد، هر آینه منصب همگی، همین منصب امامت است که به طریق نیابت خاصه یا عامه از جانب امام اصل داشته‌اند و می‌دارند» (کشفی، ۱۳۸۱: ۸۹/۲).

از طرف دیگر، حکومت امام(ع) پس از ظهور، فراتر از مرزبندی‌های جغرافیایی و حکومت ایشان، حکومت جهانی است. حکومت ایشان بر همه بلاد اسلام و بر همه امت مسلمان است. و حالا که فتحعلی‌شاه، مأذون نایبان امام در زمان غیبت بود، جایگاه او جایگاه کسی بود که حکمران بر بلاد اسلام بود، نه حکمران بر ممالک محروسه قاجار. بنابراین، حمله روس، حمله کفار به بلاد اسلام در نظر گرفته می‌شد. از نوع نگاه مجتهدین، سرحدات ممالک سلطانی و حاکمیت مورد هجوم نبودند. تهاجم، تهاجم به اسلام بود. این موضوع به کرات در رساله‌های جهادی سال‌های جنگ با روس، آمده است. چند نمونه آن در احکام الجهاد و اسباب الرشد، به قرار ذیل است. از قول میرزای قمی درباره حمله روس آمده؛ برای برانداختن ریشه اسلام و قتل و غارت مسلمانان هجوم آورده‌اند

(قائم مقام فراهانی، ۱۳۸۰: ۷۳). هم‌چنین از قول کاشف الغطاء آمده: «جهاد برای حفظ بیضه اسلام است، هنگامی که کفار بر اراضی و بلاد مسلمین اراده هجوم کنند و با جمعیت مجتمعه، مستعداً این کار شوند تا کلمه کفر را بلند و کلمه اسلام را پست کنند و در آن بلاد، به نواختن ناقوس و ساختن کنایس و اعلان سایر شعائر کفر پردازند، مانند کفره روس» (همان، ۱۲۰). هم‌چنین در اجازه‌نامه جهاد صاحب ریاض برای عباس میرزا، که هم میرزا بزرگ آن را در احکام الجهاد آورده و هم مجتهدی ناشناس آن را از قول صاحب ریاض در رساله جهادیه خود نقل کرده، آمده: «بر جمیع مسلمین و مؤمنین و عامه مکلفین، واضح و آشکار است که در این چند ساله که کفار روس، هجوم بر بلاد مسلمین آورده، در صدد تسخیر ممالک اسلام می‌باشند» (همان، ۱۶۹؛ هدایت‌پناه و عابدی، ۱۳۷۳: ۹۴/۱). در جای دیگری از احکام الجهاد و اسباب الرشاد، از قول میرزای قمی آمده که بعد از تقسیم‌بندی انواع جهاد، می‌گفت «سوم: آن است که کفار بر اهل اسلام، برای اتلاف اصل اسلام، یعنی برانداختن دین اسلام، یا بر سر جمعی از مسلمانان روند، به قصد قتل و غارت و نهب ایشان...» (قائم مقام فراهانی، ۱۳۸۰: ۱۲۲).

البته باید در نظر داشت که میرزای قمی، سه سال پس از عهدنامه گلستان، وفات یافته بود و مطمئناً در زمان تدوین فتاوی جمع‌آوری شده، در حیات نبود. اما همان‌گونه که زرگری‌نژاد (مصحح کتاب) اشاره کرده است، میرزای قمی از نخستین فقهایی بود که خیلی پیش‌تر، فتاوی جهادی را برای مردمان منطقه قفقاز صادر می‌کرد (همان، ۱۲۱). لذا با رجوع به اولین فتاوی جهادی میرزای قمی نیز درمی‌یابیم که وی از همان ابتدا، مسأله هجوم کفر به اسلام را مدنظر داشت. مثلاً وی در جامع الشتات، در جواب سوالی درباره مقتولین در جنگ کفره ارمنیه، نوشت، مسلمین مقتولین در این دفاع که به قصد محافظت دین اسلام است، در حکم شهیدند (میرزای قمی، ۱۳۷۱: ۳۴۸/۱-۳۴۷). این نگاه میرزای قمی که به محافظت دین اشاره می‌کرد، در همه رساله‌های جهادی دیده می‌شود. و همان‌گونه که منشی عباس میرزا و فتح‌علی‌شاه نیز اشاره کرده، در رساله‌های جهادیه تأکید بر این بود که دین و دیانت حفظ شود (وقایع‌نگار مروزی، ۱۳۶۹: ۱۷۳). در همین راستا، از قول میرزای قمی در جای دیگری از احکام الجهاد و اسباب الرشاد نیز آمده: «و شکی نیست که اگر مقصود کفار تغییر احکام اسلام و تبدیل دین با قتل و غارت و نهب مسلمین باشد، اطلاق مقاتل فی سبیل الله صادق است بر کسی که با آن جماعت قتال کند و نیت محض رضای خدا و حفظ دین و حراست مسلمین باشد. پس هر حدیثی که بر فضیلت قتال فی سبیل الله دلالت کند، بر فضیلت این قتال خاص نیز دلالت دارد» (قائم مقام فراهانی، ۱۳۸۰: ۱۳۳).

هم‌چنین خود میرزا بزرگ در ابتدای مقاله سیم احکام الجهاد و اسباب الرشاد با عنوان «در اوصاف ذمیمه روس» نوشته: «وجوب امر جهاد، لازم وجود اهل عناد است و امروز از معاندین دین کسی که قدم جسارت پیش گذاشته و ملک و ملت مشحون به فتنه و تشویش داشته، طایفه روس است که سستی دین و نادرستی آیین‌شان بر اغلب خلق زمین مشهود و محسوس گشته» (همان، ۱۴۹). درست است که این نوشته میرزا بزرگ، نقل قول از مجتهدی نیست. اما با هر مقصودی که در نظر داشته، پرواضح است که از نوع نگاه مجتهدین نوشته است. چه آن‌که کتاب، تدوینی از رساله‌های مجتهدین است. کما این‌که بنابر شواهد تاریخی، خود میرزا بزرگ نیز از سادات متشرع

بود. در هر حال، با ادراکِ هجوم به دین و دیانت است که در همان اجازه‌نامه صاحب ریاض که ذکر شد، آمده «مقصود شما از این کار [جهاد] محض حفظ دین باشد و حراست اسلام و مسلمین» (همان، ۱۶۸).

باری با تعبیر هجوم روس به «هجوم کفر به دیانت و اسلام»، دفاع در برابر روس نیز، دفع هجوم از مؤمنین و مسلمین تعبیر شد. از قول حاجی شیخ هاشم کعبی^۱ در احکام الجهاد و اسباب الرشد آمده که بعد از تبیین نظریه فقهی جهاد دفاعی، گفت «در این زمان، دفع از مؤمنین است، فضلاً عن المسلمین [چه رسد به مسلمانان]» (همان، ۱۲۶). دفع هجوم روس بدان‌سان اهمیت داشت و باید انجام می‌شد که خوف استیلاء کفر بر بلاد مسلمین بود. در احکام الجهاد و اسباب الرشد از قول صاحب ریاض آمده که بعد از تبیین جهاد و تقسیم‌بندی انواع جهاد دفاعی، گفت: «و مراد از اول، جهاد مشرکین است و از ثانی، جهاد باغین و گاهی اطلاق می‌شود به جهاد، هنگام هجوم کفار بر مسلمین، به حیثیتی که خوف باشد از استیلای آن‌ها بر بلاد مسلمین، یا اخذ مال ایشان، یا شبه آن؛ هر چند کم باشد. انتهی خلاصه کلامه» (همان، ۱۲۷). از قول ملا احمد نراقی نیز آمده، از قصد طایفه روسیه «به ولایت اسلام و تصدی به تسخیر بعضی محال [جمع محل، نواحی] مسلمین، خوف بر بیضه اسلام ظاهر [است]» (همان، ۳۳۹).

نتیجه استیلای کفر، نه تنها مغلوب شدن اسلام بلکه حذف تدریجی آن بود. خود میرزا بزرگ در همان مقاله «در اوصاف ذمیمه روس»، خطر از بین رفتن شعائر اسلامی را در اثر غلبه کفره [جمع کافر] روس هشدار می‌داد. او درباره این هشدار، ضمن برشمردن گاهاً غلوآمیز اخلاقیات نکوهنده روس‌ها (همان، ۱۵۴-۱۵۱)، آرای مجتهدین را نیز در این رابطه آورده است. مثلاً از قول صاحب ریاض آورده: «هرگاه ضرری از کفار به دولت اسلام رسد، بدیهی است که به دین اسلام رسیده و اگر مملکتی از اسلام به تصرف کفار آید، خواه مانع از اجرای احکام شرعیه باشند یا نباشند، رفته رفته احکام اسلام و یاسای محمدی از میان برداشته می‌شود و کار به جایی می‌رسد که بالمره اظهار شعائر ایمان نمی‌توان، و بالمآل بلاد مسلمین حکم بلاد چند بهم می‌رساند، که کفار مسخر نموده‌اند و اثری از اسلام باقی نمی‌ماند» (همان، ۱۷۰).

هشدار از بین رفتن شعائر اسلامی، در فتاوی جهادی دیگر نیز داده شد. مثلاً میر محمدحسین بن عبدالباقی خاتون‌آبادی، به تاریخ ۱۲۲۸ هـ ق؟ نوشت: «چون کفره روسیه مدت دوازده سال است که بعضی از بلاد اسلام را تسخیر و پاره‌ای را به حيله و تزویر، متصرف و جمعی از مسلمین و شیعیان حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را دستگیر و فوجی را به جهت استحکام، استقرار و تسلط خود را بر بلاد اسلام از مسلمانان با عیال و اطفال کوچانیده در بلاد کفر متوطن ساخته و مفسد کلیه در دین و شریعت حضرت سید المرسلین و سفک دماء مسلمین و اخذ و نهب اموال و تعرض به ناموس مؤمنین و عدم تمکن در اظهار شعار اسلام به ظهور رسیده و می‌رسد و خوف بر بیضه اسلام از استهزا و سُخریه به مستهظرن اسلام و فاش نمودن شرب خمر و به عنف بردن نسوان مسلمان و اخراج علمای اعلام و فضلاي عظام و منع از جمعه و جماعات و عدم تمکن از اجراء احکام شرع مطاع بر عالم

۱. به گفته زرگری‌نژاد مصحح احکام الجهاد و اسباب الرشد، شرح حال روشنی از این مجتهد دوره قاجار در دست نیست.

ظاهر شده» (رجبی، ۱۳۷۸: ۱۲۴). هم‌چنین فتوای حاج ملا رضا همدانی به تاریخ ۱۲۲۸ هـ ق درباره تصرف ولایات قفقاز به موجب عهدنامه گلستان، این بود؛ «بدان که در این جزء از زمان که کفره روسیه - خذلهم الله - هجوم بر سر مسلمانان آورده‌اند و بعضی از ولایات اسلام را با اهالی آن‌ها در حوزه تصرف [آورده] و دست تعدی بر ایشان باز نموده‌اند و اغلب شعایر و احکام مسلمانی را معطل و مهمل گذاشته‌اند، با ایشان به شریعت خود راه می‌روند» (همان، ۱۷۱). و نیز محمدحسن گیلانی در رساله جهادیه خود نوشت؛ «و شبهه درین نیست که جماعت نصرانیان که درین جزء زمان بر استیصال مسلمانان کمر بسته و عهد و پیمان مسلمانی را از عمل به شرایط ذمه و غیر آن درهم شکسته‌اند» (صدرائی‌نیا، ۱۳۷۴: ۲۳۳/۲).

بدین‌سان دعوت به مقاتله با روس، دعوت به جهاد تعبیر می‌شد. در احکام الجهاد و اسباب الرشاد، از قول سید محمد بن سید علی طباطبائی مشهور به مجاهد (پسر صاحب ریاض) آمده؛ «اطلاق لفظ جهاد و مجاهده و مشتقات آن بر این مقاتله از روی حقیقت، در غایت قوت است و ثمره این بحث در نهایت قلت؛ زیرا که این مقاتله، با جهاد دعوت کفار به اسلام، شریک است در احکام مهمه، و عظم اجر مجاهد، و شدت عذاب تارک. انتهی، خلاصه کلامه» (قائم‌مقام فراهانی، ۱۳۸۰: ۱۲۸-۱۲۷). و از قول صاحب ریاض آمده؛ «مجاهده و مرافعه مشرکین، هنگام هجوم‌شان بر بلاد مسلمین و ازدحام‌شان بر اهانت اهل دین، که در کلام بسیاری از علمای امجاد، تعبیر به جهاد شده، از اعظم واجبات شرعیه است و اهم فرائض دینی» (همان، ۱۶۷).

همان‌گونه که در فتاوی طباطبائی پدر و پسر دیده می‌شود، خود به‌کارگیری لفظ جهاد برای مقابله با روس، بازگوکننده همه آن چیزی است که تا به‌حال به آن اشاره شد. جهاد، لغتی قرآنی است و به جنگ مسلمانان با کفار اطلاق می‌شد. در رساله جهادیه محمدحسن گیلانی به تاریخ ۱۲۲۸ هـ ق آمده؛ جهاد در لغت عرب، از برای مجاهدی اطلاق می‌شود که انقیاداً لطاعه الله قدم در میدان مردانگی نهاده و در اعلائی کلمه اسلام، خود را به تعب اندازد. و در اصطلاح شرع، به محاربه در راه خدا گفته می‌شود که برای دفع مشرکینی است که داخل در سرزمین اسلام شده‌اند (صدرائی‌نیا، ۱۳۷۴: ۲۲۲/۲). به‌رحال جنگی که یک‌سوی آن مهاجمی بود که برای کشورگشایی می‌جنگید و سوی دیگر، مدافعی که برای بازپس‌گیری قلمروش دفاع می‌کرد، در نوع مواجهه علما، تهاجم به اسلام تلقی می‌شد. و مقابله با آن دولت، به مرتبه جهاد ارتقا یافت. در احکام الجهاد و اسباب الرشاد از قول شیخ هاشم کعبی آمده؛ «اگر هم مسلم داریم که قصد پادشاه روس، افزودن ملک است و بس نه تغییر شایع دین، در این صورت نیز چندان تفاوتی حاصل نمی‌شود، چه این معنی بی‌شبهه، مستلزم مخالطت [معاشرت کردن] و مصاحبت اهل اسلام با کفار خواهد بود و صحبت را تأثیر غریبی است» (قائم‌مقام فراهانی، ۱۳۸۰: ۳۵۷).

إذن یافته سلطنت به مثابه نجات‌دهنده بلاد اسلام

فتاوی جهادی را علمای اصولی در نسبت با ادراک وضعیت «حمله نظامی روس» به «تهاجم کفار به بلاد اسلام»، صادر کردند. با چنین ادراکی، برون‌رفت از وضعیت تهاجم کفار، به بالاترین درجه اهمیت از منظر عقیدتی ارتقا

یافت و دوره دوم جنگ‌ها به نام‌گذاری علمای اصولی، جهاد نامیده شد. در نسبت با خوف استیلای کفر، مغلوب‌شدن و حذف تدریجی اسلام بود که کاشف‌الغطاء تأکید می‌کرد باید «اهل کفر» را از مملکت اهل شیعہ، بیرون راند (همان، ۱۶۴).

اما از منظر علمای اصولی، عاملیتی که کفار را از بلاد اسلام بیرون می‌راند چه کسی بود؟ همو که اذن سلطنت یافته بود. وقتی که مثلاً، کاشف‌الغطاء به نیابت از امام (ع) به فتح‌علی‌شاه اذن جهاد می‌داد (همان، ۱۶۲) و فتوا صادر می‌کرد بر مسلمانان واجب است که از سلطان در امر جهاد اطاعت کنند و مخالفت با سلطان را نافرمانی از خدا می‌دانست (کاشف‌الغطاء، ۱۳۸۰: ۲۶۷)، مأذون خود را، فتح‌علی‌شاه جهادکننده را، نجات‌دهنده بلاد اسلام می‌دانست. او را برون‌برنده از وضعیت تهاجم کفار می‌دانست. که در غیر چنین پنداشتی، اذن جهاد به او، برای چه بود؟ کاری را از کسی خواستن، با علم به این‌که او در ادراک ما کننده کار نمی‌تواند باشد، چه معنایی دارد؟ اگر ظرفیت ایستادگی فتح‌علی‌شاه و البته عباس‌میرزا در برابر کفر روس - حال با هر میزان توانایی - در مقام فرماندهان جهاد ادراک نمی‌شد، اذن جهاد به آن‌ها نیز نبود. اذن جهاد به آن‌ها داده شد تا با فرماندهی بسیج نیروهای جهادی، بلاد اسلام را از وجود کفار پاک سازند.

البته که ماهیت تهییج‌کنندگی رساله‌ها و فتاوی جهادی را در راستای برانگیختن احساسات مذهبی، نمی‌توان از نظر دور داشت. نمی‌توان از نظر دور داشت که این تهییج، در راستای نیاز مفرط دارالسلطنه تبریز به نیروی پیاده‌نظام بود. اما آنچه که مربوط به بحث ماست، این است که صراحتاً در نص فتاوی مشهود است که جایگاه اذن‌یافته سلطنت به مثابه نجات‌دهنده از وضعیت تهاجم کفر است. مثلاً صاحب ریاض صریحاً نوشت که جهاد به دست فتح‌علی‌شاه، که در «مجاهده متمکن و بر مدافعه قادر» است، منتظم می‌شود؛ «این امر خطیر [یعنی جهاد] منتظم نمی‌شود مگر به وجود رئیس دبیر که تجهیز عساکر و اشباع [پیروان] و تدبیر جنود و اتباع کند» (قائم‌مقام فراهانی، ۱۳۸۰: ۱۶۷). شیخ هاشم کعبی نیز، امیدواری‌اش را به فتح‌علی‌شاه، این‌گونه بیان کرده «اوست مرجع جهانیان و لازم است بر او از جانب عالمیان رتق و فتق و نقض و ابرام [تأیید] امور مسلمانان» (رجبی، ۱۳۹۰: ۳۸۲/۱). رجوع امیدوارانه به درب یک خانه، تنها زمانی است که احساس شود در آن خانه کسی هست. امیدواری به سلطان و خواستن جهاد از او، پسین این ادراک بود که او قابلیت عمل به جهاد را دارد. میرزای قمی درباره فتح‌علی‌شاه می‌گفت: «قابلیت ریاست منحصر به اوست» (قائم‌مقام فراهانی، ۱۳۸۰: ۵۳؛ رجبی، ۱۳۹۰: ۳۳۹/۱). کاشف‌الغطاء نیز پس از این‌که می‌گفت فراهم آوردن لشکر و سپاه، مخصوص است به بزرگان بندگان، درباره فتح‌علی‌شاه نوشت سالک است در دفع دشمنان ما به طریقه شریعت (قائم‌مقام فراهانی، ۱۳۸۰: ۱۶۴). مجتهدی ناشناس نیز درباره فتح‌علی‌شاه می‌گفت: «واجب است مجاهده و مدافعه به متابعت هر که، او راست شایستگی سیاست و قابلیت دیانت» (هدایت‌پناه و عابدی، ۱۳۷۳: ۹۲/۱). و ملّا علی‌اکبر اصفهانی که برون‌رفت از وضعیت تهاجم کفر را «منحصراً» به وسیله فتح‌علی‌شاه می‌دانست؛ «در این جزو زمان، حفظ بیضه اسلام و حراست دین سید انام [پیامبر(ص)]، منحصر است به شاهنشاه زمان خلدالله ظلال سلطنته» (قائم‌مقام فراهانی، ۱۳۸۰: ۱۷۳). و همان

مجتهد ناشناس اخیر، نوشت «پس به طریق اولی واجب است به متابعت سلاطین شیعه که بالبدیهه رونق مذهب به وجود ایشان بسته است، و اعلائی کلمه حق به نصرت ایشان پیوسته و لاسیما [به‌ویژه] پادشاه این عهد که حمایت دین، و حراست مسلمین و مؤمنین را وجهه همت ساخته و به نفس و مال و اولاد، و رجال به جهاد مشرکین پرداخته» (هدایت‌پناه و عابدی، ۱۳۷۳: ۹۲/۱).

این‌که فتحعلی‌شاه، منحصرأ کسی دانسته شد که قابلیت جهاد دارد و امیدواری به نجات بلاد اسلام، در او دیده شد، بیان‌گر سوبه دیگری از خود «احساس امیدواری» هم هست. و آن این‌که، امیدواری، احساسی است که صرفاً نتیجه دلایل منطقی یا سازوکار مکانیکی موجود نیست. از قضا امیدواری بدین‌خاطر امیدواری است تا چنان دلایل و سازوکاری را برهم بزنند. مثلاً با وجود خشکسالی، و حتی با وجود پیش‌بینی‌های هواشناسی مبنی بر ادامه خشکسالی، بازهم ما امیدواریم تا باران ببارد تا مگر مزارع کشاورزی مان نابود نشود و خودمان از بی‌محصولی، نجات یابیم. و یا امیدواری به پیداشدن گم‌شده‌ای که هیچ اثری از او نیست و شواهدی هم بر پیداشدنش نیست، باز هم ادامه دارد. امیدواری، می‌تواند احساسی سوار بر متافیزیکی باشد که خواهان برهم‌زدن قوانین فیزیکی است. بنابراین حتی اگر ادراک منطقی هم بر این بود قشون سلطان یارای مقابله با سپاه روس ندارد، مسئله این است که به چه نیروی دیگری می‌توانست امید باشد؟ به‌هرحال و در هر ادراکی، تنها نجات‌دهنده، اذن‌یافته سلطنت بود تا مگر کفار را از بلاد اسلام بیرون کند.

بنابراین است که فتحعلی‌شاه در فتاوی جهادی، بارها با القابی نظیر «اسلام‌پناه» و «دین‌پناه» نامیده شد. می‌دانیم که این القاب - با پسوند مشترک پناه - در نظم و نشر کلاسیک، به کسانی که حامی اسلام و دین تلقی می‌شدند، اطلاق می‌شد.^۱ با ادراک حمله روس به حمله کفر، این القاب بارها به فتحعلی‌شاه به‌مثابه کسی که نگاه‌دارنده و نجات‌دهنده اسلام و دین است، داده شد. مثلاً ملأرضاً همدانی او را شاه اسلام‌پناه خواند (قائم‌مقام فراهانی، ۱۳۸۰: ۱۰۲). محمدحسن گیلانی نیز نوشت؛ در این اوان سعادت‌اقتران که تخت سلطنت و بخت دولت به وجود فایض‌الوجود پادشاه جم‌جاه عالمیان‌پناه... حامی بلاد اهل اسلام و ایمان... فتحعلی‌شاه قاجار مزین است. و درباره نایب‌السلطنه نیز نوشت؛ شه ترک شهزاده عباس شاه/ که اسلام را اوست پشت و پناه (صدرائی‌نیا، ۱۳۷۴: ۲۲۰/۲). پناه‌دهنده کسی را پناه‌دهنده می‌داند که به پناه او امید داشته باشد. هر اندازه هم که این القاب، کلام‌پردازی باشد، اما محتوای امیدواری آن‌ها واضح و مبرهن است. واضح‌ترین این امیدواری را بدون هیچ شبهه‌ای حتی در کلام‌پردازی آن، مجتهد ناشناسی در رساله جهادیه خود آورده است. فتحعلی‌شاه در رساله این مجتهد، صراحتاً باب امداد اسلام نامیده شده است. وی ابتدائاً درباره حمله روس (حمله کفر) نوشت: «اگر اهل اسلام را از یک طرف مهمی روی داده و دشمنی چنین در قصد کید و کین افتاده، بحمدالله و منه از چندین ابواب امداد و نصرت بر چهره حال، گشاده و اسباب فتح و ظفر آماده گشته» (صدرائی‌نیا، ۱۳۷۴: ۲۰۶/۲؛ رجبی، ۱۳۹۰: ۱۳۲/۱). و سپس ابواب امداد و نصرت و معین [یاری‌کننده]

۱. بنگرید به ذیل واژه‌ها در لغت‌نامه دهخدا؛ دهخدا، ۱۳۷۷: ۲۴۶۱/۲؛ ۱۱۴۲۶/۸.

را چنین برشمرد؛ خالقی قاهر، حجّتی ظاهر [قرآن] و پادشاه ولایت [علی(ع)] که خسروگاه [مسند پادشاهی] را حکایت است. و با این قبیل عبارات، ابواب امداد را ادامه می‌دهد. کلام‌پردازی در این عبارات بود که برشمرد، نه تصریح امید به فتح‌علی‌شاه نجات‌دهنده. چه آن‌که باب امداد عینی و ملموسی را که در انتها برمی‌شمارد، شخص فتح‌علی‌شاه است؛ «دیگر، امروز در مُلک اسلام، خسروی فیروزبخت بر فراز تخت است که عهدش آرام است و عصرش نصر اسلام، و رایش آیت ظفر... اگر حکم قضا به خَفْضِ [تن‌آسایی، عیش] اعلام اسلام امضاء یافته بود، دانای نهان [خداوند]، دارای جهان [فتح‌علی‌شاه] را درین عهد و زمان به داوری خلق و یآوری حق اختیار نمی‌کرد» (صدرائینیا، ۱۳۷۴: ۲۰۶/۲-۲۰۷؛ رجبی، ۱۳۹۰: ۱۳۳/۱).

لذا با ادراک فتح‌علی‌شاه به مثابه نجات‌دهنده بلاد اسلام است که بارها برای او در فتاوی جهادی، دعا شده است. اما دعای علمای اصولی در حق فتح‌علی‌شاه، برای چیست؟ در پژوهش‌های تاریخی، از دعاگویی در فتاوی جهادی، همواره در سطح اثبات تملّق‌گویی یا عدم آن، بحث شده است. اما سویه دیگری از این دعاگویی، موضوع بسیار مهمی در رابطه با نجات‌خواهی است. درین رابطه، خوش می‌نماید نقبی به دعا برای موعود شیعه در سنت شیعیان بزنیم. در میان شیعیان دعا‌های فراوانی برای مهدی(عج) وجود دارد از جمله: دعای افتتاح، دعای عهد، دعای فرج، دعای ندبه و غیره. بنابر باور شیعیان، مهدی(عج) در سایه عدل الهی در غیبت است و وجودش عاری از هرگونه خلل و گزند است. ظهور او بنابر خواست الهی است. او که حیاتش فارغ از دعا‌های جهانیان است، پس دعا برای او برای چیست؟ دعا، طلب آرزو است. دعاکننده برای آرزوی خود دعا می‌کند. دعاکننده در دعا، آرزوی خود را از برآورنده آرزو، می‌خواهد. آرزوی شیعیان، برون‌رفت از وضعیت ظلم و ستم حاکم بر جهان است. آرزوی آن‌ها، تحقّق حکومت عدل جهانی است که با مهدی(عج) امکانیت می‌یابد. لذا دعای شیعیان نه برای مهدی(عج)، بلکه دعا برای آرزوی خودشان است. شأنیّت والای مهدی(عج) هم، تحقّق آرزوی شیعیان است. شیعیان در دعا برای مهدی(عج)، آرزوی خود را از او می‌خواهند.

دعا در فتاوی جهادی نیز چنین بود. حالا که امکان و زمان ظهور نبود، نائبان مهدی(عج) برای کسی که به او اذن سلطنت داده بودند، دعا کردند. اما دعای آن‌ها برای شخص او نبود. دعا برای تحقّق آرزوی خودشان بود. مثلاً در فتاوی مهمی از کاشف‌الغطاء، او آن‌چه که «طالب آن» بود را ضمن دعا برای فتح‌علی‌شاه و ایضاً عباس میرزا، صریحاً برشمرد؛ «آن‌که نگاه‌داشته شده است به چشم اهتمام پروردگار خلق، فتح‌علی‌شاه که نگاه دارد او را خدا از آن‌چه [بلا] می‌رسد به او، و برای کسی که بر جای خود داشته است او را آن حضرت و به او داده اختیار آذربایجان و حکم آن‌جا را بر او واگذاشته و ولیعهد خود گردانیده و تصرّف در امور سپاه را به او محوّل داشته یعنی شاهزاده عباس میرزا، داخل کند خدا او را در شفاعت ما و بگرداند در دنیا و آخرت زیر سایه ما و در حمایت ما، از فراهم آوردن لشکر و سپاه برای شکستن شوکت اهل سرکشی و انکار و گرفتن مال‌های آن‌ها و اسیر کردن زن و فرزند آن‌ها» (قائم‌مقام فراهانی، ۱۳۸۰: ۱۶۴). شیخ هاشم کعبی نیز دعا کرد شوکت سلطنت فتح‌علی‌شاه را با پیروزی او بر دشمنان دین و خدا؛ «از آن سبب بیفزاید خداوند عالم، سلطنت و پادشاهی او را، برافرازد بر فرق اعدای حق

[دشمنان خدا] و دشمنان دین تیغ و شوکت او را» (همان، ۳۸۲). و حاج ملّارضا همدانی نیز چنین نوشت؛ «مراد ما از اخص، فرمانفرما و صاحب امر مقاتله و مجاهده است و به حکم و فرمان وی، امر قتال و جهاد صورت پذیرد، مانند شاه اسلام‌پناه و- شَیْدَ الله اَرْکانه [خداوند پایه‌های دولت او را رفیع گرداند] و هر که را او امیر و نایب خود گرداند، چون نوّاب شاهزاده و الّتبار، که به حفظ ثغور، مأمور [و به] تمشیت [سر و سامان دادن] امر عباد [مشغول‌اند]» (همان، ۱۰۲). آن‌چه صریح است این دعاها برای فتح‌علی‌شاه نیست و او صرفاً، برآورده‌کننده آرزو دانسته شده است. دعا‌های در فتاوی، دعا برای برآورده‌شدن آرزوهای صادرکننده‌گان فتاوی است.

همگرایی علما با سلطان؛ پیش‌فرض یا واقعیت موجود

بنابر آنچه که گفته شد، ملاحظه می‌شود که اگر بدون هرگونه پیش‌داوری و الصّاق نیّات پَسینی و امروزی، اجازه داده شود خود فتاوی صحبت کنند، ادراک از فتح‌علی‌شاه به مثابه نجات‌دهنده بلاد اسلام را خود نصّ روشن رساله‌ها، بازگو می‌کنند. ملاحظه می‌شود که خود فتاوی، صریحاً و واضحاً، امیدواری به برون‌رفت از وضعیت تهاجم کفر را به وسیله سلطان اسلام‌پناه، اعلام می‌دارند. با این‌همه امّا الصّاق مواجهه خودمان با متن فتاوی بنابر پیش‌داوری‌ها و نیّات ازپیش‌تعیین‌شده، چنان وسوسه‌انگیز است که اجازه نمی‌دهد خود مواجهه علمای اصولی وقت را با وضعیت حمله روس ببینیم. نیّات و پیش‌داوری‌ها که عموماً علیه و له شخصیت حقوقی علمای اصولی است، بررسی عبارات متوجّه فتح‌علی‌شاه در فتاوی را به سطح این‌که عبارات، مدح و تملّق و کلام‌پردازی و اغراق هستند یا نه، فرو کاسته است. چنین فروکاستی، البته ادراکی از زیسته تاریخی به‌دست نمی‌آورد، چراکه پیشاپیش سعی در الصّاق ادراک خودش به عناصر تاریخی (این‌جا علما) دارد تا مگر در راستای نیّات پیشینی خودش، عناصر را تحمیل یا مبرّا کند. امّا آیا «درستی یا نادرستی» توصیفات فتاوی از سلطان، که مواجهه ما با متن فتاوی است در یک قرن و اندی پس از نگارش رساله‌ها، تغییری در مواجهه خود علمای اصولی با خود وضعیت، ایجاد می‌کند؟ شکست سلطان برای آن‌ها، غلبه روس ارتدوکس بود. صاحب ریاض می‌گفت؛ «و این مطلب هم بر همگی واضح و لایح [روشن] است که عزّت و رواج دین با دولت و استقلال پادشاه اسلام است» (همان، ۱۶۹). این جمله نه تملّق است نه بازی با کلمات. خودش می‌گفت واضح و روشن می‌گویم. دیگر چگونه امیدواری خود را به سلطان نجات‌دهنده اسلام اعلام می‌کرد؟

لذا در بحثی که بسیار هم مناقشه‌برانگیز است، بررسی گونه ادبیات رساله‌ها به این است که آیا نشان‌دهنده «بده‌بستان اعتبار و مشروعیت» علمای اصولی با سلطان هستند یا نه. خود این بحث بر این پیش‌فرض سوار است؛ تأیید یا عدم تأیید همگرایی دوسویه علمای اصولی و سلطان. امّا باید در نظر داشت این پیش‌فرض در بازه زمانی صدور فتاوی، اصولاً محلی از اعراب ندارد. «در آن سال‌ها طایفه روحانی مقام ویژه‌ای نداشت. صنفی بود در میان اصناف» (ناطق، ۱۳۹۱: ۳۹). در آن برهه، سازمان و نهادی از علمای اصولی وجود نداشت که سلطان بخواهد به اعتباربخشی دوسویه با آن‌ها دست بزند یا نه. در آن زمان حتّی خود شاه در جلوه ظلّ الله، حقّ اجتهاد داشت (همان،

۳۹). صحبت از زمانی است که تنها دو سه دهه از باززایی جریان اصولی به وسیله وحید بهبهانی گذشته بود و علمای اصولی هنوز دارای شخصیت حقوقی به معنای امروزی آن نبودند که از همگرایی و اعتباربخشی دوسویه آنها با سلطان گفته شود. صحبت از نیمه اول سده سیزدهم قمری است. برهه‌ای که کمیت حضور علما در متن جامعه وقت، در تبریزی که مهم‌ترین شهر قاجارها بود و قلب ماجرا و خط مقدم جبهه جنگ، تنها پنج مجتهد وجود داشت (همان، ۳۹). زمانی است که هنوز علمای اصولی تا تثبیت جایگاه‌شان فاصله داشتند. در سال‌های جنگ با روس، فقط علمای بزرگ اصولی مانند کاشف‌الغطاء به فتح‌علی‌شاه نزدیک نبودند. اصلاً عبارت «علما» عبارتی کلی در نیمه اول سده سیزدهم قمری بود و علما فقط اصولیون نبودند. در نزدیکی علمای مختلف به سلطان، مثلاً، بزرگ علمای شیخیه یعنی شیخ احمد احسائی نیز بود که «اکرام فوق غایت و احترام بی‌نهایت» فتح‌علی‌شاه را داشت (احسائی، ۱۳۸۷هـ.ق: ۲۵) و بزرگ علمای اخباری هم یعنی میرزا محمد اخباری نیز «مورد اکرام و اعزاز» فتح‌علی‌شاه بود (سپهر، ۱۳۷۷: ۱/۱۴۱). بازه زمانی مذکور، زمان رقابت دسته‌های مختلف علما اعم از اصولی و اخباری و شیخی و بالاسری و بعدها بابی، و اهل تصوف با یکدیگر است. این رقابت، در انبوه ردیه‌ها و تکفیرهای علما علیه یکدیگر که برخی از آنها در *قصص العلماء* (تنکابنی، ۱۳۸۳) هم ذکر شده، مشهود است. به هر حال این رقابت‌ها در سال‌های جنگ با روس، رقابت‌های سازمانی نبودند، چراکه به یک تعبیر درست، در این دوره «پراکندگی روحانیت» بود. و چه بسا علما، روحانی نامیده نمی‌شدند و این لفظ تا مشروطیت، به ندرت به کار گرفته می‌شد (ناظق، ۱۳۹۱: ۲۹). تحول نامیده شدن «علمای اصولی» به «روحانی» از حدود پسا قاجاریه رخ داد و بحثی مهم و البته خارج بحث حاضر است. اما آنچه که مربوط به بحث ماست، این که علمای اصولی، سازمان و نهادی نداشتند. حتی با قبول پیش فرض همگرایی دوسویه علمای اصولی و سلطان، این پیش فرض زمانی کارکرد می‌داشت که ابتدائاً سلطان شیعه ابقا شود. با غلبه روس ارتدوکس، چه بدهستان اعتبار و مشروعیتی؟ لذا وقتی صاحب ریاض نوشت رواج دین با پادشاه اسلام است یا ملّا علی اکبر اصفهانی نوشت «پس پادشاه اسلام، به نیابت از جانب صاحب‌الأمر، در امر جهاد کوشد» (قائم مقام فراهانی، ۱۳۸۰: ۱۷۷)، این عبارات آنها پیش از آن که در راستای همگرایی و اعتباربخشی باشد، ابتدائاً امیدواری به نجات خود نوعی شان به وسیله فتح‌علی‌شاه است.

در راستای خواسته ملّا علی اکبر اصفهانی، عبارات پرتکراری چون «واجب است» و «لازم است» و نظایر آنها را در فتاوی در نظر بگیریم. اگرچه در فتاوی تصریح شده که به درخواست عباس میرزا صادر شده‌اند و برخی از آنها به «اجازه‌نامه» نیز نامگذاری شده‌اند، اما عبارات مذکور به صراحت نشان می‌دهند که افزون بر اجازه جهاد، «خواستن جهاد» نیز هستند. پاسخ رخصت، فرصت است نه واجب و لازم. اگر «اجازه» را دارالسلطنه تبریز برای تقویت پیاده نظام می‌خواست، «واجب و لازم است» را علما برای برون رفت از وضعیت تهاجم کفر می‌خواستند. به تعبیری، دارالسلطنه تبریز رساله‌هایی را برای مقصود خود خواست؛ و علما نیز رساله‌هایی را برای مقصود خودشان (نجات بلاد اسلام) نگاشتند.

در نگارش رساله‌ها از منظر علما، یعنی نجات‌دهی بلاد اسلام به وسیله سلطان، خواستن جهاد با عبارات «واجب است» و «لازم است»، پس از این آمده که علما اذعان کردند که امکان جهاد ندارند. مثلاً کاشف‌الغطاء به نیابت امام (ع) نوشت «به تحقیق دستور دادیم پس از حصول موانع برای ظهور ما و امکان نیافتن قیام ما و قیام علما به این امور [جهاد]» (همان، ۱۶۴). و یا ملّا علی‌اکبر اصفهانی نوشت «پر واضح است که از کسانی که خود را در درجه اجتهاد و نیابت می‌بینند، این امر بزرگ [جهاد] نمی‌آید» (همان، ۱۷۳). پس از اذعان به این ناتوانی است که ضمن تفویض جهاد، انجام آن را بر فتح‌علی‌شاه، «واجب و لازم» دانسته‌اند. می‌توان تفویض جهاد را و لزوم انجام آن را برای سلطان، سلب مسئولیت از سوی علمای اصولی دانست یا ندانست. اما پیش‌فرض این‌گونه بررسی فتاوی، خود مستلزم این است که علما را دارای شخصیت حقوقی و ذیل یک سازمان یا نهادی بدانیم. که حتی اگر این پیش‌فرض را که بالاتر اشاره شد که چنین نبود، به‌هرحال بپذیریم، باز پرسش این است در جامعه‌ای که خود حاکمیت فاقد هرگونه تشکیلات نظامی بایسته و شایسته دفاع بود، سازمان علما چه تشکیلات نظامی‌ای داشت که درباره سلب مسئولیت آن‌ها یا عدم آن، صحبت کنیم؟ همان‌گونه که سر هارفورد جونز نیز گفته، کل تشکیلات علمای دسته‌های مختلف در مقام مقایسه با عثمانی، از قدرت کمتری برخوردار بودند چرا که به‌طور کلی به مستمری و حقوقی که شاه به آن‌ها پرداخت می‌کرد، وابسته بودند (جونز، ۱۳۸۶: ۲۴۸). و بالاترین مقام مذهبی وقت بنابر گفته گاسپار دروویل از مشاهداتش در ۱۸۱۳م [۱۲۲۸ق] مقام شیخ‌الاسلام بود که تنها، مقام قضایی محاکم شرع بود. مقام شیخ‌الاسلام همانند مفتی اعظم قسطنطنیه که رهبر سنی‌ها بود، رهبر شیعیان به حساب می‌آمد (دروویل، ۱۳۶۵: ۱۶۵-۱۶۴). علمای اصولی، هنوز فاقد جایگاهی بودند که بسیار بعدها، به‌دست آوردند. حتی در یک پرده بالاتر اگر درباره سلب مسئولیت علمای اصولی یا عدم آن، به یقین هم برسیم، باز هم نمی‌توان امیدواری نجات بلاد اسلام را حال با عبارت واجب است و لازم است یا غیر آن (اذن)، انکار کرد. فتاوی جهادی با هر تعبیر و خوانشی، با هر نیت الصاقی چه در له و چه علیه صادرکننده‌گان آن‌ها، نشان از زیسته امیدوارانه علمای اصولی دارد که به‌هر ترتیب و با هر ادراکی از توان یا عدم توان سلطان برای مقابله با کفره روس، برای نجات بلاد اسلام به او دل بسته بودند.

نتیجه‌گیری

با همه تناقضات درباره صدور و نحوه جمع‌آوری فتاوی جهادی، آنچه که قابل تناقض در خود نص فتاوی نیست، مسأله فتاوی است. مسأله‌ای که بازتاب‌دهنده نوع نگاه و مواجهه علما با وضعیت تهاجم روس است که وضعیت تهاجم را برای آن‌ها، به حمله کفار به بلاد اسلام، معنا بخشید. لذا هر اندازه هم که از بسط تئوریک فقهی در اذن دادن به سلطان برای جهاد بحث شود، یا از همگرایی علما با دستگاه سلطنت یا عدم آن بحث شود، بحث از رویکرد علما شده است. اما مسئله این است که هر رویکرد، پسین مسأله‌ای است که رویکرد را فرم می‌دهد. بنابراین نه این که کدام یک از رویکردهای مذکور، مورد پذیرش قطعی تاریخی قرار بگیرد. بلکه هر کدام از رویکردها هم که بوده باشد، مسأله علما را بازگو می‌کند. البته که می‌توان با ادله‌های ثابت‌کننده هر رویکرد، رویکرد دیگر را انکار کرد،

اما خود مسئله فتاوی قابل انکار نیست. مسئله فتاوی در نسبت با نوع نگاهی بود که زیسته شد. لذا جستار حاضر بنابر نوع نگاه علما و بنابر خود نص فتاوی، نشان می‌دهد که مسئله فتاوی جهادی در جنگ روس، خود جهاد نبود. مسئله همچنین، تهاجم کفار به بلاد اسلام هم نبود. تهاجم کفار به بلاد اسلام، برساننده مسئله بود. و جهاد هم، راهکار حل مسئله بود. مسئله، تحقق چشم‌اندازی از بلاد اسلام بود که عاری از وجود کفار باشد. در نوع نگاه علما از تهاجم روس، اهمیت نگهبانی از مرزهای اسلامی که ریشه تاریخی به درازنای صدر اسلام دارد، بازتولید شد. بازتولیدی که البته، هویت‌مندی اسلامی در گرو آن بود. لذا دستیابی به چشم‌اندازی از بلاد اسلام که عاری از وجود کفار باشد، مسئله‌ای بود که همه ذهنیت صادرکننده گان فتاوی را مشغول داشت. فتاوی جهادی، تلاشی برای عینیت‌بخشی به این مسئله بود.

منابع

- (بی نام). (۲۰۰۷). *موسوعه عمان الوثائق السریه- المملکه العمانیه*، ۱۴ الحج سنه ۱۳۷۶، اعداد و ترجمه محمدين عبدالله بن حمد الحارثی، المجلد الثالث، الوثیقه رقم (۸۰۲)، بیروت، مرکز دراسات الوحده العربیه.
- دامن پاک جامی، مرتضی (۱۳۹۲). «تأثیر ارتباطات تاریخی و فرهنگی بر روابط ایران و عمان (با تأکید بر دلایل تاریخی مداخله ایران در ظفار)»، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، دوره ۱۵، ش ۵۷، ۱۴۳-۱۸۸.
- الریس، ریاض نجیب (۲۰۰۲). *ظفار الصراع السياسی و العسکری فی الخلیج... ۱۹۷۰-۱۹۷۶ م*، الطبعة الثالثة، بیروت، ریاض الریس للکتب و النشر.
- شهداد، ابراهیم محمد ابراهیم (۱۹۸۹). *الصراع الداخلي فی عمان خلال القرن العشرين ۱۹۷۵-۱۹۱۲ م*، الطبعة الاولى، قطر: مکتبه دار الاوزاعی.
- العمری، محمد سعید دریبی (۲۰۰۴). *ظفار الثورة فی تاریخ العمانی المعاصر*، الطبعة الاولى، بیروت، ریاض الریس للکتب و النشر.
- قابوس بن سعید (۲۰۰۵). *سخنات و بیانات اعلیحضرت سلطان قابوس بن سعید المعظم ۱۹۷۰-۲۰۰۵ م*، ترجمه محمد صادق الحسینی، عمان: وزارت اطلاع رسانی عمان.
- کردیه، احمد (۱۳۹۱). «جنبش ظفار و پیامدهای آن در خلیج فارس»، *کارشناسی ارشد*، نورالله نعمتی، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
- Al Kharusi, K. (2018). *Dhofar War 1965-1975* (Doctoral dissertation, University of Central Lancashire).
- Allen, C. H., & Rigsbee II, W. L. (2014). *Oman under Qaboos: From coup to constitution, 1970-1996*. Routledge.
- Britannica, *Malayan Emergency (1948–60)*, <https://www.britannica.com/topic/guerrilla-warfare>, 2005.
- Cohen, R. S. (2014). *Beyond "hearts and minds"*. Georgetown University.
- Dixon, P. (2009). 'Hearts and minds'? British counter-insurgency from Malaya to Iraq. *Journal of Strategic Studies*, 32(3), 353-381.
- Duc, FCO 8/1679/44. 1971 Jan 01-1971-Dec 3, British Consulate general, Muscat.
- Fromherz, A. J. (Ed.). (2022). *Sultan Qaboos and Modern Oman, 1970–2020*. Edinburgh University Press.
- Hughes, G. (2024). *Britain and the Dhofar War in Oman, 1963–1976: A Covert War in Arabia*. Springer Nature.
- Owtram, F. C. (1999). *Oman and the West: State formation in Oman since 1920*. London School of Economics and Political Science (United Kingdom).
- Peterson و John E., (2016). *Oman in the twentieth century*, London and New York: Routledge.
- Pittinsky, T. L. (2010). *Winning hearts and minds: From slogan to leadership*

strategy. Rethinking Leadership and 'Whole of Government' National Security Reform: Problems, Progress, and Prospects, Carlisle, PA: Strategic Studies Institute, US Army War College, 165-86.

Takriti, Abdel Razzaq., (2013). Monsoon revolution, London: Oxford university press, p. 307-308.

Valentino, B. A. (2005). Final solutions: Mass killing and genocide in the 20th century. Cornell University Press.

Researches on the History of Iran during the Islamic Period



Scientific Quarterly Vol 2 Issue 2(4) Summer 2025

Contemplation on Jihadi Fatwas in Russia's War (1218-1243 AH)

Mostafa Salehi Saroukolaei¹ , Sayed Alireza Abtahi^{2*} , Feizollah Boushasb Gousheh³ 

Received: 02.07.2025

Accepted: 15.08.2025

Introduction

Generally, researches concerning the jihad fatwas during the Russo-Persian War (1803-1828) address the outcome and function of the fatwas. One group considers the fatwas as the cause of Iran's defeat in the second period of the wars, while another group rejects this outcome. Thus, a research confrontation has emerged. One group of researchers considers the issuance of the fatwas as a spontaneous movement by the ulama (scholars), and another group attributes it to a suggestion by the government. However, less attention is paid to the problem of the fatwas from the perspective of the text of the fatwas themselves. For a simple reason: because less attention is paid to the "type of confrontation" of the ulama with the situation of the Russian invasion. But the hypothesis of this research is that the problematic of the ulama during the war was a result of how the Russian invasion became meaningful for them. Because, in our view, if the issuance of jihad fatwas is examined as a situation, the perspective of the issuers of the fatwas must first be examined. Because history, before being the historical events that have occurred, is the mentality and perspective of the elements that have formed the events. Therefore, the question of this research is: what was the problem of the jihad fatwas from the perspective of their texts?

Method

The method of this research was the historical research method with a qualitative approach. The analysis of the jihad fatwas in this research was conducted by considering the historical lived experience of the ulama, and the fatwas were examined from the perspective of the fatwa texts themselves.

Results

As Kant believed, we do not know objects-in-themselves, but rather we know their representations; the same applies to historical situations. We know the representation of situations. Therefore, pursuing contradictions regarding how the fatwas were issued will not lead to historical certainty. This is because there are two sets of historical accounts. Some

¹. Ph.D Student, Department of History, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Esfahan, Iran.

². Associate Professor, Department of History, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Esfahan, Iran. (Corresponding author)
Email: abtahi1342@yahoo.com

³. Associate Professor, Department of History, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Esfahan, Iran.

accounts have attributed the issuance of the fatwas to the theory (or plan) of Mirza Bozorg and Abbas Mirza. Other accounts have described the declaration of jihad as an incitement by the ulama. According to documents and sources, both sets of accounts are both correct and incorrect. This is because the accounts were provided by reporters who perceived a representation of the situation. However, with every contradiction, no change occurs in the issuance of the fatwas as a historical situation. This situation did happen. Thus, the problem is: how did this situation become a situation? What was the problem of the fatwas? This problem must be understood from the perspective of the ulama. This problem should not be derived from the representation of historical accounts. It must be derived from the very text of the fatwas themselves.

If the meaning of the Russian invasion for the Shah and the Crown Prince was an attack on the territory of their monarchy, for the ulama it did not carry this meaning. According to the text of the fatwas, the meaning of the invasion for the ulama was the meaning of an invasion by unbelievers into the lands of Islam. This meaning is explicitly stated numerous times in the text of the fatwas. Therefore, the problem for the ulama was not the reclamation of the Shah's territory. Their problem was the defense of the lands of Islam and the expulsion of the unbelievers. However, in solving this problem, they encountered another problem. At that time, they lacked an organization or institution. According to reports from contemporary observers, the number of senior ulama was fewer than ten. This small number was also scattered across the country. Therefore, the idea of the ulama's convergence with the Shah does not align with historical realities. The ulama were only able to gain power several decades later. Furthermore, due to their lack of an organization, they also lacked a defense mechanism. Even the government itself lacked such a mechanism and was incapable of defense. Consequently, by expanding the theory of jihad, they granted the Shah permission to wage jihad. By expanding the idea of the general deputies (na'ebane-ām) of the Twelfth Imam of the Shi'a, they, on behalf of the Imam, granted the Shah permission for jihad. In the jihad fatwas, the phrase "permission for jihad" is used. However, simultaneously, it also carried the meaning of a "request for jihad." This meaning was relative to the hope they placed in the Shah. It was a hope for the Shah to expel the unbelievers. In their view, the Shah could be the agency that would solve their problem. Given the realities of the time, there could be no other hope. Therefore, the phrase "permission for jihad," before being an indication of the ulama's convergence with the Shah, signifies the ulama's hope for the salvation of their own kind.

Conclusion

The problem of the fatwas was relative to a type of perception that was lived. The problem of the jihad fatwas was not jihad itself. Likewise, the problem was not merely the invasion of unbelievers into the lands of Islam. The invasion of unbelievers into the lands of Islam was what constructed the problem. And jihad was the solution for resolving the problem. The problem was the realization of a vision of Islamic lands free from the presence of unbelievers. The importance of guarding the borders of Islam has historical roots extending back to the beginning of Islam. This importance was reproduced during the Russian invasion because Islamic identity was contingent upon this reproduction. Therefore, achieving a vision free from the presence of unbelievers was the problem that occupied the mentality of the fatwa issuers.



تاریخ فراموشان؛ بازنمایی زنان و دختران در نشریات عصر قاجار^۱

الهه ماه پروی^۲، سینا فروزش^۳، زهیر صیامیان گرجی^۴، قاسم محمدی^۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۰۶

چکیده

این جستار پژوهشی با تکیه بر محتوای روزنامه‌های خراسان عصر قاجار، نحوه بازنمایی هویت گروه‌های مندرج در این نشریات و از جمله زنان و دختران را در دستور کار خود قرار داده است. کوشش پژوهندگان در این راستا بوده که متن و محتوای روزنامه‌های خراسان عصر قاجار به مثابه نقطه کانونی مورد واکاوی قرار گیرد. شناخت متن-زمینه روزنامه‌های مذکور در جهت پاسخ‌گویی بدین پرسش بوده که هویت زنان و دختران در این روزنامه‌ها چگونه بازتاب یافته است؟ لذا در جهت شناخت ابتدا به تعریف مقوله‌های مربوط به زنان و دختران پرداخته، سپس این مقولات در ساختار عصر قاجار ذیل عناوین نشریاتی خراسان بازکاوی و رصد گردید.

بنا بر یافته‌های پژوهش؛ ارزش‌هایی نظیر «منهیات زنان، حقوق زنان و دختران، نقش و کارکرد آنها در خانواده، علم‌آموزی، برنامه‌های آموزشی مناسب، تأسیس مدارس خیریه، تقابلهای دوگانه شرع-عرف در کنار هم‌پوشانی‌های آنها»، بیشترین درصد فراوانی را از نظر محتوایی در نشریات مورد مطالعه خراسان عهد قاجار داشته‌اند. به باور پژوهندگان و بر اساس یافته‌های فوق، برجستگی موارد یاد شده و تکرارپذیری آنها در میان صفحات روزنامه‌ها نشانگر تأکید جامعه خراسان عصر قاجار بر مفاهیم و مولفه‌های مذکور در فرایند بومی سازی تجدد بوده است.

در روند اجرای پژوهش پژوهندگان ابتدا داده‌های به دست آمده از همه شمارگان همه نشریات منتشره در خراسان عصر قاجار را پردازش کرده سپس بر مبنای تحلیل محتوای کیفی بازنمایی تصویر زنان و دختران در این مطبوعات که مسئله اصلی پژوهش است، به تحلیل تاریخی آن پرداخته‌اند.

واژه‌های کلیدی: هویت زنانه، دختران، روزنامه‌های خراسان، عصر قاجار، ارزش‌های اسلامی، تجدد

^۱ ماه پروی، الهه؛ فروزش، سینا؛ صیامیان گرجی، زهیر؛ محمدی، قاسم (۱۴۰۴). تاریخ فراموشان؛ بازنمایی زنان و دختران در نشریات خراسان عصر قاجار، فصلنامه تحقیقات تاریخ ایران دوره اسلامی، سال دوم، شماره دوم، تهران: ص ۶۰-۴۱.

^۲ دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

^۳ دانشیار گروه تاریخ، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول) پست الکترونیک: sinaforoozesh@gmail.com

^۴ استادیار گروه تاریخ، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

^۵ استادیار گروه حقوق اسلامی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

مقدمه

تاریخ اجتماعی به مثابه یکی از گونه‌های مهم تاریخ‌نگاری و نخستین پویش‌های فکری جهت ارائه دامنه‌ای از رهیافت‌های مورخانه با موضوع سوژه‌گی این نوع تاریخ‌نگاری به دغدغه‌هایی فراسوی کنش‌های فرادستان جامعه و نخبگان اجتماع در حوزه‌های سیاسی- اجتماعی مربوط می‌شود. در سده ۱۹ میلادی توجه به امور اجتماعی و اقتصادی در بین مورخان گسترش یافت. عواملی مانند ظهور اندیشه مارکسیستی به خصوص در تبیین‌های اجتماعی و نیز گسترش نظریه‌های اجتماعی فرهنگی و برآمدن مکتب آنال^۱ در سنت تاریخ‌نگاری فرانسوی این روند را شتاب بخشید. به نحوی که در اواسط سده ۲۰ میلادی تمرکز صرف بر تاریخ سیاسی جای خود را به «جامع‌نگری آنالیستی» داد و دامنه موضوعات، رویکردها و روش‌شناختی‌های موجود در قلمرو تاریخ به سوی همگرایی روزافزون علوم انسانی منجر شد که در این میان تاریخ و علوم اجتماعی- با توجه به سرشت همسان خود- در هم تنیده شدند (مک رایلند و تیلور،^۲ ۱۳۹۷: ۱۱).

پژوهش‌های مارکسیستی با تأکید بر نقش طبقه منجر به توجه بیشتر پژوهش‌گران بر نقش گروه‌های مغفول و فراموش شده در تاریخ شد که در این میان مطالعات مربوط به «تاریخ جنسیت»^۳ و «تاریخ زنان»^۴ در دستور کار مورخان قرار گرفت. بازتوصیف تجارب زنان به عنوان یکی از گروه‌های غیرخودی در پژوهش‌های پیشینان، عرصه‌های نوینی را فراروی مورخان گشوده و نیروئی تازه به پژوهش پیرامون تاریخ اجتماعی بخشیده اما در عین حال باعث انشعاب فزاینده‌ای در قلمرو این رشته و بی‌پاسخ گذاشتن شمار زیادی از مسائل مطرح در تبیین تاریخی شده است اما با این همه زنان را از قلمرو فراموش‌شدگان تاریخ که با نگرشی مردسالارانه و جنسیتی روایت می‌شدند به موضوع تاریخ‌نگاری فمینیستی، تاریخ فرودستان و تاریخ اجتماعی که نگرشی از پایین به تاریخ جامعه داشتند تبدیل کرد و بدین ترتیب منابع تاریخی غیرتاریخ نگارانه از جمله روزنامه‌ها مجدداً در جستجوی بازنمایی زنان بازخوانی شدند (همان: ۱۱-۱۳).

اهمیت و ضرورت پژوهش

اهمیت و ضرورت این پژوهش، در پردازش محتوای روزنامه‌های خراسان عصر قاجار به عنوان منابع غیرتاریخ نگارانه و بازسازی روند برساخت سیمای زنان از گروه‌های فراموش شده در تاریخ ایران این دوره است. زنان و دختران به مثابه دو گروه از طیف‌های اجتماعی که در تاریخ‌نگاری سنتی و پیشین کمتر به آن پرداخته شده بود و در حاشیه تاریخ قرار داشتند، با ظهور تاریخ اجتماعی و گسترش قلمرو آن به عنوان یکی از شیوه‌های نوین

^۱. Anal school

^۲. McRaid and Taylor

^۳. History of gender

^۴. History of women

تاریخ‌نگاری بیشتر مد نظر قرار گرفتند. لذا بازنمایی زنان و دختران در میان نشریات و روزنامه‌های خراسان عصر قاجار می‌تواند پژوهشی بدیع و قابل توجه و از جهت بررسی همه شمارگان همه روزنامه‌های منتشر شده در عصر قاجار در خراسان بی نظیر به نظر برسد. مسأله‌مندی این پژوهش از زمانی برای پژوهنده مدنظر قرار گرفت که در مطالعه تواریخ عصر قاجار، زیست و هستی اجتماعی زنان کمرنگ و حاشیه‌ای بود و گاه درباره ساده‌ترین لایه‌های زندگی زنان و دختران نیز به سختی می‌توان به اطلاعاتی دست یافت لذا ضرورت انجام این پژوهش، واضح و مبرهن به نظر می‌رسد.

ضرورت انجام این دست از پژوهش‌ها، فاصله گرفتن از تاریخ‌نگاری سنتی مبتنی بر تاریخ سیاسی و نزدیک شدن به گونه‌های تاریخ‌نگاری اجتماعی روش‌مند و نوین بر پایه نظریات مدرن در تاریخ‌نگاری از پایین در جهان معاصر است. ذکر این نکته بایسته است که در شناخت سیر تحول تاریخ‌نگاری در جهان معاصر، در اواسط سده ۲۰ میلادی پس از تحولات شکل گرفته در جهان، گونه‌ای از تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نویسی شکل گرفته که تأکید آن بر بازنمایی سیمای گروه‌های خاموش و در حاشیه تاریخ بوده که در شیوه‌های تاریخ‌نویسی پیشین فقدان آنها احساس می‌شد. یکی از مهم‌ترین رهیافت‌های مذکور تاریخ اجتماعی است که پژوهندگان در مقاله پژوهشی حاضر نقطه عزیمت خود را در سطح انتخاب موضوع و نیز تحلیل آن بر استفاده از این رهیافت قرار داده‌اند چرا که بازنمایی سیمای زنان و دختران در پرتو خوانش مبتنی بر تاریخ اجتماعی بر پایه روش تحلیل محتوا، می‌تواند گره‌گشای بسیاری از زوایای تاریک تاریخ عصر قاجار در خراسان و مکمل پژوهش‌های پیشین به شمار آید.

روش پژوهش

این پژوهش در سطح «روش‌شناختی»^۱ شامل: «روش کیفی»^۲، «روش کمی»^۳ و «تحلیل محتوا»^۴ است که به هرکدام از آنها به صورتی طرح‌واره‌ای پرداخته خواهد شد. روش تحقیق کیفی به مجموعه‌ای از روش‌های گردآوری داده‌ها اشاره دارد. روش‌شناسی کیفی به پژوهش‌گر امکان می‌دهد تا «جنبه‌های تحلیلی/تفسیری»^۵ و «تبیینی»^۶ مفاهیم و متغیرها را مستقیماً از داده‌ها به دست آید (دلاور، ۱۳۹۴: ۲۲۱). اهداف چنین پژوهش کیفی شامل توصیف، تبیین یا تفسیر است (رضائی و علی‌اکبری دهکردی، ۱۳۹۸: ۱۷-۱۵). روش کمی در پژوهش برای سنجش متغیرهایی به کار گرفته می‌شود که قابلیت تبدیل به یک کمیت را دارند. در این روش «بعد مفهومی داده‌ها»^۷ به یک «متغیر عملیاتی شده قابل سنجش»^۸ تبدیل می‌شود. متغیر کمی به متغیری اطلاق می‌شود که بیانگر نوع تفاوت موردهاست (مولر و دیگران، ۱۳۸۶: ۱۳-۱۱).

۱. روش‌شناسی در معنی اصلی و بنیادین خود «شناخت نظری و عملی روش آشکارسازی واقعیت است» (مالائی توانی، ۱۳۸۶: ۴۴).

۲. Qualitative method

۳. Quantitative method

۴. content analysis

۵. Analytical/interpretive aspects

۶. an explanation

۷. The conceptual dimension of data

۸. Measurable operationalized variable

تحلیل محتوا در پردازش اطلاعات روزنامه‌ها ابتدا به مسئله «ارزش محتوا»^۱ در آنها اشاره دارد و دیگر اینکه استدلال روزنامه‌نگاران در مسائل اجتماعی چگونه واجد جایگاه و ارزش برای تبیین علمی بوده، از جمله موارد استفاده از این شیوه برای پژوهش پیرامون روزنامه‌ها است (کریپندروف، ۱۳۸۳: ۱۵-۱۴). تحلیل محتوا در سطح مفهومی خود شیوه‌ای است برای «استنباط تکرارپذیر و معتبر از داده‌ها در مورد متن آنها»^۲ (همان: ۲۵).

پیشینه پژوهش

شریفی ساعی (۱۳۹۲)؛ پژوهش «تاریخ بیداری زنان، بازنمایی مسائل زنان و خانواده در روزنامه‌نگاری دوران مشروطه» را با رهیافت تاریخ اجتماعی و مطالعات خانواده نگاشته است اما روزنامه‌های عصر قاجار در خراسان را محور بررسی قرار نداده است.

یوسفی اقدام و فراستخواه (۱۴۰۰)؛ در مقاله «ظهور سوژه کودک در دوره قاجار: مقدمه‌ای در باب مادیت تاریخ اندیشه‌ها در ایران معاصر»، ورود دختران به مثابه سوژه-ابژه، مطالعات تاریخ قاجار را یادآور شدند و مقاله ارزشمندی را سامان بخشیده‌اند که الگویی نگرشی برای مقاله حاضر بوده است.

آزاد ارمکی و دیگران (۱۴۰۰)؛ مقاله «کودک: موضوع بهداشت و سلامت در ایران: تحلیلی تاریخی از دوران قاجار» را با رهیافتی جامعه‌شناختی و تاریخ پزشکی به نگارش درآورده‌اند.

سیدقطبی (۱۴۰۱-۱۳۹۷)، کتاب «پژوهش اخبار خراسان در عصر قاجار» را براساس «رویکرد سال شمارانه»^۳ نگاشته و رویدادها را با دسته‌بندی روش‌مند ذیل مجموعه‌ای قرار داده است؛ همو در پژوهشی دیگر (۱۳۹۳)؛ نظام توزیع مطبوعات در مشهد دوره قاجار را مورد واکاوی قرار داده و با غور در مفهوم توزیع، پراکنش کمی مطبوعات مشهد در آن دوره با استناداتی از اوراق روزنامه‌ها، ذیل یک مقاله پژوهشی سامان داده است.

ترابی فارسانی (۱۳۹۴)؛ در مقاله «زن و تحول امر روزمره با تکیه بر نشریات زنان عصر قاجار» کوشیده است صورت‌بندی‌ها و مقوله‌بندی‌های نوین پسامشروطه در ارتباط با زیست اجتماعی زنان را ردیابی کند.

بهشتی‌سرشت و پروریش (۱۳۹۴)؛ مقاله «بررسی مطالبات اجتماعی و فرهنگی زنان در مطبوعات عصر قاجار (با تأکید بر نشریه نامه بانوان)» را با تأکید بر نقش زنان در حوزه‌های علم، فرهنگ، هنر و سیاست مورد تدقیق قرار داده‌اند.

طولابی (۱۳۹۸)؛ در پژوهشی با عنوان: «سیمای اجتماعی خراسان عصر مشروطه در آیین روزنامه خورشید»، فضای اجتماعی را به تصویر کشیده و در آن به تاریخچه پژوهش درباره روزنامه‌های خراسان پرداخته است.

^۱. Content value

^۲. Reproducible and valid inferences from data about their context

^۳. Annual approach

باغدار دلگشا (۱۳۹۸)؛ در نشریه «ایران نامگ»، مقاله‌ای تحت عنوان «حقوق زنان در مطبوعات زن‌نگار ایران از ۱۹۱۰ تا ۱۹۲۵م» نگاشته و به الگوهای جنسیتی دوران قاجار در «مطبوعات زن‌نگارانه» پرداخته است. الهی (۱۳۷۸)، شهوازی (۱۳۸۳)، گلبن (۱۳۸۷) از جمله دیگر پژوهشگرانی هستند که پیرامون شکل‌گیری و سیر تحول مطبوعات خراسان قلم‌فرسایی کرده‌اند.

چهارچوب نظری

این پژوهش به دنبال بازنمایی هستی اجتماعی زنان و دختران در روزنامه‌های خراسان عصر قاجار است. در حیطه نظری، «نظریه اجتماعی»^۱ و «تاریخ اجتماعی»^۲ یک رویه دیالکتیکی و پیچیده‌ای دارند. سرشت پژوهش‌های تاریخ اجتماعی ایجاب می‌کند بین پژوهش‌های مورخان و جامعه‌شناسان همگرایی ایجاد شود. مسئله زنان در بافتار مدرن به مثابه یکی از موضوعات تاریخ اجتماعی نوین که ذیل مجموعه «تاریخ اجتماعی از پائین»^۳ سامان‌یافته و هستند می‌شود، قابل واکاوی است.

رهیافت‌های مذکور، نشانگر رویکردهای مدرن و پسامدرن به مقوله گروه‌های «خاموش»^۴، «فراموش‌شدگان»^۵ و «مغبونان»^۶ تاریخ است که در رویکرد مورخان «تاریخ اجتماعی» ظهور و بروز ویژه‌ای یافته است (مک رایلند و تیلور، ۱۳۹۷: ۴۸-۴۶؛ موسی‌پور بشلی الف، ۱۳۹۴: ۱۲۵-۱۲۱؛ موسی‌پور بشلی ب، ۱۴۰۰: ۵۰-۴۶).

جنبش زنان در خلال دهه‌های ۱۹۵۰-۱۹۶۰م. ضرورت بازیابی نقش زنان در جامعه به مثابه «کسانی که از تاریخ پنهان»^۷ بودند را گوشزد کرد. این رویکرد جدید بر حذف عامدانه زنان از عرصه تاریخ تأکید داشت و مورخان فمینیست حذف کنش‌گری زنان را ناعادلانه و تبعیض‌آمیز خواندند.^۸ به نحوی که دهه‌های بعد طیف زیادی از آثار جانبدارانه پیرامون نقش و جایگاه زنان در تاریخ به نگارش درآمد (مک رایلند و تیلور، ۱۳۹۷: ۲۳۷).

رویکرد نظری پژوهش حاضر استفاده از الگوی ترکیبی مبتنی بر تکنیک «تحلیل محتوی کیفی»^۹ و تلفیق آن با رویکرد تاریخ اجتماعی^{۱۰} است. در این راستا پژوهندگان نقطه عزیمت خود را بازخوانی نشریات خراسان عصر قاجار قرار داده و با استفاده از دیگر منابع تاریخی و تاریخ‌نگارانه، پژوهش خود را سامان بخشیده‌اند.

1. Social theory

2. Social history

3. Social history from below

4. silent groups

5. Forgotten groups

6. Disadvantaged groups

7. Those hidden from history

^۸ در این زمینه نک به: بیسلی، کریس (۱۳۸۵)، درآمدی بر نظریه فمینیستی، مترجم محمدرضا زمردی، تهران: انتشارات روشنگری و مطالعات زنان.

9. Qualitative content analysis

10. Social theory and social history

تعریف مفاهیم

الف: روزنامه

واژه روزنامه از دوران‌های گذشته در ایران به کار رفته و مورد استفاده بوده است. این واژه در قرون پیشین به مثابه بیان رخداد‌های مهم دستگاه سلاطین و نیز رویدادهای روزمره دربار، شرح حال پادشاهان، وزرا، بزرگان ملک و مملکت و نیز گاهی به معنای نوعی حساب مالیاتی آمده است (منجم یزدی، ۱۳۶۶: ۴۳۱-۲۷؛ شهشهانی، ۱۳۹۷: ۲۰۱). در دوره قاجار این واژه از نظر کاربرد و نقش، تغییر مفهومی پیدا کرده بدین معنی که وقایع‌نگاران و نویسندگان دولتی حوادث و وقایع مناطق خود را به دولت مرکزی گزارش داده و این اخبار جاری و خبرهای کوتاه سیاسی- اجتماعی و اقتصادی در آن عصر، روزنامه خوانده می‌شد. سیر تحول روزنامه‌ها در این عصر به سرعت اتفاق افتاد و اقبال عمومی به شدت افزایش یافت چرا که سرعت انتشار اخبار در روزنامه‌ها بیشتر از سایر فرایندهای خبررسانی بود (روزنامه ایران، ۱۳۷۴: پیشگفتار؛ تفرشی حسینی، ۱۳۵۱: ۹-۲).

در تعریفی نوین «روزنامه‌نگاری هم هنر است هم حرفه‌ای که رویدادها و عقاید را ثبت می‌کند و بر آن است تا آنها را برای بهره‌گیری افراد تحصیل‌کرده تفسیر و قالب‌ریزی کند (پارتا ساراتی، ۱۳۸۱: ۶).

جدول ۱- فهرست تفصیلی برخی از نشریات خراسان عصر قاجار^۱

ردیف	عنوان	صاحب امتیاز یا مدیر مسئول	سال انتشار	محل نشر
۱	ادب	ادیب الممالک	۱۳۱۸ق.	مشهد
۲	بهار	احمد بهار	۱۳۳۶ق.	مشهد
۳	تازه بهار	محمدتقی بهار	۱۲۸۹ق.	مشهد
۴	تازه بهار	محمد ملک‌زاده	۱۳۲۹ق.	مشهد
۵	جهان زنان	فرخ دین پارسا	۱۳۳۹ق.	مشهد
۶	چمن	شمس‌المعالی دادستان	۱۳۳۰ق.	مشهد
۷	خراسان	محمد طباطبایی	۱۳۴۰ق.	مشهد
۸	خراسان	حسین اردبیلی	۱۳۲۷ق.	مشهد
۹	خورشید	محمدصادق تبریزی	۱۳۲۵ق.	مشهد
۱۰	خورشید	مرتضی قهرمان	۱۳۴۲ق.	مشهد
۱۱	فکر آزاد	احمد دهقان	۱۳۰۱	مشهد
۱۲	نوبهار	ملک‌الشعراى بهار	۱۲۸۸	مشهد

^۱. جدول فوق، توسط پژوهندگان براساس داده‌های مأخوذه از مرکز اسناد و مطبوعات آستان قدس رضوی، استخراج شده است.

ب: زنان

تعریف مقوله زن به مثابه یک جنسیت انسانی و تفاوت‌های جنسی آنان با مردان بر اساس رهیافت روان‌شناختی نشانگر ویژگی‌های متفاوت زنانه در بدن آنان دارد اما درباره این مقوله نیز مباحث مختلفی در گرفته است (نیکخو و آوادیس یانس، ۱۳۸۰: ۳۲-۱۳). تا پیش از شکل‌گیری «هویت جمعی زنانه» و آگاهی آنان از مفهوم طبقه، دشواره‌های / مشکله‌های^۱ زنانه با رهیافت فردی تحلیل می‌شد و آنان موقعیت خود را با رهیافتی فردگرایانه تفسیر می‌کردند (موسی‌پور بشلی، ۱۴۰۰: ص مختلف؛ مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۱۱) اما با شناخت مشکلات جمعی و تعریف مقوله زن به مثابه یک موجود هستمند اجتماعی، مشکلات جمعی شناسایی و هویت‌سازی پیرامون این وضعیت جدید شکل گرفت و در نتیجه زنان تبدیل به موضوع، موضع و منظر تحقیقات علمی شدند (مشیرزاده، پیشین: ۱۲-۱۳).

زن به مثابه جنس دوم؛^۲ منهیات زنان

در روزنامه‌های خراسان عهد قاجار در بسیاری از مقالات، هویت زنان به مثابه یک هویت غیرمستقل و طفیلی تعریف شده است. سرمقاله‌نویسان و ستون‌نویسان در راستای فهم خود از سنن اسلامی و با اشاره به قرآن، سنت، سیره پیامبر و معصومین، زنان را مورد خطاب و عتاب قرار داده‌اند. نگاه بیشتر آنان برآمده از پیش‌فهم‌های جنسی است: «پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله تعلیم سوره یوسف را به زنان منهی داشته است و ما بدبختان دختران خود را به مشاعره و مغالزه وامیداریم. منکر آن نیستیم که شاعره باشد ولی غزل‌سرایی و سرودخوانی در برابر مادگان بلکه در نظر سادگان هم جایز نیست تا چه رسد بدانکه آنها خود آغاز قلندری و سرمستی نموده از می و معشوق سخن رانند» (روزنامه ادب، سال اول، ش ۴۷، ۸ شعبان ۱۳۱۹: ۳۷۱).

برخی دیگر از نمونه‌های مطالعه شده در روزنامه‌های آن عصر، ستیز با تجدد/ مدرنیته را در دستور کار خود قرار داده و شیوه «زیست اجتماعی متجددانه» را معادل سلطه بیگانگان و «از خودبیگانگی هویتی» دانسته‌اند. این رهیافت، مقوله آزادی بی‌حد و حصر را به عنوان یک «آسیب اجتماعی» شناسایی و پیرامون گسترش آن هشدار داده است: «آیا نیم آنچه در این مدت به ملک و ملت ما خسارت وارد شده است جز به واسطه اشخاص بوده است که زبان خارجه را آموخته و از علوم آنها چیز نیندوخته و از زبان و آداب و رسوم ما متنفر بوده و با آنها که زبانشان را آموخته‌اند صحبتشان گرم گشته شب و روز در فکر آزادی خویش و طالب سلطه بیگانگان می‌باشند آرزو دارند با محارم خود روگشاده در کوچه قدم بزنند و مشروبات الکلی را آشکارا زهرمار کنند خودش (مسیو) باشد زنش

^۱. پیرامون مفهوم چالش‌برانگیز مسئله در پژوهش‌های علوم انسانی و اجتماعی برخی از پژوهشگران؛ واژه دشواره یا مشکله را پیشنهاد داده‌اند.

^۲. این اصطلاح از کتاب «جنس دوم»، سیمون دوبووار به وام گرفته شده است.

(مادام) کلاهش (شاپو) کفش (پوتین) روغنش (مارگرین) خداوندش (ناطور) درخانه (ربدو شامبر) می‌پوشد و با (کارد و چنگال) غذا می‌خورد» (روزنامه ادب، سال اول، ش ۶، ۹ شوال ۱۳۱۸: ۴۷-۴۶).

چنانکه در نمونه ذکر شده مشاهده شد تحلیل محتوای مفاهیمی نظیر: «سلطه بیگانگان، قدم زدن آزادانه با محارم روگشاده، آموختن زبان خارجی، مصرف مشروبات الکلی، مسیو، مادام، کلاه شاپو، پوتین، مارگرین، ناطور، کارد و چنگال»، مستلزم کشف معنای درونی آن در نظر نویسندگان است که معنای ضمنی،^۱ پیوستگی^۲ و اعتبار تفسیری^۳ آن می‌بایست مورد توجه قرار گیرد. ویژگی‌های استنباط شده و «نمود نمادین» مفاهیم مذکور در نشریات شامل شبکه وسیعی از پیوستگی‌های معنایی است و در ارتباط با تعریف مقولات «خود» و «دیگری»، در قالب دو شیوه زیست سنتی - متجددانه به تصویر کشیده شده است. افزون بر این، «گروه‌بندی معنایی»^۴ قضاوت‌های ارزشی درباره آنها در چهارچوب گفتمان اسلامی - ایرانی در متن فوق به خوبی آشکار و «نامطلوبیت» هر کدام از واژگان ذکر شده متضمن درک معنای ساده و صریح آنها در متن است.

پوشش زنان و حد و حدود آن در قوانین اسلامی در این عصر به یکی از مسائل چالش‌برانگیز مسلمانان تبدیل شده بود. احتمالاً در اثر تماس‌های مداوم بخش غربی جهان اسلام (حوزه مدیترانه‌ای آن) که معلول مناسبات استعماری و تجاری - فرهنگی با اروپائیان است، کاوش پیرامون زن، کیفیت حیات اجتماعی و به تبع آن نوع پوشش زنان فرنگی برای اندیشمندان مسلمان، سوژه‌گی پیدا کرده بوده است. در همین رابطه در مطبوعات خراسان در عصر قاجار آمده است: «تحریرالمراه» کتابی است به زبان عربی که قاسم امین^۵ از قاضیان محکمه استیناف مصر در باب آزادی زنان تألیف نموده و در آن کتاب مسلمانان را به برداشتن حجاب از چهره زنان تحریض نمود. حضرت خدیو خطه مصر بعد از مطالعه آن اوراق متغیر گشته و کتاب او را به زمین کوید و از طرفی مؤلفین کتب و صاحبان جراید او را به بی‌دینی و بی‌غیرتی نسبت داده‌اند» (روزنامه ادب، سال اول، ش ۴۷، ۸ شعبان ۱۳۱۹: ۳۷۱).

همین‌طور در این مورد در بعضی نشریات آمده است «یک نفر از قبطیان مسلمان شد و اظهار ایمان به اهل و عیال خود نمود و آنها را به دایره اسلام تکلیف کرد اهل او از اسلام امتناع نمودند عیال خود را مطلع نمود و رفت به قصبه دیگر عیال گرفت. قوم و خویش‌های او باخبر شدند وی را با عیالش مقتول ساختند» (روزنامه بشارت، ش ۸، ۱۸ ذی‌الحجه ۱۳۲۴: ۲).

^۱. connotations

^۲. association

^۳. Interpretational validity

^۴. thesaurus

^۵. کتاب مذکور در ایران با عنوان «زن و آزادی» توسط احمد مذهب الدوله (مذهب) بنا به دستور وزارت معارف در چاپخانه مرکزی تهران به سال ۱۳۱۶ ه.ش به زیور طبع آراسته شد. البته به نظر می‌رسد آشنائی با اندیشه‌های محمدقاسم امین در ایران به همت «یوسف اعتصام‌الملک آشتیانی» «یوسف اعتصامی» و دختر وی «پروین اعتصامی» صورت گرفته است. میرزا یوسف خان آشتیانی (اعتصامی) - بنا به گفته خودش - چند فصل از کتاب مذکور را ذیل عنوان: «تربیت نسوان» به سال ۱۳۱۸ ه.ق در تبریز ترجمه کرده و در «مطبعة معارف» به چاپ رسانده است.

دلالت معنایی متون و تقدم زمانی - موضوعی «آزادی» در همه سطوح مفهومی و عملی آن از آزادی پوشش تا آزادی مذهبی در گفتمان اسلامی اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی و برجسته‌سازی آن نکته‌ای بدیع است و مجادله بر سر ارزش/ هنجار آزادی در اسلام و تعیین مفهومی آن را در فرایند تکوین تجدد بومی را تحت تأثیر فرهنگ اسلامی نشان می‌دهد.

شرح و بسط مفاهیم در حوزه اجتماع از سطح فردی به سطوح جمعی زیست خراسانیان در این دوره نیز در نوع خود جالب است، مفهومی مانند «ناموس» به «ناموس خدا»، «ناموس اکبر»، «ناموس شخصی»، «ناموس جمعی»، «ناموس اجتماعی»، «ناموس دیانت» و «ناموس ملک و ملت»، صورت‌بندی شده است.^۱ به طور مثال می‌بینیم در مطبوعات آورده شده «هان ای مسلمانان از خصومت قرآن بترسید بیایید مسلمان بشویم و عمل به قرآن بکنیم و راحت‌طلبی را کنار گذاشته بتمام قوا مالی و جانی ناموس به باد رفته خود را برگردانیم. اگر ناموس اکبر یعنی هیئت جامعه را حفظ نکنیم ولو به اتلاف نفوس و اسارت اعراض صاحب هیچ مرتبه از انسانیت و هیچ ناموسی نخواهیم بود. دیدید شما در قضیه وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله رئیس ملت و حافظ هیئت و دین الله القویم و صراطه المستقیم صدمه بناموس شخصی و خانواده و اسارت اولاد و جسارت مردمان دون را در راه حفظ جامعه اسلامی مقابل کفار صابرا و محتسبا بر خود هموار کرد که مبدا صدمه به ناموس اکبر که هیئت جامعه است وارد آید با اینکه ثمره آن تحمل قدر یقینی تحمل خانه‌نشینی اولاد طاهرین آنجناب بود خوب است موازنه کنیم شان نوامیس و اعراض شخصیه خودمان را با نوامیس و اعراض شخصیه آن ناموس خدا و رفتار خودمان را با رفتار آن جناب آن وقت می‌دانیم که با آن حضرت چه نسبت داریم و ملاحظه می‌کنیم که امروز ذلت ما نیست مگر از تکاهل و مخالفت بزرگان قولاً و عملاً و کانه همه اتفاق کرده‌ایم بر تضعیف قوای ملت و تسلط اجانب یکی به رفاقت فلان مادام یکی به عشق لیره و دیگری برای توسعه تجارت شخصی و آوردن کارش یکی به امید گرفتن رشوه و به اقسام مختلف پوست بی‌غیرتی را بروی ادراک و انسانیت کشیده حال آنکه حضرت امیرالمؤمنین برای تعدی به یک ذمیه تجویز مرگ برای تمام مسلمانان می‌کند اگر مسلمانی در نزد ما شأنی داشت بحکم صریح مطلق ما استطعتم امروزه تمام اموال خود را ذخیره قومی پنداشته و نفوس خود را بغایت جد و اهتمام در عداد داوطلبان و مدافعین از ناموس ملک و ملت درآورده و حقوق مملکت را حفظ می‌نمودیم» (روزنامه خورشید، سال اول، ش ۱۱۰، ۱۳ محرم‌الحرام ۱۳۲۶: ۲). همان‌طور که در بعضی دیگر از مطبوعات خراسان این عصر در سال‌های بعدی نیز همین ادبیات و مفاهیم به کار می‌رود: «سال ۶۱ هجری در همین ماه غم‌انگیز بود که یک نفر حریت‌پرور با ۷۲ نفر مرد و چند خانواده زن و دختر و طفیل و صغیر به نام غیرت به نام عصبيت به نام دیانت و به نام آزادی و مساوات از زیر بار تبعیت یک نفر جبار فاسق سر بیرون زد و برای دفاع از ناموس اجتماعی و ناموس دیانت در مقابل اردوی دشمن ایستاد گفت من محال است که حق حاکمیت یزید را بر مسلمانان تصدیق کنم او زیر بار ننگ نرفت آزادی را

^۱ پژوهندگان با آگاهی از پیشینه مفهومی واژه ناموس به معنی قانون، این جستار را مطرح کرده‌اند.

به بردگی نفروخت (روزنامه تازه بهار، سال اول، ش ۷، ۱۴ محرم الحرام ۱۳۳۰: ۱). در نمونه‌ای دیگر نیز این کاربرد قابل مشاهده است: «اساس این مسئله که بیان می‌کنیم غیرت و ناموس است. هر کس دارای این لطیفه مخفی و سر مکنون و حقیقت اصلیه باشد و معنی غیرت و ناموس را ادراک نماید صاحب دین و مذهب و ملت و شرافت و تقوی و حب وطن خواهد بود (روزنامه ادب، سال اول، ش ۱۲، ۶ ذی الحجه ۱۳۱۸: ۱۰۸-۱۰۷).

فراوانی و تکرارپذیری دو واژه «ناموس» و «غیرت»، در متون فوق به عنوان یکی از ارزش‌های عام و دارای شمولیت گسترده در گفتمان اسلامی- ایرانی حاکم بر نشریات خراسان عصر قاجار نشان‌دهنده تحول زمینه اجتماعی و شکل‌گیری نظام معنایی نوینی است که دلالت‌ها و توسیع‌های مفهومی متفاوتی را از نظام واژگان انباشت شده در فرهنگ اسلامی جامعه ایرانی در جهت شکل‌دهی به تغییرات اجتماعی بنیادینی در قالب تجدد بومی وام می‌گیرد.

جدول ۲- منہیات زنان در نشریات خراسان عصر قاجار

ردیف	عنوان	کارکرد	قلمرو
۱	مشاعره با جنس مخالف	تأکید بر کنش‌های دینی	فرهنگی- اجتماعی
۲	مغازله	تأکید بر کنش‌های دینی	اجتماعی
۳	مصرف مشروبات الکلی	تأکید بر کنش‌های دینی	اجتماعی
۴	زیست اجتماعی ناهنجار	تأکید بر کنش‌های دینی	اجتماعی
۵	رفع حجاب	تأکید بر کنش‌های دینی / اخلاقی	فرهنگی- اجتماعی
۶	آزادی فراشرعی	تأکید بر کنش‌های دینی	اجتماعی
۷	ارتداد	تأکید بر کنش‌های دینی	سیاسی- اجتماعی
۸	عدم حفظ ناموس	تأکید بر کنش‌های دینی	فرهنگی- اجتماعی

مسئله زن در مطبوعات با تأکید بر حقوق زنان

تأکید بر تساوی حقوق بین زن و مرد به ویژه در نشریات «زن‌نگارانه» در خراسان عصر قاجار، مؤید یک تحول بزرگ در گفتمان مطبوعاتی خراسانیان عصر قاجار است. این تحول گفتمانی به طور محسوس درباره مقوله علم‌آموزی زنان قابل ردیابی است. در همین رابطه شاهد آن هستیم که در روزنامه جهان زنان آمده است «دین اسلام تعلیم و تعلم را بر مرد و زن هر دو فرض کرده است حتی حقوقی را که به مرد بخشیده از زن نیز دریغ نفرموده است» (روزنامه جهان زنان، ش ۴، ۲۶ شعبان ۱۳۳۹: ۸۰-۷۱). در نمونه‌ای دیگر نوشته شده «پیغمبر اکرم ما درباره تعلیم و تعلم فرموده‌اند اطلبوا العلم من المهد الی اللحد و وجوب اطاعت بدین امر خود را تأکید و تصریح کرده و گفته است که طلب العلم فریضه و مسلم را در این حکم تفریق نداده است دین اسلام تعلیم و تعلم را بر مرد و زن هر دو فرض کرده است» (همان). این الگوی اسلامی‌سازی ایده‌های نوین و قرار دادن واژگان سنتی در قالب

نظام‌های معنایی نوین برای استنتاج دلالت‌های متجددانه رویه‌ای رایج در مطبوعات خراسان در آن عصر است: «قانون مقدس الهی کیست تساوی در آفرینش مساوات در حقوق ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت» (روزنامه فکر آزاد، ش ۱۵، ذی‌الحجه ۱۳۴۰: ۱).

در این جستارها، چنانچه دیده می‌شود جنبه مشترک این محتواها درباره زنان مسلمان- ایرانی حاوی پیام‌های ویژه‌ای است که تعبیر این پیام‌ها برای آنان علاوه بر نخستین پوشش‌های فکری جهت احقاق حقوق زنان در دوران‌های پیشین، قطعیت دریافت علم‌آموزی در سنت اسلامی- ایرانی را باز می‌نمایاند. نویسندگان در این فرازاها سعی در ترکیب الگوی سنتی و مدرن برای زیست اجتماعی زنان داشته‌اند. تفسیر، فهم آن واستنتاج‌های برآمده از متن روزنامه‌ها، دلالت بر اهمیت اساسی مقوله دانش‌اندوزی در فرهنگ متجددانه اسلامی به مثابه یک ارزش درونی برای زنان را دارد.

سنخ آرمانی زنان مسلمان متجدد؛ بر ساخت روایت‌های تاریخ اسلام در زبان و زمان مدرن

در نشریات، جهت الگوسازی برای حیات اجتماعی زنان از سنخ‌های آرمانی صدر اسلام و شیوه زیست آنان یک الگوی روایی ارائه شده تا در پرتو آن زنان خراسانی همین رویه را ادامه داده و بازتولید کنند: «یک نفر زن حقوق طلب که در عهد حضرت ختمی مرتبت استفاض حقوق برای نسوان نموده است مشارکت علیها اسما دختر یزید بالاشهلی است. یزید از صحابه حضرت ختمی مرتبت و اسماء نیز از صحابه بوده است. زنی فصیح و بلیغ و دارای فکری عالی بود. او به نمایندگی از زنان شرف حضور حضرت ختمی مرتبت را نایل و با لسانی فصیح خطابه عربی قرائت می‌نماید که مفاد ترجمه آن این است. من از جانب جمعی از زنان مأموریت یافته‌ام تشرف خدمت حاصل نمایم و عرض کنم خداوند تو را به کافه زنان و مردان جهان مبعوث و ما به تو و خدای تو ایمان آورده‌ایم ما نوع زنان در پس پرده محبوس و در خانه‌های شوهر خانه‌نشین هستیم محل شهوت آنها بوده و فرزندان ایشان از ما به وجود می‌آید ولی مردان را واسطه حضور در مجامع، گزاردن نماز جمعه، عیادت بیمار، تشیع جنازه و حج‌های مکرر بر ما برتری داده و چون مردان به عزم حج و عمره یا جهاد حرکت کنند ما اموال آنها را حفظ اموال آنها را سرپرستی می‌کنیم. آیا در این صورت ما را با اجر آنها شرک می‌دانند؟ حضرت ختمی مرتبت رو به صحابه فرموده و بهترین دستور را برای زنان بیان می‌فرماید خاتون خود بدان و به زن‌هایی که از طرف آنها سخن می‌گویی بفهمانید که اگر نسوان با شوهر خود خوش‌رفتاری کند و همین عمل آنها با تمام اعمال خبری که ذکر کردیم معادل می‌باشد و همان حج نصیب آنها می‌شود» (روزنامه جهان زنان، سال اول، ش ۱، شعبان ۱۳۳۹: ۱۷-۱۶). یا در ادامه همین دیدگاه «اکنون ما زنان چگونه این امر حضرت ختمی مرتبت را باید به عمل بگذاریم به وسیله وصیت علم اخلاق و تربیت و خانه‌داری» (همان). و شاهدی دیگر از این مطبوعه «حضور حضرت بتول در مجلس حضرت رسول تشریف ایشان به مسجد برای مدافع حق خود در ملاء ناس در اخبار و سیر ثابت است و همه این وقایع ثابت را حمل ضرورت نمی‌توان کرد. حضرت سکینه نسبت به حضرت حسین هیچ وقت به قطع و فصل مناقشات ادبی

مجبور نبودند در صورتی که جناب‌شان مرجع شعرا و حضرت‌شان مجمع ادبا بود. فضایی عصر به ایشان مراجعه می‌کردند. اغلب احکام الهی به واسطه زوجات نبی اخذ و نقل شده شهادت نسوان در محاکم شرع مسموع است مدافعه زن حقوق خود را در محاکم ممنوع نیست و مدافعه حقوق بدون علم و اطلاع امکان ندارد» (روزنامه جهان زنان، سال اول، ش ۴، ۱۷ شعبان ۱۳۳۹: ۸۰).

واحدهای گزاره‌ای یا ارکان جمله در متن، با تأکید بر برجستگی «خدیجه همسر پیامبر، اسماء، سکینه» و دیگر زنان صدر اسلام، الگوسازی روایت‌مدارانه مدرنی را در دستور کار خود قرار داده و «واحدبندی» مطالب با هدف درک صحیح معنای زن نمونه و آرمانی متجدد مسلمان در متن مذکور، خواننده را به شناخت حدود آزادی زنان، وظایف و مسئولیت‌های آنان در جامعه-خوش رفتاری با شوهر، خانه‌داری و تربیت فرزندان- آگاه می‌کند. از دیگر سوی در دیگر مطبوعات خراسان این عصر آمده است «اشخاصی که از حق انتخاب نمودن (وکلاهی مجلس) مطلقاً محروم‌اند: ۱- نسوان؛ ۲- اشخاص خارج از رشد و آنهایی که در تحت قیومیت شرعیه هستند...؛ ۷- مرتکبین قتل و سرقت و مقصرین که مجازات قانون اسلامی شده‌اند و محکومین به قتل و سرقت و غیره که شرعاً رفع تهمت از آنها نشده باشد (روزنامه خراسان، سال اول، ش ۵، ۱۷ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۷: ۵).

مقابله دو جستار از نشریه جهان زنان و خراسان، تقابل گفتمان‌های متعارض را نشان می‌دهد که متن اول با ارائه شواهد تاریخی از صدر اسلام درصدد به رسمیت شناختن حق شهادت زنان در محاکم است و دومین متن زنان را در ردیف «اشخاص تحت قیومیت»، «مرتکبین جرائم کیفری» و «محکومین» قرار می‌دهد. تعارض گفتمانی و شبکه دلالت‌های مفهومی دو متن بیانگر فضای اجتماعی حاکم بر خراسان آن روزگار است.

جدول ۳- بازتاب حقوق زنان در نشریات خراسان عصر قاجار

ردیف	عنوان	کارکرد	قلمرو
۱	حق علم‌آموزی	تأکید بر کنش‌های دینی	فرهنگی- اجتماعی
۲	حق شهادت در محاکم عمومی	تأکید بر کنش‌های دینی- عرفی	سیاسی- اجتماعی
۳	تساوی حقوقی	تأکید بر کنش‌های دینی- عرفی	سیاسی- اجتماعی

بازتاب زیست اجتماعی و آموزش دختران در مطبوعات

در این عصر نگاه به مقوله آموزش و عدالت آموزشی برای تحصیل دختران نیز از نکات مهمی است که رگه‌های آن در مطبوعات دیده می‌شود: «انحطاط در عالم اسلام به درجه رسید که در کاظمین شخصی پیرمرد حاجی ساده‌لوحی را دیدم که از درد دین گریه می‌کرد و می‌سرایید که مگر برای محو اسلام مدرسه پسرانه کافی نبود که می‌خواهند مدرسه دخترانه باز کند» (روزنامه نوبهار، سال دوم، ش ۲۴، ۵ جمادی‌الاول ۱۳۳۲: ۲). همین‌طور در دیگر نمونه آمده: «باید در هر محله مکتبی و مدرسه به قدر گنجایش آن محل ترتیب دهیم اطفال فقیر محض رضای خدا و

اغنیاء را قبول کرده به قانون صحیح معلمین دانشمند دیندار که از علوم مفیده و صنایع و حرف به آنها تعلیم دهد اول آنها را به تحصیل علوم دینی به قدر کفایت امور لازمه وادارند بعد هر کدام را به قدر قوه و استعداد به تحصیل یکی از علوم معقول دارند. خیلی دقت شود که مباشرین این امور اشخاص متدین، خداترس، درستکار، باغیرت، وطن‌دوست، ملت‌پرست و صاحب اخلاق حسنه باشد که اطفال مسلمان را طوری تربیت کند که مسلمان‌زاده و مسلمان باشند نه خسر الدنیا و الاخره» (روزنامه ادب، سال اول، ش ۴۰، ۱۱ جمادی‌الآخری ۱۳۲۵: ۳۱۸). و نیز آمده است «رؤسا و معلمین و نگهبانان اطفال باید خوشخو، درست‌کردار، باتقوی، با علم، ملایمت، صبر، بصیرت و بانظم باشند» (پیشین، سال دوم، ش ۲۹: ۲۲۹) و یا در دیگر مطبوعه ذکر شده «والا حضرت عالی همت امیر حبیب‌الله خان امیر محتشم افغانستان دام اجلاله مدرسه‌ای برای تربیت و تحصیل فرزندان ملت اسلام به نام نامی خود تأسیس و یرلیغی بلیغ محتوی بر نظامنامه آن مدرسه برای احضار و جلب معلمین به هندوستان نزد جناب محی‌الدین صاحب وکیل انجمن حمایت اسلام در لاهور فرستاده و از آن جناب خواهش کرده چند تن معلم برای مدرسه حبیبیه کابل روانه کند» (روزنامه ادب، سال سوم، ش ۳، ۷ شوال ۱۳۲۰: ۲۷). در روزنامه‌ای دیگر نوشته شده «مسلمانان چون مدرسه و صنعتی ندارند از سائر ملل واپس مانده‌اند و اگر مدرسه بجهت آنها بنا شود پیشرفت کلی در ترقی این ملت عقب افتاده فراهم خواهد شد لهذا حاجی زین‌العابدین تقیوف مدرسه اسلامی تأسیس نمود و ایام مسلمانان را به تعلم واداشت و مخارج آن را از کیسه همت و فتوت خود ادا نمود. بعد از این حاجی ملفت شد که اطفال مردم دهات هم از هر حیث مثل سایر نوع بشر هستند بنابراین در دهات هم تأسیس مدرسه واجب است. ابتدا در قریه مردکان از توابع بادکوبه مکتبی مخصوص برای پنجاه نفر از اطفال مسلمان ترتیب داد» (پیشین، سال اول، ش ۸: ۶۰-۶۱). در روزنامه مهم ادب نیز بر این نمونه تأکید شده «حاجی زین‌العابدین تقیوف مکتب جدیدی برای تربیت دختران دایر کرده است که در آنجا بیست نفر از ایام به خرج حاجی که در سال هشت هزار منات باشد تربیت خواهند شد. در این مکتب‌ها دخترها مدت چهارسال درس می‌خوانند که سه سال آن درس مسلمانی و یکسال تحصیل زبان روسی بقدر کفایت و صنایع یدی تحصیل خواهند کرد» (روزنامه ادب، سال اول، ش ۱۰، ۱۷ ذی‌القعدة ۱۳۱۸: ۷۷).

ترتیب چینش واژگان در این متون، اهمیت تأکید دین را بر مسئله «سوادآموزی» و نیز «فقیرنوازی» متذکر شده، «اقلیم خراسان» و «دشواری‌های زیست در آن» همراه با «توجه دینی»، «بازتوزیع خیرانه» و «احساس تعلق ملی و تعلق اسلامی»، اهمیت «علم‌آموزی» و گزاره‌های معنایی مربوط به آن در نشریات فوق شاهد هستیم و در نتیجه توجه به تمایز معنایی حاصله ضروری است. در اینجا علم‌آموزی به اطفال، شیوه‌های آموزش و گزینش معلمین به روشنی ذکر شده که ناشی از نگرش خاص نویسندگان در این واحد تحلیل است. نکته جالب توجه در این میان توجه به امر آموزش اطفال فقیر و نیازمند در خارج از مرزهای ایران است. بنابراین می‌توان گفت در مطبوعات خراسان این عصر سوادآموزی ایده‌ای مدرن برای اجتماعی شدن تجدد بومی با پشتوانه اسلامی تعریف می‌شده است.

تدوین برنامه آموزشی متجددانه زنان؛ فرایندها، روندها و محتوی

نویسندگان نشریات توجه جدی خود را صرف آسیب‌شناسی برنامه‌های آموزشی و کاربردی کردن محتوی آموزشی مدارس نموده و سعی در ارائه راهکارهای مفید جهت استفاده عملی یافته‌های آموزشی در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی شده‌اند: «باید راه صحیحی برای تحصیل صنایع و کسب معارف بدست آورد. نحو و صرف و منطق و معانی و بیان مفتاح لسان عرب و کلید زبان شرع مقدس ما هستند و بدون تعلم آنها به اخذ معانی از الفاظ شریفیه فرقانیه و اخبار و احادیث مرویه موفق نخواهیم شد پس واجب است اساس قواعد آن علوم را اخذ کنیم. هرگاه از ۱۵ سالگی اطفال خود را به قرائت، امثله صرف، تصریف، شافیه، کبری، شمسیه، و نظایر اینها مشغولشان کنیم بعد از ۱۵ سال احتمال دارد از دروس مزبوره فراغت یابند. حال بینیم بعد ۱۵ سال درس عربی و خوردن دود چراغ و جان کندن آیا می‌توانند به زبان فصیح به شریف مکه بنویسند یا یک صفحه از کتاب تحفه‌النصوحیه ترجمه نمایند و... معلوم شد که به هیچکدام از امور مذکوره واقف نیستند. حال چه باید کرد؟ دو سال را باید صرف مقدمات معاشیه نمود مانند حساب و هندسه و جغرافیا شیمی الباقی دوازده سال را در راه اموری که نفع و هزینه کلی برای عموم هموطنان داشته باشد صرف کنند» (روزنامه ادب، سال اول، ش ۴، ۲۴ رمضان ۱۳۱۸: ۳۲).

جدول ۴- حقوق دختران در نشریات خراسان عصر قاجار با تأکید بر فرایند آموزش:

ردیف	عنوان	کارکرد	قلمرو
۱	علم‌آموزی به اطفال دختر	تأکید بر کنش‌های دینی	فردی- اجتماعی
۲	تأسیس مدارس خیریه	تأکید بر کنش‌های دینی- عرفی	فرهنگی- اجتماعی
۳	استخدام معلمین متخصص/ متدین	تأکید بر کنش‌های دینی/ ملی	فرهنگی- اجتماعی
۴	توجه به آموزش دختران روستائی	تأکید بر کنش‌های دینی/ ملی	فرهنگی- اجتماعی
۵	تدوین برنامه آموزشی مناسب اطفال	تأکید بر کنش‌های دینی/ ملی	فرهنگی- اجتماعی
۶	نگاه فراملی به دختران؛ آموزش دختران در بادکوبه و کابل ^۱	تأکید بر کنش‌های دینی	فردی- اجتماعی

نتیجه‌گیری

بررسی تاریخ تجدد در ایران معاصر مقوله جذاب و با اهمیت برای شناخت تجربه طی شده در میان نسل‌های مختلف ایران در عصر جدید است. در عین حال که عمدتاً نگرش نخبگانی به تاریخ تجدد وجود دارد اما با عبور از اسناد رسمی و تاریخ‌نگارانه و اتخاذ رویکردهای تاریخ‌نگاری غیرسیاسی مانند تاریخ اجتماعی این امکان وجود دارد

^۱. به نظر می‌رسد در این برهه هنوز نگاه ملی و دولت- ملت مدرن در جامعه ایرانی شکل نگرفته و هنوز روشنفکران و روزنامه‌نگاران خراسانی، مسائل را در چهارچوب دوگانه «دارالاسلام- دارالکفر» فهم می‌کنند البته امکان دارد در ذهنیت نویسندگان مذکور هنوز پیوند عاطفی و مراودات فرهنگی- اجتماعی با سرزمین‌های یاد شده به مثابه بخش‌هایی از «دیاپوراها/ دیاسفوراها» ایران بزرگ فرهنگی برقرار بوده است.

با کمک روش‌های کیفی روندهای متنی ساخت اجتماعی معناهای مدرن را در جامعه ایران عصر قاجار و در این مقاله سرزمین خراسان بازشناسی کرد.

در همین راستا باید گفت تحلیل محتوا به مثابه شیوه‌ای نوین در پردازش اطلاعات روزنامه‌ای وابستگی و پیوستگی خاصی با شیفتگی روزنامه‌نگاران در ارائه آمار و ارقام دارد اما در مورد پژوهش حاضر با توجه به قلمرو زمانی/ مکانی آن و زاویه نگاه نویسندگان مقالات روزنامه‌های خراسان عصر قاجار، تمرکز پژوهندگان استفاده تلفیقی از روش پژوهش کیفی و نیز وجه کیفی تکنیک تحلیل محتوا برای بازیابی شیوه‌های بازنمایی مطبوعات از مقوله‌های مرتبط با زنان در این عصر بوده است.

یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است مفاهیم و مؤلفه‌های مندرج در روزنامه‌های مذکور کنش‌های دینی و ملی را در راستای شکل دادن به تجدد بومی تحت تأثیر بازخوانی ارزش‌های فرهنگ اسلامی را بیشتر نمایندگی کرده است و پیوستگی معنایی داده‌ها و بازتاب آنها در متن روزنامه‌های خراسان عصر قاجار، مفاهیمی نظیر «منهیات زنان، حقوق زنان و دختران، نقش و کارکرد آنها در خانواده، علم‌آموزی، برنامه‌های آموزشی مناسب، تأسیس مدارس خیریه، تقابل‌های دوگانه شرع- عرف در کنار هم‌پوشانی‌های آنها» بیشترین درصد فراوانی را از نظر محتوایی در نشریات مورد مطالعه داشته‌اند. نگاه به مسائل دختران؛ علم‌آموزی آنان، توجه به اطفال تهیدست، آموزش دختران در کنار پسران، آموزش دختران روستایی، نگاه فراملی به امور آموزشی خیربنیاد در *افغانستان و ایران*، مقوله‌های انضمامی دیگر این زنجیره معنایی نیز بوده است. نویسندگان در مقالات خود سعی در کنشی آگاهانه برای پردازش ارزش‌های مد نظر خود در قالب نوشتارهایی «اسلامی- ایرانی» برای شکل دادن به تجدد بومی بوده‌اند و پیوند ارزش‌های اسلامی با ارزش‌های ملی نزد خراسانیان، در سایه توجه به مقتضیات عصر مدرن نیز در روزنامه‌ها بازتاب یافته است.

گروه معنایی واژگان مورد استفاده در روزنامه‌های خراسان عصر قاجار در ارتباط با ارزش‌های اجتماعی این نکته را نشان می‌دهد که می‌توان دلالت‌های معنایی گسترده‌ای را بر اساس سنت‌های ایرانی- محلی خراسان عصر قاجار در این مطبوعات یافت.

در پایان ذکر این نکته بایسته است ترتیب چینش واژگان در متون نشان از تأکید طیف‌های مطبوعاتی در خراسان عهد قاجار برای ارائه نسخه‌ای روزآمد شرعی- عرفی برای حل مسائل روزمره زنان و دختران دارد و نگاه اجتماعی مبتنی بر «اقلیم خراسان» و «الگوهای زیستی اجتماعی و فرهنگی مردمان آن» همراه با «توجه دینی» و «احساس تعلق ملی»، منظومه فکری نشریات خراسان عصر قاجار را ذیل جستار پژوهشی حاضر ترسیم می‌نماید.

منابع

الف) کتاب

- پارتا ساراتی، رانگا سوامی (۱۳۸۱). روزنامه‌نگاری در هندوستان از آغاز تا امروز، ترجمه داود حیدری، تهران: دفتر مطالعات و توسعه رسانه‌های وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- تاریخ اجتماعی دانش، روش، آموزش (۱۳۹۴). گردآوری و ترجمه، ابراهیم موسی پور بشلی و محمد ابراهیم باسط، چاپ اول، تهران: انتشارات سمت.
- تفرشی‌حسینی، سید احمد (۱۳۵۱). روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- دلاور، علی (۱۳۹۴). روش تحقیق در روان‌شناسی و علوم تربیتی، تهران: نشر ویرایش.
- رضائی، علی‌اکبر و علی‌اکبری دهکردی، مهناز (۱۳۹۸). روش تحقیق در روان‌شناسی، تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور.
- روزنامه ادب، صاحب امتیاز/ مدیر مسئول: ادیب‌الممالک، مشهد: ۱۳۱۸ ه.ق.
- روزنامه ایران (۱۳۷۴). قم: انتشارات کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، جلد اول.
- روزنامه بشارت، مدیر مسئول: محمدعلی، مشهد: ۱۳۲۴ ه.ق.
- روزنامه تازه بهار، مدیر مسئول: محمدتقی بهار، مشهد: ۱۲۸۹ ه.ق.
- روزنامه خراسان، مدیر مسئول: رئیس‌الطلاب، مشهد: ۱۳۲۵ ه.ق.
- روزنامه خورشید، مدیر مسئول: میرزا محمد صادق تبریزی، مشهد: ۱۳۲۵ ه.ق.
- روزنامه فکر آزاد، مدیر مسئول: احمد دهقانی کرمانی/ع. ر. شهیدی، مشهد: ۱۳۰۱ ه.ش.
- روزنامه نوبهار، مدیر مسئول: محمدتقی بهار، مشهد: ۱۲۸۸ ه.ق.
- شهشهانی اصفهانی، عبدالوهاب بن محمدامین (۱۳۹۷). بحرالجواهر فی علم الدفاتر، تهران: نشر تاریخ ایران.
- کرپندروف، کلوس (۱۳۸۳). تحلیل محتوا مبانی روش‌شناسی، ترجمه هوشنگ نایی، تهران: نشر نی.
- مجله جهان زنان، مدیر مسئول: فرخ دین پارسا، مشهد: ۱۳۳۹ ه.ق.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۸). از جنبش تا نظریه اجتماعی تاریخ دو قرن فمینیسم، ج ۴، تهران: نشر شیرازه.
- مک رایلند، داندل و تیلور، آورام (۱۳۹۷). نظریه اجتماعی و تاریخ اجتماعی، ترجمه محمد غفوری، تهران: انتشارات سمت.
- ملائی‌توانی، علیرضا (۱۳۸۶). درآمدی بر روش پژوهش در تاریخ، تهران: نشر نی.
- منجم یزدی، ملاجلال‌الدین محمد (۱۳۶۶). تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال شامل وقایع دربار شاه عباس صفوی،

فصلنامه علمی تحقیقات تاریخ ایران دوره اسلامی - سال دوم، شماره دوم (پیاپی ۴)، تابستان ۱۴۰۴ □ ۵۷

به کوشش سیف‌الله وحیدنیا، تهران: انتشارات وحید.

موسی‌پور بشلی، ابراهیم (۱۴۰۰). رهیافت به فرد و داده‌های فردی در مطالعات تاریخ اجتماعی، تهران: انتشارات سمت.

مولر، جی.اچ و دیگران (۱۳۸۶). استدلال آماری در جامعه‌شناسی، ترجمه: هوشنگ نایی، تهران: نشر نی.
نیکخو، محمدرضا و آوادیس یانس، هامایاک (۱۳۸۰). زندگی جنسی زنان آشنائی با رفتارهای جنسی و روش‌های شناخت و درمان اختلالات جنسی زنان، تهران: انتشارات سخن.

Researches on the History of Iran during the Islamic Period



Scientific Quarterly Vol 2 Issue 2(4) Summer 2025

History of the Forgotten: Representation of Women and Girl in the Press of Khorasan during the Qajar Era

Elahe Mah Parvi¹ , Sina Foroozesh^{2*} , Zohair Siamian Gorji³ , Ghassem Mohammadi⁴ 

Received: 01.07.2025

Accepted: 28.08.2025

Introduction

Social history as one of the important branches of historiography spread among historians in the 19th century, and factors such as the purification of Marxist thought and the Annals school accelerated this process. In the middle of the 20th century, the focus on political history shifted to "analytical holistic view". The range of topics, approaches and methodologies available in the field of history led to the increasing convergence of the humanities, in which history and social sciences became intertwined, given their similar nature.

Marxist research and their attention to the role of classes in society caused researchers to pay attention to the role of neglected and forgotten classes in history. In this regard, studies on "gender history" and "women's history" were considered. The redefinition of women's experiences as an outsider group in the research of predecessors has opened up new arenas for historians and added to the richness of social history, but at the same time it has led to an increasing fragmentation of the field and left unanswered a large number of questions raised in historical explanation.

Importance and Necessity of the Research

The importance and necessity of this research is in processing the content of the newspapers of Khorasan during the Qajar era and constructing the image of the forgotten groups in the history of Iran during this period. Women and children, as two groups of social spectrums that were less addressed in traditional and previous historiography and were on the margins of history, were taken into greater consideration with the emergence of social history and the

¹. PhD Student in Islamic History, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

². Associate Professor, Department of History, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.
(Corresponding author) Email: sinaforoozesh@gmail.com

³. Assistant Professor, Department of History, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

⁴. Assistant Professor, Department of Islamic Law, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

expansion of its scope as one of the new methods of historiography. Therefore, the representation of women and children among the publications and newspapers of Khorasan during the Qajar era can seem like an original and significant research.

The necessity of conducting this type of research is to distance oneself from traditional historiography based on political history and approach modern and methodical types of historiography based on modern theories in historiography in the contemporary world.

Research Method

This research includes at the methodological level: qualitative method, quantitative method and content analysis, each of which will be discussed in a schematic manner. Qualitative methodology allows the researcher to obtain analytical/interpretive and explanatory aspects of concepts and variables directly from the data. The objectives of qualitative research include: description, explanation or interpretation, which in this research has been used from its library and documentary level. The quantitative method is used in research to measure variables that have the ability to be converted into a quantity.

Content analysis in processing newspaper information, first refers to the issue of the value of the content in them and secondly whether the arguments of journalists on social issues have a scientific status and value, among the cases of using this method for research on newspapers.

Literature and Research Background

Various studies have been conducted on social history and women and have examined various topics in this field. In this regard, various works such as "History of Women's Awakening" by Sharifi Sa'i (1392) and analyses related to children by Yousefi Aghdam and Farastkhah (1400); have been presented. Seyyed Qutb (1401-1397) in "Research on Khorasan News in the Qajar Era" systematically categorized the events into a series that can represent Mashhad and Khorasan in the Qajar era; and in another study (1393); he analyzed the press distribution system in Mashhad during the Qajar era.

Theoretical Framework

This research seeks to represent the social existence of women and children in the newspapers of Khorasan during the Qajar era

The nature of social history research requires convergence between the research of historians and sociologists.

The theoretical approach of the present research is to use a mixed theoretical model based on the technique of "qualitative content analysis" and combine it with the approach of McRyleid and Taylor in the book "Social Theory and Social History". In this regard, the researchers have considered the rereading of Khorasan publications during the Qajar era and have organized their research using other historical sources.

Findings

The word newspaper has been used and utilized in Iran since ancient times. In previous centuries, this word has been used as an expression of important events of the sultans' system

as well as daily events of the court, biographies of kings, ministers, elders of the country and the country, and sometimes as a kind of tax account.

In the Qajar era, this word changed in terms of its use and role, meaning that; chroniclers and government writers reported the events and incidents of their regions to the central government, and this current news and short political, social and economic news in that era were called newspapers. The development of newspapers in this era occurred rapidly and public acceptance increased sharply. This is because the speed of publishing news in newspapers was faster than other news processes.

The definition of the category of woman as a human gender and their sexual differences with men based on a psychological approach indicates different feminine characteristics in their bodies. Before the formation of a "collective female identity" and their awareness of the concept of class, women's problems were analyzed with an individual approach. Recognizing collective problems and defining the category of women as a social being, collective problems of identification and identity formation were formed around this new situation.

In Khorasan publications during the Qajar period, women were often introduced as dependent characters. Authors criticized their social status by citing religious sources. And they used the concepts of foreign domination and self-alienation of identity. Women's clothing and its limits in Islamic laws became one of the challenging issues for Muslims in this era. In this regard, cultural changes and contact with the West have led to detailed discussions about the hijab and women's freedom.

The frequency and repetition of the two words "honor" and "jealousy" in newspaper texts are considered as one of the general values and have a wide inclusion in the Islamic-Iranian discourse governing Khorasan publications during the Qajar era.

A major development in the press discourse of the Khorasan people of the Qajar era was the emphasis on equal rights between men and women, especially in "women's magazines" whose authors considered the pursuit of knowledge as essential for them.

In the period's publications, a narrative model was presented in order to model the social life of women from the ideal models of early Islam and their lifestyle, so that Khorasan women could continue the same practice in light of it.

In the study of Khorasan newspapers on the issue related to women, sometimes the confrontation of conflicting discourses can be identified, as in the comparison of two articles from the journal Jahan Zanan and Khorasan, the confrontation of conflicting discourses is shown: the first text, by presenting historical evidence from early Islam, seeks to recognize the right of women to testify in courts, and the second text; places women in the category of "persons under guardianship", "perpetrators of criminal offenses" and "convicts". The discursive conflict and the network of conceptual implications of the two texts reflect the social atmosphere prevailing in Khorasan at that time.

In this era, looking at the issue of education and educational justice for boys and girls is also an important point, the traces of which can be seen in the press.

Also, the authors of the publications have devoted serious attention to the pathology of educational programs and the application of educational content in schools, and have tried to provide useful solutions for the practical use of educational findings in social and economic areas



بررسی انواع معافی و تخفیف مالیات بر اقلام خوراکی و متعلقات آن در سنگ‌نبشته‌های فرمان دوره قاجار^۱

بهار موثق^۲، قباد منصوربخت^۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۰۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۳۱

چکیده

هدف این پژوهش بررسی و تحلیل چگونگی بازتاب نام امامان شیعه در فرهنگ مادی (آثار معماری، نگارگری، فلزکاری و سکه) دوران ترکمانان قراقویونلو و آق‌قویونلو و مشخص ساختن انگیزه‌های آنان در این زمینه است. این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی انجام شده و گردآوری اطلاعات نیز با استفاده از منابع کتابخانه‌ای (اسنادی) صورت پذیرفته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد نام و یاد امامان شیعه اثنی‌عشری (ع) در جنبه‌های گوناگون فرهنگ مادی دوران قراقویونلوها و آق‌قویونلوها بازتاب یافته است اما در عین حال نام خلفای چهارگانه اهل سنت نیز در فرهنگ مادی این دوران مشاهده می‌شوند. از این امر می‌توان نتیجه گرفت روح مذهبی این مقطع از تاریخ ایران ترکیب و التقاطی از عناصر مذاهب تشیع و تسنن بوده است؛ بنابراین نمی‌توان در داوری درباره تعلقات مذهبی ترکمانان قراقویونلو و آق‌قویونلو صرفاً رویکرد دوگانه شیعه یا سنی را مطرح نمود و بایست به آمیختگی این دو مذهب در این دوران اشاره نمود.

واژه‌های کلیدی: امامان شیعه، فرهنگ مادی، ایران، قراقویونلو، آق‌قویونلو

^۱. موثق، بهار؛ منصوربخت، قباد (۱۴۰۴). بررسی انواع معافی و تخفیف مالیات بر اقلام خوراکی و متعلقات آن در سنگ‌نبشته‌های فرمان دوره قاجار، فصلنامه

تحقیقات تاریخ ایران دوره اسلامی، سال دوم، شماره دوم، تهران: ص ۶۱-۸۶

^۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

^۳. دانشیار تاریخ ایران دوره اسلامی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول) پست الکترونیک: G-Mansourbakht@sbu.ac.ir

مقدمه

با روی کار آمدن دومین پادشاه از دودمان قاجار، طی گذر از وقفه‌ای که از دوره افشار و زند به وجود آمده بود، نقر احکام حکومتی همچون سلسله‌های گذشته بر سنگ‌ها رواجی دوباره یافت. روشی که توسط دو تن از جانشین فتحعلی‌شاه، محمدشاه و ناصرالدین‌شاه، با جدیت پی‌گیری شد. در واکاوی محتوای فرامین سنگی این سلسله با مقولات متنوعی از جمله منع بدعت‌ها و حذف برخی رسوم و تحمیلات مواجه هستیم. در این مطالعه، نکته‌ای که مابین تمامی مضامین فرامین، بیش از دیگر موضوعات مکرر بود و حکومت بر اجرای آن پافشاری داشت، حذف مالیات از برخی مشاغل مرتبط با خوراک رعایا است؛ از جمله تاکید بسیار در حذف مالیات از صنف خباز و آزادی پخت نان در هر مکان توسط تمامی افراد. موضوع دیگر نقر شده در کتیبه‌های قاجار که خود در صدر موضوعات پرتکرار در کتیبه‌های بجا مانده از دوره ایران اسلامی قرار می‌گیرد، معافی و تخفیف بر دام و گاهی نیز اشاره به برخی از محصولات جانبی آن است. بخشش مالیات صنف قصاب و خباز در تهران توسط ناصرالدین‌شاه طی آخرین فرمان که البته مجال صدورش را نیافت و مظفرالدین شاه آن را در نخستین روز سلطنت طی حکمی عمومی اعلام کرد، نیز نهایت و آخرین این بخشش‌ها در سنگ‌نبشته‌های فرمان دوره قاجار است. این که احکام صادره، چه مواردی از مقولات غذایی مردم را در بر می‌گرفت، موضوعی است که در این نوشتار با بررسی چند نمونه از کتیبه‌های فرمانروایان عصر قاجار پرداخته خواهد شد. مسئله اصلی این مقاله یافتن جایگاه و میزان اهمیت کتیبه‌های فرامینی است که قوت رعایا را مابین دیگر موضوعات متنوع سنگ‌نبشته‌های قاجاری، همچون منع بدعت و حذر از ظلم و حذف برخی رسومات یا معافی و تخفیفات مالیاتی مورد توجه قرار داده‌اند و نیز کوشش به یافتن علت تمرکز فرمان بر نوع بخصوصی از اقلام خوراکی، نان، با توجه به محدوده‌های جغرافیایی محل قرارگیری کتیبه‌ها و بسط و توسعه فرمان‌ها در طول تاریخ سلسله که به دستوری محلی اکتفا می‌شد و یا در شکل گسترده‌تر در طی زمان، جنبه عمومی برای کل کشور می‌یافت. فرضیه مقاله نیز کوشش حکومت در ایجاد ثبات و نظم در نرخ‌ها با دادن تخفیف و یا حذف برخی مالیات‌ها برای رونق و فراوانی اقلام ضروری غذایی است.

ضرورت و اهمیت تحقیق

بررسی فرامین سنگی قاجار، روشنگر گوشه‌ای از اقدامات ویژه آن حکومت برای ایجاد نظم دلخواه در جامعه به خصوص در مقوله‌ی اخذ، معافی و تخفیف مالیات است. با توجه به حجم گسترده‌ی پژوهش‌هایی که حول عناوین اقتصادی از جمله بررسی قحطی در پی کمبود نان در دوره مزبور صورت گرفته‌است، تامل و تحلیل بر سنگ‌نبشته‌هایی با موضوعات مشابه که به مقوله مواد غذایی مورد استفاده عموم می‌پردازند، می‌تواند مکمل تحقیقات پیشین باشد.

اولویتی که فرمانروایان قاجار برای تولید و فراوانی نان قائل بودند سبب گشت تا یکی از راه‌حل‌های این نقصان را در مجرای اعطای حکم معافی به صنف خبازان ببابند، و این موردی است که به دفعات در سال‌های متمادی در سنگ‌نبشته‌ها نقر می‌گردد که نشانگر دو موضوع است از یک سوی تکرار چالش‌های حکومت در مقوله کمبود نان و از سوی دیگر اهمیتی که برای رفع این نیاز حیاتی مردم قائل بودند و با نقر بر سنگ، مهر تاییدی بر تصمیم راسخ خود در اجرا و بی‌بازگشت بودن احکام صادره می‌زدند.

پیشینه تحقیق

مقالات متعددی به ماهیت هنری و تزینی کتیبه‌ها پرداخته‌اند و از لحاظ تحلیل محتوایی، سنگ‌نبشته‌هایی که داده‌هایی چون شناسنامه‌ی یک بنا یا موضوعات مذهبی و یا وقف را داشتند در کانون توجهات محققان قرار گرفته‌اند و به واکاوی موضوعاتی از کتیبه‌های فرامین قاجار کمتر پرداخته شده مگر خوانش و گزارشاتی از سطور کتیبه‌های فرمان؛ مانند مقاله محسن روستایی با عنوان «آخرین فرمان ناصرالدین‌شاه قاجار» (در حذف مالیات صنف قصاب و خباز)، (۱۳۸۷) و یا نوشته محمد دبیرسیاقی، تحت عنوان «راه دانش‌اندوزی و فرمان زیردست‌نوازی بر سنگ‌نبشته‌ها» در مورد کتیبه مسجد جامع قزوین که به مقوله منع خانه نزولی می‌پردازد.

پیرامون موضوعات مطرح شده در کتیبه‌های فرامین قاجار تحقیقاتی صورت گرفته‌است بخصوص توسط پژوهشگرانی که به تاریخ اقتصادی این برهه پرداخته‌اند اما فقدان در نظریه‌نگاری سنگ‌نبشته‌ها در این آثار محسوس است از جمله در مقاله‌ای از رحمانیان و میرکیایی (۱۳۹۲) تحت عنوان «تأثیر بلوای نان بر روابط حکومت و مردم در عصر ناصری» یا مقاله طالب‌پور (۱۳۹۳) با موضوع «نساجی در عصر قاجار: تولید و تجارت پارچه»؛ اما تفاوت مقاله حاضر با پژوهش‌های فوق‌الذکر در این نکته است که در مکتوب حاضر به ماهیت کتیبه‌ها و جایگاه اطلاع‌رسانی پیرامون موضوع معافی مالیاتی مرتبط با مواد خوراکی و محصولات جانبی آن در دوره قاجار می‌پردازد.

روش‌شناسی تحقیق

روش تحقیق مورد نظر در این مقاله تاریخی-تطبیقی با رویکرد کیفی بوده که در نهایت به تحلیل داده‌های مطروحه منجر شده‌است. اطلاعات این تحقیق به شیوه کتابخانه‌ای، با مراجعه به اسناد، کتب، مقالات و سایر متون چاپی گردآوری شده‌است. تجزیه و تحلیل اطلاعات هم با رویکرد کیفی و مبتنی بر عقل، منطق و استدلال صورت گرفته‌است.

۱- محصولات کشاورزی

از پیشینه کتیبه‌هایی که به موضوع مالیات زمین‌های مزروعی و محصولات آنها می‌پردازند یکی سنگ‌نبشته‌ای از دوره آق‌قویونلو در مسجد جامع یزد، سال ۸۵۷ ه.ق است و موردی مفصل‌تر را در کتیبه مسجد میدان کاشان، سال

۸۶۹ ه. ق صادره از سوی جهان‌شاه قره قویونلو می‌توان یافت؛ آنجا که از اقلام خوراکی زمین‌های خالصه اطراف کاشان نام می‌برد. در کتیبه مسجد جامع اصفهان دوره صفوی «وجوه راهداری ماکولات را از غله و میوه و برنج و روغن و امثال ذلک» به تخفیف می‌رسد؛ با این تبصره «سوی عقاقیل^۱ و شکر» (هنرفر، ۱۳۴۴: ۱۵۴) و در سنگ‌نبشته بقعه صاحب‌الامر تبریز نیز «تمغای کیالی برنج و زغال بازار» منع می‌شود (کارنگ، ۱۳۷۴: ۹۶-۹۷).

در متن کتیبه‌های فرامین دوره قاجار نیز گاهی به طور مستقیم از اقلام خوراکی نام برده نمی‌شود اما با هشدار و منع برخی رسومات و بدعت‌های ایجاد شده، و با اعطای تخفیفات مالیاتی و یا معافی‌های کامل، بر زندگی روستایی یا به عبارت دیگر بر اقتصاد کشاورزی، در صورت اجرای احکام، می‌توانستند تاثیر گذار باشند، از جمله: ممانعت از باج صادرات، خانه نزولی یا اشاره‌ای که در حکم‌ها به مالیات سرانه، مکاری، علافی، راهداری و... شده است.

آن‌که اکثر سنگ‌نبشته‌های فرامین متعلق به مشاغل شهری هستند، و نصب آن الواح نیز در شهرها و در مقابل دید شهرنشینان است در حالتی کم‌نظیر بین سطور می‌توان موضوع کشاورزی را در آنها جست که در ذیل نمونه‌هایی ارائه خواهد شد. از جمله مواردی که بطور غیرمستقیم به کشاورزی اشاره دارند دو کتیبه با تفاوت تاریخی سی سال؛ در بازار جهرم هستند. در هر دو سنگ‌نبشته به یک موضوع، ممانعت از دخالت محتسب در برخی امور و مالی که به نام او گرفته می‌شد، اشاره دارند. در متن کتیبه سال ۱۲۵۴ ه. ق آمده است: «جمعی از شر طلبان که انس شیوه‌شان بر افساد ولایت بود، در خدمت اظهار محتسبی خواستند بر پا کنند که از بساتین و زارعین چیزی بگیرند» بنابر آن مؤکد به لعنت‌نامه «موقوف داشتند» (کمالی سروستانی، ۱۳۸۴: ۷۱). سال ۱۲۸۴ ه. ق دوباره کتیبه‌ای نقر می‌شود و گزارش می‌دهد: «چندی است که در جهرم شغل محتسبی بر قرار شده است و این عمل، از عمل‌های مذموم است.» پس دستور داده شد «شغل محتسبی موقوف» شود و زمین‌داران و زارعین، و در نهایت «احدی در جهرم، از بابت محتسبی، دیناری ندهد» (همان). باغداری در این استان دچار معضلاتی بود که به یکی از آنها حکم کتیبه اشاره دارد. ناامنی آمد و شد ایلات و عشایر همجوار نیز باغداری را تحت تاثیر قرار داده بود. (لمبتون، ۱۳۶۲: ۵۶۸). همچنین مشکل کمبود آب، در جهرم غالب دهات زمین آبی، هر سه سال یک بار آیش و زمین دیمی را هر سال زراعت می‌کردند اما محصول فقط به واسطه نباریدن باران به طور متوسط در هر سه سال، یک سال به بار می‌آمد. (همان، ۶۳۰).

دو کتیبه در داراب با بکارگیری چندین اصطلاح زمین‌داری به وضوح به مطلب کشاورزی پرداخته‌اند. یکی از آنها کتیبه بدون تاریخ مسجد جامع، به فرمان قوام‌الملک است که دستور می‌دهد تا «حضرات بلوچ و رعایای آبرودات داراب» که «هر ساله چیزی به اسم مالیات بلوچی و گاوی‌بند» می‌پرداختند، معاف شوند (افشار، ۱۳۸۴: ۴۳۳). مالیات بلوچی احتمالاً اشاره به مالیاتی است که جمعیت مهاجر بلوچ ساکن در داراب می‌پرداختند. واژه «گاوی‌بند» که در خطوط کتیبه داراب طبق استنساخ ایرج افشار قرار دارد، طی پژوهشی که اخیراً به موضوع بررسی

۱. عقاقیر صحیح است.

کتیبه‌های مسجد جامع داراب پرداخته؛ تحت کلمه‌ی «گاوبندی»^۱ مورد بررسی قرار گرفته‌است و این لغت به معنای «آن‌که اجازه دارد با پرداخت حقی در قسمتی از ملک دیگری، زراعت کند»، است (شیخ‌الحکمایی و همکاران، ۱۴۰۱: ۳۹-۱۳). کتیبه بعدی نیز در در همان مسجد از دوره فرمانروایی محمد شاه، محرم ۱۲۵۲ ه.ق، «عشر بخوسات»، یعنی یک دهم زمین‌های زراعت دیم را از «الکای دارابجرد» منع می‌شود. (افشار، ۱۳۸۴: ۴۳۳). سه سال بعد، در شعری که توسط قآانی با این موضوع که به فرمان محمدشاه «در جهرم از رای رزین افکند حصنی بس حصین»؛ در ادامه این نظم، به بخشودگی این مالیات توسط شاه اشاره می‌کند:

عشر بخوسات بلد چندان که بود از چار حد کرد از کرم وقف ابد تا سود یابد زین زیان

(حسینی فسایی، ۱۳۸۲: ۲/ ۱۲۷۹)

حکمی در کتیبه سال ۱۲۵۹ ه.ق در مسجد جامع نیریز از روزگار محمد شاه، توسط حاج زین‌العابدین‌خان فرزند محمدحسین‌خان که بعد وفات پدر در سال ۱۲۴۰ ه.ق حاکم آن منطقه شد، موجود است. حکمرانی وی مصادف گشت با ورود سید یحیی دارابی به نیریز -۱۲۶۶ ه.ق- و در نهایت این حاکم در حمام توسط بایبان در سال ۱۲۶۹ ه.ق به قتل رسید (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۳/ ۱۶۹۶ و شمس نیریزی، ۱۳۷۹: ۵۵). کتیبه نیریز درباره انگور و انجیر بخش -دیم- است و اجحافات حکام نسبت به رعایایی که ممر اعاشه آنها از انجیر بوده و برخلاف سال‌های سابق که «جمع و بنیچه گزافی بر کروم و انجیرستان بخش قصبه نیریز» بسته بودند و «مجموع حاصل و منافع آن کفایت وجوه دیوان را نمی‌نمود» و از طرفی نیز «غرس اشجار بخش متروک گردیده» بود، حکم به ممنوعیت این مالیات صادر می‌گردد که رعایتی است در حق صاحبان باغات انجیر کوهستانی و دیم؛ برای تشجیع آنان به غرس انجیر مشهور به «انجیر شیرازی» معافیت‌هایی در حق کشتکاران و مالکان اختصاص دادند (افشار، ۱۳۸۴: ۳۸۶-۴۳۷). نمونه‌ای از اهمیت غرس درختان چه در مبحث زمین‌داری و چه در نزد حاکمیت که بدان نکته آگاه بود؛ ترغیب رعایا در سال ۱۲۸۳ ه.ق توسط احتشام‌الدوله سلطان اویس میرزا است که میوه‌های متعددی را بعد غرس درختان مشمول معافی مالیات می‌کند. قانونی که تا چهارده سال بعد باقی ماند و از قبل آن بوستان‌ها آباد و محصولات کشاورزی تابستانی و زمستانی پرونق گشتند (حسینی فسایی، ۱۳۸۲: ۲/ ۱۴۹۳)؛ اما احتشام‌الدوله از صاحبان باغ‌ها می‌خواهد «آنچه درخت نخل در این بساتین غرس کنند، بعد از آمدن ثمر از قرار نخلی هزار دینار رواج که معادل یک مثقال نقره است به عنوان خراج به ضابط حومه کارسازی کنند» (همان) نوعی از مالیات که در صورت اخذ مالیات از زمین، فشاری مضاعف بر رعایا بود؛ همان‌طور که در شکوائیه مردم برازجان به سال ۱۳۰۵ بدان اشاره می‌شود: «اصل مالیات برازجان منحصر بود به خراج زمین؛ زیرا که ملک رعایا فقط زمین بود. چون رعایا در اراضی متملکه خود غرس نخیل نمودند، خوانین زمان، مطالبه مالیات نخیل از آنها نمودند. هر قدر رعایا فریاد زدند که بعد

۱. گاوبند، آنکه اجازه دارد با پرداخت حقی در قسمتی از ملک دیگری زراعت کند. گاوبندی، حقی که در بعض املاک دیگران دارند، که به موجب آن توانند به نفع خود مقداری از اراضی آن را همه ساله زراعت کنند و بهره بردارند. زرع در دهی که مالک او دیگری است با اجازه صاحب ده، عمل آنکه مجاز است در قسمتی از ملک دیگری با ادای حقی زراعت کند و بهره بر دارد. دهخدا، ذیل واژه گاوبانی.

از اینکه خراج این اراضی را از ما می‌گیرند، دیگر چه حقی به ما دارند. این ظلم است که از زمین یک مالیات و از مزروع یک مالیات» دیگر بگیرند (بیگدلی و همکاران، ۱۳۹۲: ۵۰).

حسین‌قلی‌خان نظام‌السلطنه مافی (۱۳۶۲) که در دوره‌هایی از حکمرانی بر بوشهر، یزد، زنجان، خوزستان و چهارمحال بختیاری تا نخست‌وزیری دوره محمدعلی‌شاه را برعهده داشت، در ضمن ارائه کارنامه‌اش در ایالات، به نقر چند سنگ‌نبشته اشاره می‌کند؛ یکی در خمسه و دیگری «در سنه ۱۲۹۹ ه.ق که به حکومت اول بنادر مأمور شدم، برای سهولت نقل بار به کشتی، ایجاد اسکله»^۱ و «مالیات تره‌بار که عبارت از فواکه گرمسیری و سردسیری و بقولات و امثال آنها است، به تخفیف ابدی به قید لعنت بود، دادم و در سنگ نقش کرده، به دیوارها نصب نمودم» (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۷: ۳/ ۶۶-۶۷). نظام‌السلطنه اطلاعاتی از محل کتیبه مزبور نمی‌دهد و تنها به واسطه منصب وی که حکومت بر بنادر خلیج فارس و اقامت اصلی او در بوشهر بود، می‌توان نقطه قرارگیری سنگ‌نبشته را در آن شهر محتمل دانست. هفت سال پیش از این فرمان، در ۱۲۹۲ ه.ق، طی حکمی ناصرالدین‌شاه «عشور دروازه تره‌بار بوشهر را معاف» کرد و «فرموده که در بوشهر در مساجد و معابر بخوانند» (وقایع اتفاقیه، ۱۳۸۳: ۲۴) که می‌توانست بر جلوگیری از ترقی نرخ اقلام خوراکی اثرگذار باشد. از رونق بازار سبزیجات تابستانی و زمستانی بوشهر که آب آن از طریق چاه‌ها تامین می‌شد، صادرات محصولاتش را تا بصره نوشته‌اند. (سعادت کازرونی، ۱۳۹۰: ۲۲).

کتیبه‌ای در تل‌گرد چرام، واقع در کهگیلویه و بویراحمد، سال ۱۳۳۸ ه.ق، از طرف کلانتر منطقه حسین‌قلی‌خان، نه محتوای معافی و نه تخفیف دارد- البته با در نظرگیری سمت نامبرده، در حوزه اختیارات او نیز این امر نبود- بلکه با محتویات دستورات کتیبه که طی چند بیت شعر ذکر گردیده میزان خراجی که از زارعان اخذ می‌گشت را مطرح می‌کند. ایضا این کتیبه شامل اصطلاحاتی است چون: «خوش نشینان» یعنی روستاییانی که نه مالک‌اند و نه زارع، زراعات صیفی و شتوی به معنای میوه‌های زمستانی، قفیز که واحد اندازه‌گیری زمین است. همچنین متن کتیبه تفاوت مالیاتی بین سادات و کشاورزان غیر سادات را روشن می‌سازد (اقتداری، ۱۳۷۵: ۴۹۰).

در خلال اشاره به محصولات کشاورزی در سنگ‌نبشته‌ها گاه اطلاعاتی از نحوه آبیاری زمین‌های زیر کشت کسب می‌شود مثلاً در خطوط حکم‌های فوق، واژگان بخش و بخوسات در متن فرمان‌های نیریز و داراب نقل شدند، مورد دیگر کتیبه سال ۱۲۸۵ ه.ق در مسجد جمعه لار است؛ گزارشی از افزایش «مالیات اطواء» توسط «حکام سابق لار» می‌دهد که سبب شده بود «زارعین اطواء دست از کار خود کشیده و بدین واسطه ضرر و خسارت کلی بر رعایای اطواء کار و اهل بلد وارد» آید. «مالیات اطواء خطه لار را از قرار این رقم که از اطواء تنباکو کار، گاوی دوازده هزار و از اطواء سبزی‌کار، گاوی یک تومان حسب‌المقطع از اصل و فرع و صادر عوارض بیشتر مطالبه نکنند» (افشار، ۱۳۸۴: ۴۲۵-۴۲۶). در سند دادخواهی اهالی برازجان اصطلاح مالیات اطواء آمده‌است. آنان به «مالیات سرچرخ» که به اسم اطواء گرفته می‌شود اشاره می‌کنند و در توضیح این مالیات آن‌که «چهابی که رعایا در اراضی

۱. احداث اسکله در بندر عباس واقع گشت. (افضل‌الملک، ۱۳۶۱: ۲۴۶).

متممکنه خود احدات نمودند، جهت زرع بعضی محصولات، هم خواقین مطالبه مالیات سرچرخی نمودند» (بیگدلی، قریشی کرین، معینی رودبالی، ۱۳۹۲: ۶۰). در مناطقی که سطح آب‌های زیر زمینی بالا بود- در منطقه لار حدود بیست و یک متری زمین- از چاه استفاده می‌کردند. چاه‌های لار معمولاً دو و گاهی سه قرقره بر روی یک محور داشتند (استاک، ۱۳۹۹: ۸۸). و چندین چرخ و گاو در یک شبانه روز به مدت شش ساعت، در چهار نوبت کار و جا عوض می‌کردند (مورخ لاری، ۱۳۷۱: ۴۸-۴۹). هر چاه، مالیات چاه یا سرچاهی داشت و به گزارش ادوارد استاک که در ۱۲۹۸ ه.ق به ایران آمده بود آب این منطقه چه از قنات و چه چاه شور بود (استاک، ۱۳۹۹: ۸۸). هر هفت یا هشت سال کشت زمین هم سبب چاه را خشک می‌کرد و چون نسبت به قنات زمین کمتری مشروب می‌شد، در نتیجه میزان مالیات متعادل‌تری داشت و در منطقه فارس یک دهم محصول زمین دیم (همان: ۳۰۲) و در زمین‌های اربابی از ده، نیم حاصل بود (ملکم، ۱۳۸۰: ۷۵۹/۲).

به جز کتیبه لار، مورد دیگری که در سنگ‌نبشته‌های فرمان قاجار به مبحث آب باز می‌گردد سه کتیبه است که به قنات اشاره دارند. یکی در امامزاده عبدالله در بافق سال ۱۲۲۴ ه.ق است که قنات وقفی «را از عشر و سایر رسومات دیوانی معاف» داشتند (افشار، ۱۳۷۴: ۲۰۰/۱). دومین، محرم ۱۲۴۸ ه.ق در مسجد ملا اسمعیل یزد، در خطوط حکم مسبب صدور فرمان، عباس میرزا معرفی می‌شود که بر تقسیم عادلانه آب و رفع «تعدی در خصوص میاه اهرستان» و «وقف آباد» کوشید (همان: ۲۰۱). کتیبه سوم مربوط به سال ۱۲۵۸ ه.ق دوره محمدشاه و حکومت محمدحسین خان آجودان‌باشی نظام‌الدوله در شهر یزد، در مسجد ملا اسماعیل است، «آب خالصه اهرستان» و «میاه حسن آباد ده نو» که با تقسیم‌بندی بین محلات مقرر شده بود اهالی به دیوان هر سال مالیات بدهند. مالیاتی که بعدها در دوره مظفری به کل معاف شد چرا که همچنان کشمکش‌هایی بین مباحثان حکومت با مردم منطقه بر سر آب وجود داشت (عبدالحسین خان سپهر، ۱۳۸۶: ۲۹۱/۱)؛ و نیز قنات‌های «دهاباد نرسوباد و جدید» هم مالیات دیوان و هم «مبلغی به عنوان نفقه، می‌پرداختند». مالیات بخشیده شد اما نفقه باقی ماند «تا آب در تزیاید باشد». در ادامه این کتیبه، رسومی به نام «تعارف و پیشکش» و «دست‌انداز» که به «میاه جبلی مهریجر» بسته شده بود باوجود سابقه‌ی معافی «تا بیست سال قبل» و نتیجه این تعرض «قیمت املاک تنزل فاحش» نموده بود؛ بنابراین بر کتیبه نقر گردید: «احدی، ابداً مطالبه این وجه از رعایا نکند» (افشار، ۱۳۷۴: ۲۰۱-۲۰۴).

۲- فرآورده‌های محصولات کشاورزی

۲-۱- نان و امر خبازی

پیشینه‌ای از فرمانی نقر شده بر کتیبه که مستقیم به موضوع نان یا امر خبازی اشاره کند، در دست نیست. در کتیبه‌ای بجا مانده از جهان‌شاه در کاشان، با ذکر تعدادی اقلام خوراکی از جمله گندم، به رعایت نرخ روز و ندادن آن به طرح، تذکر می‌دهد (نراقی، ۱۳۸۲: ۱۶۱).

نخستین کتیبه در مبحث نان، منقور در شهر شیراز، متعلق به روزگار فرمانفرمایی حسینعلی میرزا، پنجمین پسر فتحعلی‌شاه، در رمضان سال ۱۲۲۳ ه.ق است. علت صدور این دستور در کتیبه «حصول دعای دوام و اجابت مسئول عالیجناب... شیخ ابوتراب امام‌جمعه و جماعت دارالعلم شیراز» بیان شده‌است. عنوان و خطاب حکم شامل جماعت خباز و کسانی که می‌خواهند در این شغل فعالیت کنند، آنها از مالیات‌هایی معاف می‌شوند از جمله «رسوم محتسبی جمیع صوادر و عوارض جماعت خباز» و البته نه کل ایالت فارس که فقط شیراز؛ بدین قرار که همگان اجازه پخت و فروش نان در بازار را دارند تا سبب «وفور و ارزانی» و «خوش‌وقتی» رعایا گردد. دومین فرد ذکر شده در کتیبه، شیخ ابوتراب پسر شیخ زاهد مشهور به شیخ مفید، روحانی متنفذی‌ست که در ماجرای علی محمد باب در مسجد وکیل، وقتی که در حضور حکومت و اهالی از گفته‌ها و ادعای خود توبه نمود، او را از زندان آزاد کرد (میرزا قاجار، ۱۳۷۳: ۷۳۷-۷۳۹).

آزادی فروش نان در تاریخ‌های متفاوت در سنگ‌نبشته‌ها تکرار می‌شود. از جمله دومین کتیبه فرمان در مورد موضوع خبازی در مسجد شاه اصفهان به تاریخ رمضان سال ۱۲۴۰ ه.ق، از سوی فتحعلی‌شاه صادر گشت. بخاطر بهبود حال رعایای اصفهان «مبلغ یک‌هزار و پانصد تومان تبریزی مالیات و وجوه خبازی و آرد فروشی دارالسلطنه مزبور را» گویا تخفیف جنبه عمومی نیز دارد چرا که در ادامه فرمان آمده‌است «به طریق سایر بلاد ممالک محروسه به تخفیف ابدی مرحمت فرمودیم»، و به مسئولان جمع‌آوری مالیات گوشزد می‌شود با صنف خباز و هر کس و در هر جا که به این شغل دست یازید، رقمی به عنوان مالیات مطالبه نگردد؛ تا در نهایت این بخشش و آزادی «باعث ارزانی و فراوانی نان» شود (هنرفر، ۱۳۴۴: ۴۵۸-۴۵۹).

سومین کتیبه در باب خبازی در مسجد ملا اسمعیل شهر یزد، ماه شوال سال ۱۲۴۶ ه.ق، خبر از رسیدن عباس‌میرزا به شهر یزد می‌دهد. او از طرف شاه ماموریت فتح قلعه‌ی یزد و دستگیری تعدادی شورشی را داشت. (سپهر، ۱۳۷۷: ۱/ ۴۴۹). ولیعهد فرمانی خطاب به کارگزاران امیرزاده «سیف‌الدوله میرزا صاحب اختیار دارالعبارة یزد»، پسر ظل‌السلطان، صادر نمود تا «صنف خبازی محروسه مزبور را از وجوه دیوانی به کلی معاف دارند» (افشار، ۱۳۷۴: ۱۹۸-۱۹۹).

مضمون خبازی را در چهارمین کتیبه، محرم ۱۲۴۸ ه.ق، در شهر بروجرد می‌توان یافت. نواب «حسام‌السلطنه محمدتقی میرزا» هفتمین فرزند فتحعلی‌شاه، والی لرستان «مالیات و متوجهات و تکالیف دیوانی خبازی و نان در بروجرد را موقوف و به تخفیف ابدی مقرون» کرد (ایزدپناه، ۱۳۷۶: ۲/ ۵۳۷-۵۳۸).

آخرین فرمان مورد بررسی در دوره فتحعلی‌شاه متعلق به مسجد خانی میمند در سال ۱۲۴۹ ه.ق است که میرزا ابوالحسن خان والی فیروزآباد تعدادی از وجوهات دیوانی را مورد بخشش قرار داد از جمله آنها معافی مالیات خبازی بود (افشار، ۱۳۸۴: ۶۵-۶۶).

در مسجد جامع عتیق بارفروش سال ۱۲۵۱ ه.ق پنجمین سنگ‌نبشته درباره مالیات خبازی مصادف با سلطنت محمدشاه، پدید می‌آید. بیگلربیگی قراباغی «فضلی‌خان حاکم مازندران»، «اجاره خبازی را بخشید» (ستوده، ۱۳۷۵: ۲۰۲-۲۰۳).

ششمین کتیبه، رجب سال ۱۲۶۸ ه.ق، متعلق به دوره ناصرالدین‌شاه در مسجد شاه اصفهان است؛ حکم با مرور و گوشزد فرمانی از روزگار گذشته آغاز می‌شود که «چون از قرار فرمان خیریت توأمان خاقان خلد آشیان» فتح‌علی‌شاه «و از عهد قدیم جماعت خباز»، «دارالسلطنه اصفهان از جمیع تکالیف و تحمیلات دیوانی معاف و مسلم بوده‌اند و حکام سابق، برخلاف این رفتار کرده، و هر ساله جنس مبلغی، بر آنها طرح و تحمیل نموده و دو هزار تومان تفاوت قیمت آن را می‌گرفتند و این مرحله باعث شکستگی و پریشانی آنها شده بود». فرمان از معرفی حکام متخلف سابق پرهیز دارد، اما حکام مابین دو دوره از زمانه فتح‌علی‌شاه تا سال ۱۲۶۸ ه.ق چه کسانی هستند بجز خسروخان گرجی، ابوطالب غفاری، فضل‌علی‌خان قراباغی، میرزا نبی قزوینی، سلیمان خان‌خانان و غلامحسین خان گرجی. در نهایت این فرمان «طرح جنس مبلغی را موقوف»، و بدون محدوده زمانی خطاب به روسای امور حال و آینده، صنف خباز را از کلیه تکالیف دیوانی معاف؛ و به معرفی مسبب این موهبت، چراغ‌علی‌خان حکمران اصفهان، می‌پردازد (هنرفر، ۱۳۴۴: ۴۵۹-۴۶۰).

هفتمین فرمان در مبحث خبازی متعلق به دوره ناصرالدین‌شاه در بقعه خواهر امام رشت، شعبان سال ۱۲۷۲ ه.ق، نقر گشته‌است. شاه قاجار این حکم را بنا به درخواست حاج ملافریع گیلانی (۱۲۹۲-۱۲۱۱)، صادر کرد. وی مشهور به شریعتمدار، از مشایخ صاحب اعتبار و ثروت بود که برای آبادانی منطقه می‌کوشید (میرزا ابراهیم، ۲۵۳۵: ۱۷۸ و اعتمادالسلطنه، ۱۳۰۶: ۱۵۱ و محبوبی اردکانی، ۱۳۷۴: ۱/ ۲۰۳ و فرهاد میرزا، ۱۳۶۶: ۲۴) و نامش در فهرست «عرایض علمای ایران برای اجازت جهاد»، همانان که «رخصت کارزار را به حضرت شهریار، عریضه نگار آمدند»، ثبت است (سپهر، ۱۳۷۷: ۱۴۰۷/۳). شاه مطلع گشت که اهالی رشت مجبور به خرید نان فقط از نانوایی‌ها هستند و پخت آن در خانه‌ها ممنوع شده تا بدین صورت خبازان از پس پرداخت مالیات دیوان برآیند، و حاصل این رفتار چیزی جز کمبود نان در منطقه نبود. پس حکم معافی صنف خباز و آزادی پخت و فروش صادر شد با این گوشزد خطاب به آیندگان: «از قرار همین فرمان قضا جریان معمول داشته، ابدالهر دیناری و حبه مالیات و عوارض و صادر برخباز بلده رشت وارد نیاورند» (ستوده، ۱۳۷۵: ۱/ ۲۹۵-۲۹۶).

هشتمین فرمان با موضوع نان و خبازی، متعلق به سال ۱۲۸۱ ه.ق است، با این شرح که «چون مشهد مقدس مدام محل مجاورت فقرا و عبور فقرا و مرور زوار است باید امر معاش آنها به آسانی بگذرد» بدین علت «حسام‌السلطنه‌العلیه سلطان مراد میرزا، فرمانفرمای مملکت خراسان» فرمانی صادر کرد تا «مالیات دیوانی صنف خباز مشهد» که برابر است با «مبلغ نهصد و سی و سه تومان رایج خزانه»، «به صیغه تخفیف مقرر داشتند» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۲: ۲/ ۱۶۰-۱۶۱). حسام‌السلطنه پسر عباس میرزا حدود پنج نوبت به حکومت خراسان رسید و شورش‌های سالار، ترکمنان سرخس، دوست محمدخان امیر کابل را سرکوب کرد و بعد فتح هرات، ۱۲۷۳ ه.ق، برای یاری مردم

آسیب دیده در پی قحطی روزهای محاصره شهر «از انباشته خود غلات و حبوبات به خبازان فرستاد»؛ مرمت مجراهای شکسته‌ی آب را به عهده گرفت و مبالغی مالیات دیوان را بر اهالی بخشید (سپهر، ۱۳۷۷: ۳/۱۳۴۶). او در سال ۱۲۷۷ ه.ق برای سومین بار حکومت بر خراسان یافت که تا سال ۱۲۸۱ ه.ق، سال خلق کتیبه، دوام داشت. نهمین کتیبه فرمان نیز در دوره ناصری بر سنگ نقر شد؛ این بار در مسجد جامع کرمان به سال ۱۲۹۶ ه.ق، «مالیات خبازخانه»، تخفیف ابدی یافت تا که رعیت «در فروش نان مطلق العنان و مختار» باشد. در خطوط انتهایی کتیبه نام «حاج غلام‌رضاخان شهاب‌الملک» درج شده‌است (اسلام پناه، ۱۳۹۲: ۲۷-۲۸). یک‌سال قبل، او به حکمرانی منطقه کرمان و بلوچستان رسیده بود (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۳/۱۹۷۵) و دوره حکومت مکرر او در کرمان (۱۲۹۵ و ۱۳۱۵ ه.ق) همراه فراز و فرودهایی از جمله در مقوله نان بود. (وزیری کرمانی، ۱۳۵۲: ۶۲۷-۶۲۸-۶۴۷-۶۴۸).

جایگاه دهمین و آخرین کتیبه خبازی؛ در پایتخت قاجاران است. در ایوان جنوبی مسجد امام تهران، ذیقعه سال ۱۳۱۳ ه.ق سنگ‌نبشته‌ای به شکرانه پنجاهمین سال پادشاهی ناصرالدین‌شاه نقر گردید: «چون نان و گوشت، ماده تعیش و رزق عموم خلق» بود به تصویب صدراعظم، میرزا علی‌اصغرخان، مالیات‌های صنف «خبازخانه دارالخلافه طهران و حضرت عبدالعظیم با کل توابع دارالخلافه مانند کن و شمرانات» معاف گردید. (روستایی، ۱۳۸۷: ۱۰۶).

در یک نگاه کلی به مبحث نان بر اساس مطالبی که از کتیبه‌های فرامین بدست آورده شد؛ صوادر و عوارض جماعت خباز از وجوه دیوانی، به کلی معاف بود. به عبارتی، مالیات، متوجهات، تکالیف دیوانی این صنف، اجاره خبازی، طبق مقرر احکام صادره، ابدالدهر معاف از پرداخت دیناری و حبه‌ای مالیات می‌شد؛ و نیز اختیار تام به تمامی افراد در فقره‌ی گشایش یا تجدید دکان خبازی، فروش نان حتی با پختن در خانه‌ها، و آزادی در محل فروش که می‌توانست در بازار، محلات و کوچه‌ها، هر گذر، در معابر و غیر معابر، اعطا گشت و به قول کتیبه که با عبارت در هر جا، بی‌مرزی این آزادی را نیک بیان کرده‌است. از معلوماتی که به جزئیات مالی در داده‌های کتیبه‌ها بدست می‌آید، آن است که سال ۱۲۴۰ ه.ق، وجه خبازی و آرد فروشی اصفهان برابر با ۱/۵۰۰ تومان تبریزی، سال ۱۲۶۸ ه.ق، طرح و تحمیل، تفاوت قیمت باز در اصفهان ۲/۰۰۰ تومان بود. به عبارتی گرفتن مالیات از صنف خبازان به نامی دیگر، و در سال ۱۲۸۱ ه.ق، مالیات دیوانی صنف خباز، مشهد به مبلغ ۹۳۳ تومان برآورد گشته‌است.

۲-۲- دوشاب و ادویه

یکی از نکات مورد اشاره در فرمان معافی کتیبه ماه رجب سال ۱۲۷۹ ه.ق کاروانسرای سروی نیریز، موضوع دوشاب است؛ حکم می‌گردد: «طرح دوشاب»، «از قلم مرفوع و متروک» شود. (شمس نیریزی، ۱۳۷۹، ص ۶۸) دوشاب شیره انگور بود که یک، دو روز نگاه می‌داشتند تا ترش شود و یا شیره خرماي جوشانیده و به قوام آمده،

شیره توت، انگور و میوه‌های دیگر بود^۱ و کاربردی بس فراوان در چاشنی انواع غذا و شیرینی‌های متنوع داشت؛ و در طب نیز بسیار توصیه می‌شد. (دانشنامه فرهنگ مردم ایران، ۱۳۹۱: ۶/ ۱۱۵-۱۱۹).

فرمان کتیبه نیریز، مبلغ طرح بر دوشاب را لغو می‌کند. هنگامی که کالایی را «به طرح به مردمان داده، چیزی علاوه بر نرخ گرفته، قیمت» آن جنس را تحمیل می‌کردند (حسینی فسایی، ۱۳۸۲: ۲/ ۱۵۵۴). مورد مشابه از پیشینه لغو طرح، سنگ‌نبشته‌ای در دوره قره قویونلو، فرمانی از جهان‌شاه و همسر او بیگم، موجود است که برای تعدیل نرخ برخی اجناس خوراکی دستوراتی صادر نمودند از جمله با نام بردن مناطقی «که داخل جمع ابواب‌المال کاشانند»؛ حکم شد تا «مویز و دوشاب» را «به رعایای کاشان به طرح ندهند. هرچه فروشند از نرخ روز زیاده نفروشند و به تسعیر وقت دهند، و آنچه حاصل شود، داخل جمع نمایند. و بدین علت معارض و مزاحم رعایا و موطنان سکان آنجا نشوند» (نراقی، ۱۳۸۲: ۲۳۳-۲۳۵).

فرمان کتیبه نیریز دوره قاجار، مخصوص منطقه‌ای صادر می‌شود که به خاطر تاکستان‌های وسیع استان فارس به قول نویسنده حدودالعالم دوشاب از آن نیک خیزد (حدود العالم من المشرق الی المغرب، ۱۳۶۱: ۱۳۳)؛ از جمله در ارجان، باوانات (شاردن، ۱۳۷۲: ۵/ ۱۹۰۳)، جیرفت (راوندی، ۱۳۸۲: ۵/ ۲۶۴)، کازرون و نیز شیرپزی یکی از کهن‌ترین صنایع تبدیلی کشاورزی در نیریز «شربت‌خانه فارس» بود (افشار، ۱۳۸۴: ۴۳۸). دوشاب از جمله تجارت منطقه‌ای و مالیات دیوانی بود که به عربستان و هندوستان صادر می‌شد (حسینی فسایی، ۱۳۸۲: ۲/ ۱۴۳۰-۱۴۹۹-۱۵۶۶).

آخرین مطلب این مبحث، ادویه، جزو محصولات کشاورزی، با کاربردی وسیع در خوراک ایرانی و طب است که در حکم یک کتیبه، بین سطور می‌توان آن را یافت. در اولین سنگ‌نبشته فرمان از فتح‌علی‌شاه متعلق به ماه محرم سال ۱۲۱۶ه.ق در مدرسه طالبیه تبریز، در خطوطی که به معافی مالیات به تجار تبریز پرداخته، از جمله محاسن متعدد بازرگانی آنها را در «وفور امتعه و اقمشه و سایر ادویه» دانسته‌است «که در بلاد بعیده به هم می‌رسد، و در سایر بلاد نیست». (کارنگ، ۱۳۷۴: ۲۲۰-۲۲۲)

۳- معافی مالیات بر دام و محصولات جانبی آن

موضوع مالیات دام یکی از موارد پر تکرار کتیبه‌های فرامین ایران دوران اسلامی است چرا که «تکوین امپراتوری‌های متمرکز ایران زمین، همواره از مبادی عشایری صورت پذیرفته‌است» (اذکائی، ۱۳۹۷: ۴۱۲) و مسلماً یکی از چرخه‌های قابل توجه مالی کشور نیز حول محور اقتصاد بر پایه‌ی شبانی، رکن اصلی درآمد عشایری، می‌گشت. یکی از قدیمی‌ترین سنگ‌نبشته‌های فرمان با موضوعیت دام، متعلق به حکم کتیبه‌ای چوبی در تاریخ ۴۴۵ق، مسجد جامع شوشتر، توسط ابوالحارث ارسلان بساسیری است که با مضمون بخشودگی مالیات گاو و گوسفند در منطقه شوشتر

۱. (دهخدا، ذیل واژه دوش. برای اطلاعات بیشتر درباره تهیه دوشاب، رک: عقیلی علوی شیرازی، ۱۳۷۱: ۴۱۴-۴۱۳ و ابونصر هروی، ۱۳۴۶: ۲۵۶-۲۵۵).

نقر می‌شود (قوچانی و همکاران، ۱۳۸۳: ۱۶-۱۷). کتیبه سلجوقی منطقه شاپور خواست، در عهد «ابوالقاسم محمود بن محمد بن ملک‌شاه» امیر وقت در منطقه، کوه‌چرانی را که گویا در آن عصر بعضی حقوق مجحفانه بر آن بسته بودند، ملغی کرد. مالیات قیجور که از دیوان باکویه برگرفته شد، یکی از موضوعاتی است که در سنگ‌نبشته‌ای متعلق به دوران اولجایتو در باکو نقر گشته بود (موحد، محمدعلی، ۱۳۵۷: ۲۰۸). کتیبه مسجد جامع یزد، سال ۸۷۵ ه.ق به نام «ابوالنصر سلطان حسن بهادر» اوزون حسن، اشاره دارد به «رسوم بدعتی چند که از دیرگاه باز در دارالعباده یزد بوده» و دستور به رفع آن داده می‌شود. یکی از مالیات‌های نام برده شده این کتیبه «ثلث مراعی و مواشی» است (افشار، ۱۳۷۴: ۱۴۰/۲). کتیبه‌های مسجد جامع اردبیل که کمی مخدوش هستند، سال ۸۷۹ ه.ق با اشاره به نام «جهانشاه میرزا» که مواشی و مراعی اردبیل را بخشیده بود در زمان سلطان حسن بایندری نیز شامل معافی می‌شود (جامعی، ۱۳۷۲: ۳۱-۳۲). در مشهد اردهال به سال ۸۹۳ ه.ق، برابر با دوران فرمانروایی سلطان یعقوب آق قویونلو، به نام شاه‌رخ تیموری اشاره می‌شود که در زمانه‌اش رسم نبود از اهالی و مجاوران «امامزاده طاهر سلطان علی بن محمد باقر (ع) مواشی و مراعی طلبند» شاهزاده «ابوالمعز میرزایوسف» فرمان به رفع این مالیات می‌دهد (نراقی، ۱۳۸۲: ۹۴). در روزگار صفوی سنگ‌نبشته‌هایی در مناطق استرآباد ۹۵۷ ه.ق (معطوفی، ۱۳۸۷: ۲۷۲)، سال ۹۶۹ ه.ق در طالقان (محدث، ۱۳۹۱: ۱۱۲)، منطقه اسدآباد سال ۹۷۹ ه.ق (گلزاری، ۱۳۵۷: ۴۲)، در لوح سنگی مسجد جمعه اصفهان بدون تاریخ و ذکر نام پادشاه صاحب فرمان (هنرفر، ۱۳۴۴: ۱۵۰-۱۵۴)، کاروانسرای گنجعلی‌خان ۱۰۵۵ ه.ق (اسلام‌پناه، ۱۳۹۲: ۲۰)، همگی به مبحث مراعی و مواشی پرداخته‌اند. اشاره به مشاغل و محل کار صاحبان آن حرف و محصولات جانبی دامی نیز در کتیبه‌های این سلسله مفصل نقر شده‌اند.

سه کتیبه دوره قاجار، دو مورد در شهر یزد به روزگار سلطنت محمدشاه، و نیز کتیبه‌ای در شهر لار متعلق به دوره ناصرالدین‌شاه به موضوع مالیات مراعی و مواشی پرداخته‌اند با این تفاوت که در متن سنگ‌نبشته‌های دوران محمدشاه لغو این مالیات آمده‌است اما در کتیبه مسجد جامع لار سال ۱۲۸۱ ه.ق، مبلغ مالیات سابق بر گوسفند و گاو را لغو، رقم جدید را به اطلاع مردم می‌رساند؛ به عبارتی حکم به تخفیف این مالیات است و به نصف مبلغ سابق تبدیل می‌شود. (افشار، ۱۳۸۴: ۴۲۴-۴۲۵) دوره محمدشاه ۱۲۵۱ ه.ق، در مسجد ملا اسماعیل، رفع بدعت مالیات مراعی از شهر و حومه یزد می‌شود (افشار، ۱۳۷۴: ۱۹۹/۲) در همان مسجد این بار سال ۱۲۵۸ ه.ق، با ذکر این نکته که مالیات بر مراعی و مواشی در هیچ یک از شهرها اخذ نمی‌شده و برای یزد نیز در دیوان مالیاتی به این نام ثبت نبوده با این وجود «حکام دست‌اندازی می‌نمودند» پس حکم می‌شود دیگر مبلغی بابت «شتر و گاو و گوسفند و قاطر و الاغ» گرفته نشود. (افشار، ۱۳۷۴، ۲/ ۲۰۱-۲۰۴).

روستاییان بر اساس تعداد گاو و گوسفند و سایر حیوانات خود مراعی و مواشی، مالیات چراگاه، می‌پرداختند. در باب این مالیات در کاشان، ضرابی در عهد ناصری می‌نویسد: مواشی، هر کس گاو ماده، قاطر و الاغ داشته باشد مبلغ معینی از پنج هزار الی یک تومان و مراعی، هر کس گله گوسفند داشته باشد برای هر گوسفند زائیده شیرده، خواه بز و خواه میش، از ربع صاحبقران الی نیم صاحبقران به اسم مراعی و سناق می‌دهد. (ضرابی، ۱۳۷۸: ۱۳۴-۱۳۵)

۱۳۵) از پیشینه اخذ این مالیات طی سال‌های حکومت محمدولی میرزا (۱۲۴۳-۱۲۳۶) بر یزد در دستورالعملی از وی «به نایبان بلوکات دارالعباده یزد» آمده است که «وجوه مراعی و مواشی را از قرار ممیزی» انجام شده «از صاحبان اغنام و چهارپایان مطالبه» کنند (طرب نایینی، ۱۳۵۳: ۵۹۲) و اشاره‌ای به اخذ آن در شهر نشده است. مبالغ مالیاتی بر دام‌های داخل شهر به سبب قلت آن نمی‌توانست برای حکومت چندان چشم‌گیر باشد. در کل منطقه یزد نیز اقتصادش وابسته به امر شبانی نبود مگر ناحیه‌ای چون «پشت کوه یزد» (لمبتون، ۱۳۶۲: ۶۰۸-۶۱۳-۶۱۶) که بخاطر کمبود مرتع قصابان گوسفندها در مقابل مبالغی به روستاییان می‌سپردند تا پروار کنند (نظام‌السلطنه مافی، ۱۳۶۲: ۷۰/۱)؛ همان راه و رسم که در حکم کتیبه کاروانسرای گنجعلی‌خان، دوره شاه صفی صفوی سال ۱۰۵۰ق، تحت عنوان «گوسفند جلابی» ذکر شده بود (اسلام پناه، ۱۳۹۲: ۲۰).

۱-۳- قصابی

در دو کتیبه قاجار به موضوع تخفیف مالیات قصابی پرداخته شده است؛ یکی از آنها در مسجد آقا بزرگ کاشان، محرم ۱۲۵۶ ه.ق که «منال دیوانی قصابی و دباغی»، «به تخفیف مقرر آمده و از تکالیف دیوانی معاف» می‌شود (نراقی، ۱۳۸۲: ۱۸۹-۱۹۰) و دیگری آخرین کتیبه فرمان ناصرالدین‌شاه که در عصر مظفری به مردم ابلاغ و در مسجد شاه نقر می‌گردد. در متن این کتیبه به تاریخ صدور حکم «از غره شهر ذی‌القعدة الحرام هذه السنة یک‌هزار و سیصد و سیزده هجری، پیچی ثیل ترکی» اشاره می‌شود اما با استناد به کتاب افضل‌التواریخ حکاکی فرمان مسلماً در دوره مظفری انجام شده است. دو هزار نسخه از این فرمان به دستور امین‌السلطان چاپ و به شهرهای مختلف فرستاده شد. «در روی سنگ، صورت فرمان را نقاری کردند و در مسجد ناصری تهران [مسجد شاه] و سایر امکنه نصب کردند» (افضل‌الملک، ۱۳۶۱: ۱۹). تاریخ صدور فرمان در ذیقعدة و ترور شاه در هجدهمین روز آن ماه، مجالی برای حک کتیبه باقی نگذاشت و در مورد سایر امکنه نیز تا کنون سنگ‌نبشته‌ای با این حکم بخصوص گزارش نشده است باوجود تاکید مظفرالدین‌شاه که «خلاصه‌ی این یرلیغ بلیغ خسروانه را در احجار صلبه منقور و در بحبوحه‌ی هر شهر منصوب دارند» (همان: ۲۰).

همان‌طور که پیش از این در مبحث نان و امر خبازی ذکر شد، شاه به مناسبت پنجاهمین سال سلطنتش تمامی رعایای خود را در تهران و توابع از مالیات‌های «صنفي و عوارض»، «از قصابخانه و خبازخانه» معاف کرد تا هر کس که خواهد بتواند بدون پرداخت مالیات انواع حیوانات حلال گوشت را به هر منطقه که بخواهد وارد کند، بفروشد، همچنین تمام اجزای حیوان به تمامی از آن اوست «از کله و پاچه و پوست و هرچه در اوست» (روستایی، ۱۳۸۷: ۱۰۶).

در نخستین روز سلطنت مظفرالدین‌شاه، بیست و پنجم ذی‌الحجة الحرام سال ۱۳۱۳ ه.ق، فرمانی را صدراعظم به امضای وی رساند که حکم منطقه‌ای شاه سابق را به فرمانی عمومی بدل و به آزادی این شغل تاکید می‌کند. به میرزا حسین وزیر دفتر حکم شد این مالیات را از کتابچه‌های دستورالعمل ولایات ایران حذف و هر که از این محل

درآمدی داشت «از سایر مالیات و منال دیوانی به آنها محل موجب داده» شود. مبلغ بخشیده شده در ظاهر «صد و شصت هزار تومان» برآورد شد اما در باطن یک کرور، در ادامه راه‌های تقلب را توضیح می‌دهد که برخی حکام، وزرای مالیه و رؤسای این دو صنف بزرگ «علاوه بر مالیات، طور دیگر معامله کرده به قدر سیصد هزار تومان اضافه از عمل دیوان می‌گرفتند و به اسامی مختلفه عوارض بر آنها وارد آورده، اجحافات داشتند.» زین پس رشوه‌گیری حکام و گران‌فروشی قصاب سبب مواخذه و سیاست می‌شود، نرخ‌ها تنزل یافته و افراد آزادی در کشتن گوسفند و نیز فروختن آن خارج از صنف قصاب را کسب کردند.

پیش از این حکم مالیات بر نان و گوشت منطقه آذربایجان، بخشیده شده بود که سبب سرازیر گشتن عریضه‌ها از اصفهان گشت. برای رفع این اختلافات در فرمان مظفری «تمام ولایات بزرگ و کوچک را از شهرها و قصبات و دهات» همگی را «از عوارض مالیات قصابی و نانویی، الی‌الابد، معاف و مرفوع‌القلم» داشتند.

فرمان، واسطه این امر خیر را صداعظم معرفی می‌کند. عین‌السلطنه می‌نویسد: اتابک به شاه اطمینان جبران بخشش این مال را از محل دیگری می‌دهد و در غیر این صورت «موجب شغل خود و سایر اتباع خود[ش] تقدیم خواهد شد.» از جمله مخالفان این بخشش، نایب‌السلطنه کامران میرزا حاکم تهران بود که مبالغی سالانه به پدرش بابت مالیات قصابان می‌پرداخت و گاه بر نرخ مالیات‌ها به نفع خود می‌افزود و سبب تحریک قصابان و متحصن شدن آنان، و برای آن‌که متحمل این ضرر گزاف نشود «متصل در فکر برگشت این حکم» بود. میزان مالیات قصابخانه تهران سالی «بیست و پنج هزار تومان بود» اما در این بین «حاکم و وزیر و مباشرین این عمل، از صنف قصاب به اسامی مختلفه از صد هزار تومان بیشتر مأخوذ می‌داشتند؛ آنها نیز بر قیمت گوشت می‌افزودند.» آن را نیز به اندازه نمی‌دادند و کم فروشی می‌کردند. بعد فرمان معافی، به نوشته افضل‌الملک مبلغ گوشت در تهران از نصف قیمت سابق هم کمتر می‌شود (افضل‌الملک، ۱۳۶۱: ۶).

اعتراضات بر گرانی نرخ مالیات گوشت؛ قبل و بعد صدور فرمان وجود داشت. از شکوای قصابان کاشان (آدمیت و ناطق، ۱۳۶۶: ۳۹۷-۳۹۸) تا صنف قصاب قزوین (همان: ۴۰۰) که بست نشستند برای رفع تحمیل پرداخت مالیات اضافه؛ از تلگراف اسدآباد همدان (گزارش‌های اوضاع سیاسی، اجتماعی ولایات عصر ناصری (۱۳۰۷ه.ق)، ۱۳۷۲: ۵۳) در ۱۳۰۷ ه.ق که مدیر گمرک، گوشت را گران کرده بود و نیز از قم درباره‌ی کشمکش بین قصابخانه‌ی حاکم منطقه، داماد شاه و متولی‌باشی (همان: ۴۳). یک‌سال بعد از فرمان عمومی شاه، کتاب وقایع اتفاقیه از شرایط استان فارس اطلاع می‌دهد: «از روزی که مالیات قصاب‌خانه و خبازخانه را معاف کردند، ابدا تفاوت قیمتی در نان و گوشت پیدا نشده، سببش این است که حکومت تفاوت عمل از بیگلربیگی شهر می‌خواهد» (وقایع اتفاقیه، ۱۳۸۳: ۵۰۷) این شکوایها همچنان تا اواخر دوران مظفری ادامه دارند. در ۱۳۴۱ ه.ق گزارشی از کنگاور در مورد گرانی گوشت، مشتی نمونه‌ی خروار از اجرا نشدن حکم ناصرالدین‌شاه است که علیرغم نوشته‌ها بر کاغذ و سنگ، رعیت قوت گران می‌خورد یا گرسنه از خیر آن می‌گذشت. دولت مالیات سر بری برای قصاب‌ها گذاشته بود اما در

کنگاور چنین بود از جگر و دل و قلو و روده هر گوسفندی مبالغ جدا می‌گرفتند به نرخ معلوم نیز به به جگر پز بفروشد که سبب افزایش نرخ گوشت می‌گشت (جنگ جهانی اول و دوم در ایران به روایت اسناد، ۱۳۹۲: ۷۱).

۳-۲- دباغی

پیشینه مالیات بر دباغ‌خانه را جان لیمبرت از کتیبه‌ای در شیراز سال ۸۵۴ ه.ق یاد می‌کند (لیمبرت، ۱۳۸۶: ۹۴-۹۵-۱۸۷). در دوره حکومت شاه سلیمان صفوی نیز سال ۱۰۶۸ ه.ق در بازار بزازها قزوین در باب رفع بدعتی که دباغان ایجاد کرده و بازار پوست را در دست گرفته بودند، حکمی صادر شد (دبیرسیاقی، ۱۳۹۰: ۱۳۵).

در کتیبه مسجد آقا بزرگ کاشان، از طرف محمدشاه در محرم ۱۲۵۶ ه.ق «منال دیوانی» امر «دباغی به موجب فرمان مبارک به تخفیف مقرر آمده و از تکالیف دیوانی معاف» شد. در کتاب تاریخ کاشان اثر ضربی که حوالی سال ۱۲۸۸ ه.ق تالیف یافت، یعنی سی و دو سال بعد از نقر کتیبه دباغی کاشان، ضربی آماری از نفوس خطه مزبور روایت می‌کند اما هیچ از دباغان کاشان اطلاعاتی به دست نمی‌دهد؛ اما طی اعتراضاتی که بر گرانی نرخ مالیات گوشت توسط قصابان کاشان دوره ناصری انجام گرفت؛ عرض‌حالی از آنان، روشنگر وجود و ادامه روند مالیات‌گیری از صنف دباغان است: «پیش از این قصاب، مالیات نداشت. چند سال قبل هفتصد تومان بر دباغ مالیات بستند، و چون دباغان از عهده نمی‌آمدند، قصاب را نیز کمک آنها قرار دادند» (آدمیت و ناطق، ۱۳۶۶: ۳۹۸-۳۹۷).

در دوره ناصری، لرد کرزن میزان صادرات محصولات چرمی کشور از جمله پوست دباغی نشده را ۲۰/۰۰۰ تومان، پوست دباغی شده ۱۰/۰۰۰ تومان، چرم ۵۰/۰۰۰ تومان تخمین می‌زند. (کرزن، ۱۳۸۰: ۶۰۷/۲). از آمار عجیب کرزن، ارزان بودن پوست دباغی شده به نسبت خام است. یکی از عمده‌ترین تولیدات محصولات دباغ‌خانه‌ها در همدان بود و جنسی که در اروپا به چرم روسی می‌شناختند، در این شهر بدست می‌آمد و بعد از آن در دیگر ایالاتی چون کرمان، خراسان، اصفهان و شیراز تولید و به بغداد و روسیه صادر می‌شد (همان و کیهان، ۱۳۱۱: ۲۱۹) تا جایی که گاه در پی افزایش آمار صادرات، با قوانین سخت‌گیرانه و ممنوعیت از طرف دولت مواجه می‌شد چرا که کشتار بی‌رویه دام سبب کمبود و بالا رفتن نرخ محصولات لبنیاتی می‌گشت. (وقایع اتفاقیه، ۱۳۸۳: ۷۰۷).

۳-۳- نساجی

از اصناف نساج و شالباف در چهار کتیبه‌ی فرمان قاجار با موضوعات رفع بدعت و معافی مالیاتی یاد شده‌است. از پیشینه‌ی رفع این مالیات در سنگ‌نبشته‌ها می‌توان به کتیبه دوره تیموری، محرم سال ۸۵۱ ه.ق، واقع در امامزاده جعفر دامغان، مبنی بر رفع «تمغای نساجیه» اشاره کرد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۲: ۳/ ۲۷۶-۲۷۷). از سابقه منع مالیات در صنعت نساجی در سنگ‌نبشته‌های سلسله صفوی نیز می‌توان مطالبی یافت. در دوره شاه طهماسب طی سال‌های طولانی و مرحله به مرحله مالیات تمغا حذف شد از جمله در کتیبه مسجدشاه یزد، جمادی‌الاول سال ۹۶۹ ه.ق، مالیات دارالحریر (افشار، ۱۳۷۴: ۲/ ۲۰۷-۲۰۹) در ماه رجب همان سال بر رعایای طالقان، خمس نساجی بخشوده

می‌شود (میرهاشم، ۱۳۹۱: ۱۱۲) بعدها در کتیبه ماه ربیع‌الثانی سال ۱۱۱۵ ه.ق، دوره شاه سلطان حسین، رفع تحمیلاتی که بر صنف شرع‌بافان^۱ یزد که شامل اکثریت شهر بودند، اعمال شد (افشار، ۱۳۷۴: ۱۳۱-۱۳۲). از جماعت شرع‌باف میرزا حسین‌خان تحویلدار دوره قاجار می‌نویسد که «بریشم کارند و قریب نساج که ریسمان کارند» زمانی متاع آنها تا روم و روس می‌رفت اما اکنون «شکستگی این صنف زیاده از اصناف دیگر است». تعداد دستگاه‌های شرع‌بافی را از دوره صفوی پر تعداد تخمین می‌زنند. برآورد تحویلدار در زمان فتح‌علی‌شاه «هزار و دویست و پنجاه» بود که در نهایت به «به دوازده کارخانه» رسید (تحویلدار اصفهانی، ۱۳۴۲: ۱۰۱-۱۰۲). مالیات ریسندگی یا نساجی، به طور نامنظم در برخی مناطق کشور از صاحبان چرخ ریسندگی وصول می‌شد. سال ۱۲۲۴ ق عوارض مالیات‌های بازار کرمان نرخ سنگینی داشت (پاتینجر، ۱۳۸۴: ۲۵۹) و نصف مالیات این استان به شکل شال و مابقی نقد پرداخت می‌شد (ناطق و آدمیت، ۱۳۶۶: ۳۹۲).

نخستین کتیبه از دوره‌ی فتح‌علی‌شاه در بازار رنگرزان شهر اصفهان قرار دارد؛ منطقه‌ای که از مراکز عمده پارچه‌بافی با حدود ۲۰۰ کارگاه بافندگی بود و بسیاری از ساکنین شهر و روستاهای اطراف در آن شاغل بودند (عیسوی، ۱۳۶۲: ۴۱۲). سال ۱۲۳۳ ه.ق است که حاج محمدحسین‌خان نظام‌الدوله برای توجه و مرحمت به اصناف، دستور به رفع بدعتی که به جماعت نساج تحمیل می‌شد، در سنگ‌نبشته بازار رنگرزان می‌دهد (هنرفر، ۱۳۴۴: ۷۵۳-۷۵۴). وی از حامیان به قدرت رسیدن آقامحمدخان و بعدها از یاران وفادار فتح‌علی‌شاه، وزارت استیفا، حکومت بر فارس را برعهده داشت؛ همچنین از سال ۱۲۳۴ ه.ق به مدت پنج سال، صدراعظم کشور بود (بامداد، ۱۳۷۱: ۳/۳۷۹-۳۸۱). از دوره محمدشاه، در مسجد خانی میمند، کتیبه سال ۱۲۴۹ ه.ق، بخشی از وجوهات دیوانی توسط میرزا ابوالحسن‌خان^۲ مورد بخشش قرار گرفتند که از جمله آنها مورد نساجی بود (افشار، ۱۳۸۴: ۶۵-۶۶). در کتیبه حرم رضوی، ذیقعه سال ۱۲۷۱ ه.ق در عهد ناصرالدین‌شاه و حکمرانی شاهزاده فریدون میرزا، وزیر اعظم؛ میرزا فضل‌الله وزیر نظام برای «تشویق اهل صنعت و رفاه حال کسبه و رعیت» امتیازی در نظر می‌گیرد. حکم مزبور از جماعتی که از جغرافیایی متنوع گرد هم آمده و مشغول به «صنعت شالبافی» در آن خطه هستند «از غربا و متوطنین کرمانی و کشمیری و غیره» نام می‌برد و دستور معافی مالیات برای آنان صادر می‌شود (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۲، ج ۲: ۱۶۱-۱۶۲). در مورد آمار کارگاه‌های بافندگی مشهد از سال ۱۳۰۶ ه.ق، اطلاع از ۶۴۵۰ کارگاه ابریشم‌بافی و ۳۲۰ کارگاه شال‌بافی در دست است (عیسوی، ۱۳۶۲: ۴۱۳). این دست تخفیفات به طور پراکنده صادر شدند از جمله سه سال قبل از نقر کتیبه مشهد، ۱۲۶۹ ه.ق، در نقطه‌ی دیگری از کشور «برحسب استدعای نواب حشمت‌الدوله حکمران آذربایجان، پانصد تومان به صنف شرع‌باف تبریز تخفیف» اعطا گشت (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۷۴۹/۳). رجب سال

۱. شرع‌باف: شرع‌بافنده. کسی که پارچه ابریشمی اعلا می‌بافد. (ناظم‌الاطباء). کسی که اقمشه ابریشمی ببافد مثل قطنی و زربفت و مانند آن. دهخدا، ذیل واژه

شعرانی.

۲. احتمالاً منظور ابوالحسن‌خان مشیرالملک (۱۳۰۳-۱۲۲۶ ق) فرزند محمدعلی‌خان ایلخانی باشد که در سال نقر کتیبه، ۱۲۴۹ ه.ق، فرمانفرما، میرزامحمدعلی را از حبس مرخص، حکومت ایلات قشقایی، چهاردانگه، بلوکات فیروزآباد، فراشبند، خنج، افروز، و نواحی اربعه را به وی واگذار، همچنین «بر مسند وزارت» نشانند. (حسینی فسایی، ۱۳۸۲: ۷۵۸/۱).

۱۲۷۹ ه.ق در زمان امین‌الدوله فرخ‌خان که حکومت نیریز به عهده آقا میرزاموسی نائب‌الحکومه بود؛ در کتیبه کاروانسرای سروی نیریز، مجدداً به صنف «نساجی [نساج] و حیاک^۱»؛ اشاره می‌شود (شمس نیریزی، ۱۳۷۹: ۶۸). اطلاعاتی که از مرکز استان فارس در اختیار است، در شیراز پارچه‌های ضخیمی تولید می‌شد که به کل کشور صادر می‌گردید (عیسوی، ۱۳۶۲: ۴۰۵). با این وجود از ۱۲۰۰ مغازه در شیراز، ۱۰۰ دستگاه به فروش منسوجات انگلیسی اختصاص داشت که از هند و از طریق بوشهر وارد (همان: ۴۱۳)، و مابقی واردات نساجی نیز از تبریز و راه یزد به شیراز منتقل می‌گشت. پارچه‌بافی در ایران به طور دستی انجام می‌شد و قدرت برابری با پارچه‌های تولید ماشین که ارزان‌تر از تولید داخل بود را نداشتند (لمبتون، ۱۳۷۵: ۱۸۱) و علیرغم حمایت‌های گه‌گاه حکومت از تولیدات داخل، سلیقه‌ی ایرانی از لباس‌های بومی به پارچه‌های خارجی بیشتر می‌شد (مستوفی، ۱۳۸۴: ۱/ ۴۹۵).

۳-۴- صابون

از پیشینه رفع مالیات صابون در کتیبه‌ها، از دوره تیموری متنی در کتیبه امامزاده جعفر دامغان، سال ۸۵۱ ه.ق بجا مانده است که مالیات صابونخانه را لغو و آزادی تولید و فروش آن را صادر می‌کند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۲: ۳/ ۲۷۶-۲۷۷). بعدها شاه طهماسب صفوی نیز در فرمانی به تاریخ ۹۸۱ ه.ق دستور فسخ تأسیسات صابون‌سازی حکومتی را صادر و هرگونه از سرگیری آنها را ممنوع کرد (کیوانی، ۱۳۹۱: ۱۳۰-۱۳۱) که در دو کتیبه در کاشان و نیریز نقر می‌شوند؛ احکامی که توامان جنبه عمومی برای تمامی ممالک محروسه را نیز داشتند. علت صدور فرمان را متن کتیبه «مبتنی بر بدعت‌ها و ستم‌ها» دانسته، از اسامی متخلفان نیز در نام‌های کلی مناصب ایشان بسنده می‌شود؛ «متصدیان و مستأجران و ارباب دخل صابونخانه» که پی را به قیمت کم و به زور از قصابان می‌خریدند و به قیمت بالا می‌فروختند؛ همچنین تولید و فروش صابون برای غیر، قدغن، و مرتکب آن، جریمه و آزار می‌شد. بنابراین دستور لغو صابونخانه‌ها و آزادی خرید و فروش آن صادر گشت (شمس نیریزی، ۱۳۷۹: ۴۱-۴۴ و نراقی، ۱۳۸۲: ۱۵۶-۱۵۷). نمونه بعدی رفع مالیات از «جماعت صابون‌فروشان» در زمان شاه صفی در کتیبه اسدآباد است (گلزاری، ۱۳۵۷: ۴۶-۴۹).

نمونه‌هایی از تلاش‌های ناموفق افراد خارج از حلقه حکومت برای ایجاد کارخانه صابون‌پزی در دوره قاجار وجود دارد (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۸۴: ۱/ ۱۷۲ و تهرانی میرخانی، ۱۳۸۵: ۱۷)؛ و تنها مورد اشاره شده بر کتیبه مسجد جامع نطنز به سال ۱۲۸۱ ق از طرف حسام‌السلطنه سلطان مراد میرزا است که منطقه نطنز جزو تیول او بود. مطلب کتیبه که به نظم است به رفع مالیات از صاحبان شغل «صابونی» دلالت دارد (نراقی، ۱۳۸۲: ۴۰۸).

۱. حیاک، حیاکه، حوک: بافتن جامه، بافندگی، جولاهی، کرباس بافتن. دهخدا ذیل واژگان حوط و حیائوند.

نتیجه‌گیری

با بررسی کتیبه‌های فرامین این نکته درک شد که میراث سنت تخفیف یا معافی مالیاتی از جمله بر اقلام خوراکی از سلسله‌ها و سده‌های پیشین به سنگ‌نبشته‌های قاجار راه یافتند. دستورات صادره حاوی مفاهیم واضح و مستقیم، و گاه در خلال منع و امر حکم به دیگر موضوعات، به این مقوله می‌پرداختند و شامل مباحثی چون اعطای معافی، دادن تخفیف و گاهی روشن ساختن مبلغ مقطوع مالیات، منع رسومات و اخذ مالیات اضافه می‌شدند. یک وجه ویژه این کتیبه‌ها آن است که با وجود مرتبط بودن حکم به جمعیت روستایی، سنگ‌نبشته‌ها در مسجد یا بازار شهرها قرار دارند. مواجهه با اصطلاحات کشاورزی که گاه حول محور یک زبان محلی می‌چرخد، از شاخصه‌های این کتیبه‌هاست. ویژگی که مخصوص یک ایالت است و گاه نظیرش در دیگر نقاط دیده نمی‌شود که آن نیز سببی جز گویش محلی ندارد و گاهی فقط با مدد اسناد مشابه معنا می‌شوند و در کتب تاریخی نمونه ندارد.

این دست فرمان‌ها به موضوعات محلی می‌پردازند بنابراین دستوراتی عمومی برای سراسر کشور نیستند؛ به‌علاوه آن‌که صادرکنندگان احکام نیز شاهزادگانی هستند که فرماندهی بر ایالات محل درج سنگ‌های نامبرده شده را بر عهده داشتند. در مورد محل قرارگیری کتیبه‌هایی که به محصولات کشاورزی پرداخته‌اند، در پی نتایجی که در پس جستجوها در این نوشتار حاصل گشت، بخش جنوبی جغرافیای کشور، اغلب استان فارس را شامل شدند. مورد مرتبط دیگر با مبحث کشاورزی در کتیبه‌های فرمان در مورد قنات‌ها است؛ مبحثی مهم اما اندک به نسبت دیگر مطالب مطروحه در کتیبه‌های فرامین و نیز به نسبت کتیبه‌های پر تعدادی که به عنوان شناسنامه بر نهرها، چاه‌ها، آسیاب‌ها و... نقر می‌شدند. نکته آخر در مورد این دست سنگ‌نوشته‌ها آن‌که محدود به ناحیه یزد بودند.

عمده‌ترین خوراکی که در سنگ‌نبشته‌های فرامین قاجاری از دوره فتح‌علی‌شاه تا مظفرالدین‌شاه از آن نام برده شده، نان است و در پیرو این محبت، یادکردی مؤکد از صنف خبازان و اعطای بخشش و یا تخفیف مالیات بیش از دیگر مشاغل؛ آن نیز بنابر اهمیتی که حکومت برای فراوانی، آزادی تولید توسط تمام اقشار و متعادل نگاه داشتن نرخ‌ها برای ثبات آرامش در جامعه قائل بود. فرمانروایان قاجار، به ویژه در دوره ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه، اولویت رونق نان و عدم تخلف در میان صنف نانوا را از مجرای معافی دانستند، ایضا ارزانی گوشت از بخشش مالیات بر صنف قصاب. آخرین نکته قابل تامل در مورد سنگ‌نبشته‌های مرتبط با مبحث نان و امر خبازی، تاریخ صدور فرمان‌های مذکور است که با سال‌های خشکسالی و مجاعه در ارتباط نیستند. حین رخداد بلایای طبیعی، جنگ و حوادثی از این قبیل، بخشش‌های متنوعی از سوی شاهان و دیگر فرمانروایان قاجار صادر می‌شدند، اما علت عدم نقر آن بر کتیبه، استدلال حکومت بر موقتی بودن بحران‌ها است که تا پای یک فرمان ابدی در سنگ را به میان نکشند، هر چند که رقم خسارت بالا و قابل توجه باشد.

موضوع تخفیف و معافی بر احشام در کتیبه‌های قاجار نیز تکرار شدند البته نه به میزان قابل توجه در دوره صفوی. کتیبه‌هایی محدود به جغرافیای یزد و لار که با زیر شاخه‌هایی چون موضوعات قصابی و دباغی به مناطق

کاشان، تهران و بعد طی فرمانی عمومی، برخلاف دیگر کتیبه‌ها که ناحیه‌ای خاص را در بر می‌گرفتند، در زمان مظفرالدین شاه در کنار معافی به خبازخانه به قصابخانه نیز اعطا و شامل کل کشور شد. معیشت رعایا قاجار همان قدر که به زراعت وابسته بود به گله‌داری نیز اما کتیبه‌ای با موضوع تخفیف مالیات بر مراعی و مواشی در این دوره در منطقه‌ای که اقتصادش بر مبنای گله‌داری باشد، همانند غرب کشور، یا جنوب در منطقه‌ای همچون کرمان موجود نیست. دباغی یکی از زیر مجموعه‌های مبحث مطروحه مراعی و مواشی در این مقاله، معافی آن منحصر به کاشان است و شاید انتظاری که از جانب بخشندگان این مالیات می‌رفت در نظرگیری مناطقی بود که بر پرورش احشام و محصولات جانبی آن می‌کوشیدند؛ محلی مانند همدان. برخلاف صنف دباغ؛ وقتی مبلغ طرح بر دوشاب نیریز لغو می‌شود، جغرافیای قرارگیری کتیبه دقیقاً برابر است با استعداد تولیدی منطقه که البته آن نیز محدود به نرخ‌گذاری عادلانه، و نه تخفیف و معافی است.

از دیگر اصناف محصولات جانبی دامی که در کتیبه مطرح شد اشاره‌ای کوتاه به تولیدکنندگان صابون است؛ و همچنین همزمان با اشتیاق حاصل شده از ورود محصولات نساجی و البسه خارجی، حکومت با منع بدعت، بخشش برخی از وجوهات دیوانی، و گاهی با معافی از تمام مالیات‌هایی که شامل صنعت نساجی می‌گردید، اهالی صنف مزبور را از هر قوم و ملتی تحت حمایت خود قرار داد.

منابع

- ابونصر هروی، قاسم بن یوسف (۱۳۴۶). *ارشاد الزراعه*. به اهتمام محمد مشیری. تهران: دانشگاه تهران.
- آدمیت، فریدون؛ ناطق، هما (۱۳۶۶). *افکار اجتماعی و سیاسی در آثار منتشر نشده دوران قاجار*. تهران: آگاه.
- اذکائی، پرویز [سپیتمان] (۱۳۹۷). «آریان‌پور و نظریه تاریخی» *ماتیکان تاریخی پنجاه گفتار درباره مسائل تاریخی*. تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- استاک، ادوارد (۱۳۹۹). *شش ماه در ایران: سفرنامه ادوارد استاک*. ترجمه شهلا طهماسبی. تهران: ققنوس.
- اسلام‌پناه، محمدحسین (۱۳۹۲). *کتیبه‌ها و سنگ‌نبشته‌های کرمان*. تهران: بنیاد موقوفات دکتر افشار.
- اعتمادالسلطنه (۱۳۰۶). *مآثر الآثار*. تهران: سنایی.
- اعتمادالسلطنه (۱۳۶۲). *مطلع الشمس*. با مقدمه و اهتمام محمد پیمان. تهران: پیشگام.
- اعتمادالسلطنه (۱۳۶۷). *تاریخ منتظم ناصری*. تصحیح محمد اسماعیل رضوانی. تهران: دنیای کتاب.
- افشار، ایرج (۱۳۷۴). *یادگارهای یزد: معرفی ابنیه تاریخی و آثار باستانی*. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- افشار، ایرج (۱۳۸۴). *سفرنامه‌چه (گلگشت در وطن)*. تهران: اختران.
- افضل‌الملک، غلامحسین (۱۳۶۱). *افضل‌التواریخ*. تصحیح منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان. تهران: نشر تاریخ ایران.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۷). *یادگار، به اهتمام عبدالکریم جربزه‌دار*. تهران: اساطیر.
- اقتداری، احمد (۱۳۷۵). *خوزستان و کهگیلویه و ممسنی*. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ایزدپناه، حمید (۱۳۷۶). *آثار باستانی و تاریخی لرستان*. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بامداد، مهدی (۱۳۷۱). *شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری*. تهران: کتابفروشی زوار.
- بیگدلی، علی؛ قریشی کرین، حسن؛ معینی رودبالی، رضا (۱۳۹۲). «الغای مالیات سرانه و صنفی در دوره رضاشاه و پیامدهای آن در ایالت فارس» *دو فصلنامه پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران*. سال ۱، شماره ۳، ص ۴۹-۶۴.
- پاتینجر، هنری (۱۳۸۴). *سفرنامه پاتینجر*. ترجمه شاپور گودرزی. تهران: کتابفروشی دهخدا.
- تحویلدار اصفهانی، حسین (۱۳۴۲). *جغرافیای اصفهان*. به کوشش منوچهر ستوده. تهران: دانشگاه تهران.
- تهرانی میرخانی، مصطفی (۱۳۸۵). *سفرنامه گوهر مقصود*. تصحیح زهرا میرخانی. تهران: میراث مکتوب.
- جامعی، بیوک (۱۳۷۲). *نگاهی به آثار و ابنیه تاریخی اردبیل*. تهران: علمی و فرهنگی.
- جنگ جهانی اول و دوم در ایران به روایت اسناد (۱۳۹۲). به کوشش الهام ملک‌زاده، زهرا حامدی و زهرا علیزاده بیرجندی. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- حدود العالم من المشرق الى المغرب (۱۳۶۱). تصحیح منوچهر ستوده. تهران: طهوری.
- حسینی فسایی، میرزا حسن (۱۳۸۲). *فارسنامه ناصری*. تصحیح منصور رستگار فسایی. تهران: امیرکبیر.

- دبیرسیاکی، محمد (۱۳۹۰). «راه دانش‌اندوزی و فرمان زبردست‌نوازی بر سنگ‌نبشته‌ها». مجموعه مقالات قزوین با نگاهی به بلدیة. به کوشش مهرزاد پرهیزکاری. تهران: روناس.
- راوندی، مرتضی (۱۳۸۲). *تاریخ اجتماعی ایران*. تهران: نگاه.
- رحمانیان، داریوش، میرکیایی، مهدی (۱۳۹۲). «تأثیر بلوهای نان بر روابط حکومت و مردم در عصر ناصری». *تحقیقات تاریخ اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*. سال ۳، شماره ۲، ص ۶۵-۹۷.
- روستایی، محسن (۱۳۸۷). «آخرین فرمان ناصرالدین‌شاه قاجار (در حذف مالیات صنف قصاب و خباز)». *ماهنامه کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، شماره ۱۲۱، ص ۱۰۲-۱۰۷.
- سپهر، عبدالحسین خان (۱۳۸۶). *مرآت‌الوقایع مظفری*. تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: میراث مکتوب.
- سپهر، محمدتقی لسان‌الملک (۱۳۷۷). *ناسخ‌التواریخ*. تهران: اساطیر.
- ستوده، منوچهر (۱۳۷۵). *از آستارا تا استارباد*. تهران: آگاه، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، انجمن آثار و مفاخر ملی.
- سعادت کازرونی، محمدحسین (۱۳۹۰). *تاریخ بوشهر*. تصحیح عبدالرسول خیراندیش، عمادالدین شیخ‌الحکمایی. تهران: میراث مکتوب.
- شاردن (۱۳۷۲). *سفرنامه شاردن*. ترجمه اقبال یغمایی. تهران: توس.
- شمس نیریزی، محمدجواد (۱۳۷۹). *تاریخ و فرهنگ نیریز*. نیریز: مجتمع فرهنگی - هنری کوثر و نور نیریز.
- شیخ‌الحکمایی، عمادالدین؛ حسنی، میرزامحمد (۱۴۰۱). «کتیبه‌های مسجد جامع داراب؛ تاریخ بنا و ابهام‌زدایی از کتیبه‌های نصب شده در آن» *زبان و کتیبه*. سال ۴، شماره ۵، ص ۱۳-۳۹.
- ضرابی، عبدالرحیم کلانتر [سهیل کاشانی] (۱۳۷۸). *تاریخ کاشان*. به کوشش ایرج افشار. تهران: امیرکبیر.
- طالب‌پور، فریده (۱۳۹۳). «نساجی در عصر قاجار: تولید و تجارت پارچه». *فصلنامه گنجینه اسناد*. سال ۲۲، دفتر ۲، ص ۶۸-۸۹.
- طرب نایینی، محمدجعفر بن محمد حسین (۱۳۵۳). *جامع جعفری*. تصحیح ایرج افشار. تهران: انجمن آثار ملی.
- عقیلی علوی شیرازی، محمدحسین (۱۳۷۱). *مخزن‌الادویه*. تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- عیسوی، چارلز (۱۳۶۲). *تاریخ اقتصادی ایران (عصر قاجار، ۱۲۱۵-۱۳۳۲ ه.ق)*. ترجمه یعقوب آژند. تهران: نشر گستره.
- فرهاد میرزا (۱۳۶۶). *سفرنامه فرهادمیرزا*. تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- قوچانی، عبدالله؛ رحیمی‌فر، مهناز (۱۳۸۳). *کتیبه‌های مسجد جامع شوشتر و امامزاده عبدالله*. تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه پژوهشکده زبان و گویش).
- کارنگ، عبدالعلی (۱۳۷۴). *آثار باستانی آذربایجان آثار و ابنیه تاریخی شهرستان تبریز*. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی: راستی نو.
- کرزن، جورج ناتانیل (۱۳۸۰). *ایران و قضیه ایران*. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی. تهران: علمی و فرهنگی.

- کمالی سروستانی، کوروش (۱۳۸۴). *دانشنامه آثار تاریخی فارس*. شیراز: دانشنامه فارس، تهران: سازمان میراث فرهنگی و گردشگری.
- کیهان، مسعود (۱۳۱۱). *جغرافیای مفصل ایران*. تهران: مطبعه مجلس.
- کیوانی، مهدی (۱۳۹۱). *پیشه‌وران و زندگی صنفی آنان در عهد صفوی جستارهایی در تاریخ اجتماعی- اقتصادی ایران*. ترجمه یزدان فرخی. تهران: امیرکبیر.
- گزارش‌های اوضاع سیاسی، اجتماعی ولایات عصر ناصری (۱۳۰۷هـ.ق) (۱۳۷۲). به کوشش محمدرضا عباسی. گلزاری، مسعود (۱۳۵۷). *کرمانشاهان- کردستان: شامل بناها و آثار تاریخی اسدآباد- کنگاور- صحنه*. تهران: انجمن آثار ملی.
- لمبتون، آ. ک. س (۱۳۶۲). *مالک و زارع در ایران*. ترجمه منوچهر امیری. تهران: علمی و فرهنگی.
- لمبتون، آ. ک. س (۱۳۷۵). *ایران عصر قاجار*. ترجمه سیمین فصیحی. تهران: گوتنبرگ.
- لیمبرت، جان (۱۳۸۶). *تاریخ شیراز در عصر حافظ شکوه و جلال یک شهر ایرانی در سده‌های میانه*. ترجمه محمداسماعیل فلزی. تهران: زوار.
- محبوبی اردکانی (۱۳۷۴). *چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین‌شاه (تعلیقات بر المآثر الآثار در احوال رجال دوره و دربار ناصری)*. تصحیح ایرج افشار. تهران: اساطیر.
- محدث، میرهاشم (۱۳۹۱). *رسائل اعتمادالسلطنه: شامل بیست و چهار رساله [کتاب]*. از اعتمادالسلطنه. تهران: اطلاعات.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۸۴). *شرح زندگانی من*. تهران: زوار.
- معطوفی، اسدالله (۱۳۸۷). *سنگ‌مزارها و کتیبه‌های تاریخی گرگان و استرآباد: (نگاهی به معماری آرامگاهی و شیوه‌های تدفین در ایران و گرگان)*. تهران: حروفیه.
- ملکم، جان (۱۳۸۰). *تاریخ کامل ایران*. ترجمه میرزا اسماعیل حیرت. تهران: افسون.
- موحد، محمدعلی (۱۳۵۷). *نفت ما و مسائل حقوقی آن*. تهران: خوارزمی.
- مورخ لاری، سید علاءالدین (۱۳۷۱). *تاریخ لارستان*. تصحیح محمدباقر وثوقی. شیراز: راهگشا.
- میرزا ابراهیم (۲۵۳۵). *سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان و ...*. تصحیح مسعود گلزاری. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- میرزا قاجار، رضاقلی (۱۳۷۳). *سفرنامه رضاقلی میرزا نایب‌الایاله*. به کوشش حسین بن عبدالله سرابی. تصحیح اصغر فرمانفرمایی قاجار. تهران: اساطیر.
- ناظم‌الاسلام کرمانی، محمد بن علی (۱۳۸۴). *تاریخ بیداری ایرانیان*. تهران: امیرکبیر.
- نراقی، حسن (۱۳۸۲). *آثار تاریخی شهرستان‌های کاشان و نطنز*. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- نظام‌السلطنه مافی، حسین‌قلی خان (۱۳۶۲). *خاطرات و اسناد حسین‌قلی خان نظام‌السلطنه مافی*. تصحیح معصومه مافی، منصوره اتحادیه، سیروس سعدونیان و حمید رام پیشه. تهران: نشر تاریخ ایران.

فصلنامه علمی تحقیقات تاریخ ایران دوره اسلامی - سال دوم، شماره دوم (پیاپی ۴)، تابستان ۱۴۰۴ □ ۸۳

هنرفر، لطف‌الله (۱۳۴۴). گنجینه آثار تاریخی اصفهان: آثار باستانی و الواح و کتیبه‌های تاریخی در استان اصفهان. اصفهان: کتابفروشی ثقفی.

وزیری کرمانی، احمدعلی (۱۳۵۲). تاریخ کرمان (سالاریه). تصحیح محمدابراهیم باستانی پاریزی. تهران: ابن سینا.

وقایع اتفاقیه (۱۳۸۳). تصحیح سعیدی سیرجانی. تهران: آسیم.

Researches on the History of Iran during the Islamic Period



Scientific Quarterly Vol 2 Issue 2(4) Summer 2025

An examination of tax exemptions and reduction on foodstuffs and associated items in Qajar era edict inscriptions

Bahar Movassagh¹ , Ghobad Mansoorbakht² 

Received: 22.07.2025

Accepted: 27.08.2025

Introduction

Decree inscriptions constitute a distinct category of epigraphs produced by most dynasties of the Islamic period in Iran—except during the earliest centuries—and were engraved in the congregational mosques of major cities, sacred sites, and occasionally in marketplaces, alongside oral proclamation, to convey the sovereign's orders to the populace. Inscription on stone was reserved for decrees of a perpetual and enduring nature; in cases of temporary exemptions or short-term reductions with a defined time limit, alternative methods of communication were employed. The intended audience of these stone inscriptions ranged from the subjects of the entire realm to the inhabitants of a specific locality, and the duration of enforcement, as stated in the texts, was perpetual. The significance of these decrees lies in their influence, enduring authority and continued benefit to the people over centuries. Preservation of such orders—whether on paper or on stone—provided subjects with a safeguard against the reimposition of remitted taxes. The central questions addressed in this study concern the actual temporal scope and enforceability of such decrees. In other words, based on an analysis of some inscriptions issued by Safavid kings, who produced more decree inscriptions than any other dynasty, it explores the public credibility of exemption documents and how far the Qajar administration honored decrees from the Safavid era. The main objective is to examine the status and validity of tax-exemption decrees and to explore the reasons for their continued importance despite dynastic change. The working hypothesis emphasizes both the value of these decrees and the public's awareness of their content and theme.

¹. PhD student of post-Islamic history, Faculty of Humanities, Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran, Iran.

². Associate Professor, Department of History, Faculty of Humanities, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. (Corresponding Author) Email: G-Mansourbakht@sbu.ac.ir

Methodology

This research adopts a historical-comparative method with a qualitative approach, culminating in the analysis of the collected data. Information was gathered through library-based research, consulting archival documents, books, articles, and other printed sources. Data analysis was conducted qualitatively, grounded in reason, logic, and argumentation.

Findings and Conclusion

The study finds that the tradition of granting tax reductions or exemptions—particularly on staple food items—originating in earlier dynasties and centuries, is carried forward into Qajar-era stone inscriptions. The decrees contain clear and direct provisions, and sometimes address this matter incidentally while prohibiting or mandating other issues. They encompass topics such as granting exemptions, providing reductions, specifying fixed tax amounts and prohibiting levies and collection of additional taxes. A notable feature is that, although the decrees concern rural populations, the inscriptions are found in urban mosques or marketplaces. They are characterized by the use of agricultural terminology, often rooted in local dialects. These terms are sometimes unique to a specific province and absent elsewhere. This is solely due to local linguistic variation, and because such terms are not recorded in historical chronicles, their meanings can often only be recovered through comparison with similar documents.

These decrees address local matters and are therefore not general orders for the entire country. Moreover, their issuers are often princes governing the provinces where the inscriptions are located. Concerning the locations of inscriptions pertaining to agricultural products, the findings of this study reveal that they are predominantly concentrated in the southern regions of Iran, primarily within Fars Province. Another agricultural topic appearing in decree inscriptions concerns qanats—an important but relatively rare subject compared to other matters addressed in such decree inscriptions, and less common than the numerous inscriptions serving as identification markers for canals, wells, mills, and similar structures. These qanat-related inscriptions are confined to the Yazd region.

The most frequently mentioned food item in Qajar decree inscriptions—from the reign of Fath-Ali Shah to Mozaffar al-Din Shah—is bread. This is accompanied by repeated references to the bakers' guild and the granting of tax exemptions or reductions to them more than to other professions, reflecting the government's concern for abundance, unrestricted production by all social classes, and stable prices to maintain social calm. Qajar rulers, particularly Naser al-Din Shah and Mozaffar al-Din Shah, prioritize the prosperity of bread production and the prevention of misconduct among bakers through exemptions, and similarly promote affordable meat by granting tax remissions to butchers. Significantly, the dates of bread-related decrees do not coincide with years of drought or famine. During natural disasters, wars, and similar crises, Qajar rulers issued various remissions, but refrained from engraving them in stone, reasoning that such crises were temporary and did not warrant a perpetual decree, regardless of the magnitude of the losses.

Tax remissions on livestock also appear in Qajar inscriptions, though less frequently than in the Safavid period. These are limited to the regions of Yazd and Lar, with subtopics such as butchery and tanning extending to Kashan, Tehran, and—through a rare nationwide decree under Mozaffar al-Din Shah—covering both bakeries and butcheries. While Qajar subjects livelihood depend equally on agriculture and pastoralism, no inscriptions granting tax relief

on pastures and livestock are found in regions whose economies are based on herding, such as western Iran or southern areas like Kerman. Tanning, as a subcategory of livestock-related industries, is exempted only in Kashan, though one might expect such exemptions in regions like Hamadan, where animal husbandry and related products were significant. In contrast, when the tax on grape molasses in Neyriz is abolished, the location of the inscription directly corresponds to the region's production capacity—though this measure concerns fair pricing rather than exemption.

Among the other guilds producing animal by-products mentioned in the inscriptions, there is a brief reference to soap producers. Furthermore, as imported textiles and clothing grew in popularity, the government sought to protect the members of this guild—comprising individuals from diverse ethnic and national backgrounds—by prohibiting unlawful innovations, remitting some treasury revenues, and occasionally granting full tax exemptions to the textile industry.



همگرایی تمدنی، واگرایی سیاسی: تحلیل تأثیر عوامل فرهنگی، زبانی و مذهبی بر روابط ایران و افغانستان در چارچوب نظریه اشاعه و قدرت نرم^۱

سمانه سعیدی^۲، مجیدرضا رجبی^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۰۶

چکیده

این پژوهش با هدف بررسی تأثیر عوامل فرهنگی، زبانی و مذهبی بر روابط ایران و افغانستان، به واکاوی پیوندهای تاریخی و چالش‌های معاصر میان دو کشور می‌پردازد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که علی‌رغم اشتراکات عمیق تمدنی، مانند پیشینه مشترک در دوران خراسان بزرگ و تأثیرپذیری از جاده ابریشم، و همچنین هم‌زبانی و هم‌مذهبی، روابط دو کشور همواره تحت تأثیر عوامل متعددی قرار داشته است. در بعد تاریخی، اشتراکاتی مانند تقویم هجری شمسی و زبان فارسی دری، پایه‌های محکمی برای ارتباطات فرهنگی و اجتماعی فراهم کرده است. با این حال، اختلافات قومی و قبیله‌ای در افغانستان، به‌ویژه در دوران پس از جنگ سرد، و رقابت‌های قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای مانند ایالات متحده آمریکا، عربستان سعودی، پاکستان و روسیه، زمینه‌ساز بروز چالش‌های جدیدی شده است. این مقاله به تفصیل به بررسی سیاست‌های این بازیگران خارجی، از جمله حمایت آمریکا و عربستان از گروه‌هایی مانند طالبان به منظور مهار نفوذ ایران، و همچنین نقش پاکستان در سازماندهی گروه‌های افراطی و رقابت با ایران در زمینه‌های ترانزیتی می‌پردازد. علاوه بر این، چالش‌های معاصر مانند قاچاق مواد مخدر، بحران مهاجرت و پناهندگی، و رقابت بر سر منابع آبی مشترک، به عنوان عواملی که روابط دو کشور را پیچیده‌تر کرده‌اند، مورد تحلیل قرار می‌گیرد. یافته‌های پژوهش حاکی از این است که با وجود پیوندهای تاریخی و فرهنگی قوی، روابط ایران و افغانستان در مقاطع مختلف تاریخ با چالش‌هایی جدی روبه‌رو بوده که ریشه در اختلافات داخلی و مداخلات خارجی داشته است. این عوامل موجب شده‌اند که نزدیکی‌های فرهنگی و اجتماعی همواره نتوانند به یک ثبات سیاسی پایدار منجر شوند.

واژه‌های کلیدی: ایران و افغانستان، روابط دوجانبه، عوامل فرهنگی، عوامل زبانی (فارسی دری)، قاچاق مواد مخدر، مهاجرت، بحران آب، قومیت و قبیله‌گرایی، طالبان، خراسان بزرگ، جاده ابریشم.

^۱. سعیدی، سمانه؛ رجبی، مجیدرضا (۱۴۰۴). همگرایی تمدنی، واگرایی سیاسی: تحلیل تأثیر عوامل فرهنگی، زبانی و مذهبی بر روابط ایران و افغانستان در چارچوب نظریه اشاعه و قدرت نرم، فصلنامه تحقیقات تاریخ ایران دوره اسلامی، سال دوم، شماره دوم، تهران: ص ۸۷-۱۱۱.
^۲. دانشجوی دکترای تخصصی رشته تاریخ اسلام، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
^۳. استادیار گروه تاریخ، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول) پست الکترونیک: mr.rajabi@iauctb.ir

مقدمه

روابط ایران و افغانستان به دلیل اشتراکات عمیق فرهنگی، زبانی و مذهبی، همواره از پیچیدگی‌های خاصی برخوردار بوده است. این دو کشور که روزگاری در قالب یک حوزه تمدنی واحد به نام «خراسان بزرگ» تعریف می‌شدند، دارای یک میراث تاریخی، ادبی و فرهنگی مشترک هستند که ریشه در قرون متمادی دارد. زبان فارسی دری به عنوان زبان رسمی هر دو کشور، مهم‌ترین ابزار ارتباطی و پیونددهنده مردمان این دو سرزمین بوده و ادبیات غنی فارسی، هویت فرهنگی مشترکی را شکل داده است. از نظر مذهبی نیز، با وجود تفاوت‌های فرقه‌ای، اسلام به عنوان دین غالب، عامل پیونددهنده دیگری به شمار می‌رود. این پیوندهای عمیق، مبنای اصلی تحلیل روابط دو کشور در طول تاریخ بوده است.

با این حال، در دوران معاصر، این روابط با چالش‌های جدی و متعددی روبه‌رو شده است. ظهور دولت‌های ملی با مرزهای جغرافیایی مشخص، رقابت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، و ظهور بازیگران خارجی با منافع متضاد، ماهیت روابط را از یک هم‌گرایی فرهنگی به یک رقابت ژئوپلیتیکی تغییر داده است. مسائلی همچون بحران‌های سیاسی و امنیتی در افغانستان، قاچاق مواد مخدر، مسئله مهاجران و پناهندگان، و مدیریت منابع آبی مشترک، به عنوان چالش‌های معاصر، روابط دوجانبه را تحت فشار قرار داده‌اند. در این میان، مداخلات قدرت‌های خارجی نظیر ایالات متحده آمریکا، پاکستان و عربستان سعودی، با هدف مهار نفوذ یکدیگر و پیشبرد منافع خاص خود، بر پیچیدگی‌های این روابط افزوده است. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و اسنادی، به این پرسش می‌پردازد که چرا با وجود اشتراکات عمیق فرهنگی، زبانی و مذهبی (مانند تاریخ مشترک خراسان، زبان فارسی و اسلام)، روابط ایران و افغانستان همواره با ناپایداری و چالش مواجه بوده است. فرضیه اصلی در این پژوهش این است که اشتراکات فرهنگی، زبانی و مذهبی به تنهایی برای تضمین روابط پایدار و ثبات بین ایران و افغانستان کافی نیستند. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که عوامل تفرقه‌انگیز داخلی (مانند اختلافات قومی در افغانستان) و به ویژه مداخلات خارجی قدرت‌هایی مانند آمریکا، پاکستان و عربستان سعودی برای مهار نفوذ ایران، همراه با چالش‌های معاصر چون قاچاق مواد مخدر، بحران مهاجرت و رقابت بر سر آب، مانع اصلی در تبدیل این پیوندهای فرهنگی به ثبات سیاسی پایدار بوده‌اند.

پیشینه و مبانی نظری

روابط ایران و افغانستان، به‌ویژه در ابعاد فرهنگی و اجتماعی، موضوع پژوهش‌های متعددی بوده که هر یک از منظر خاصی به بررسی این پدیده پرداخته‌اند. با وجود اشتراکات عمیق تاریخی، زبانی، دینی و فرهنگی، این روابط همواره با چالش‌ها و موانعی مواجه بوده است.

موسوی و همکاران (۱۳۹۴) در مقاله‌ای با عنوان «موانع همگرایی اجتماعی - فرهنگی ایران و افغانستان در دوران پهلوی» با رویکردی تاریخی - تحلیلی، به عوامل واگرایی در روابط دو کشور می‌پردازند. این پژوهش نشان می‌دهد که دخالت قدرت‌های خارجی و تلاش برخی کنشگران افغان برای ایجاد هویتی جدید با تأکید بر پشتون‌گرایی و ترویج زبان پشتو، موانعی جدی در مسیر همگرایی ایجاد کرده است. نویسندگان با استناد به اسناد وزارت امور خارجه ایران و منابع افغان، تأکید دارند که این اقدامات به روابط اجتماعی و فرهنگی دو کشور در دوران پهلوی آسیب‌های جدی وارد کرده است.

در مقابل، غوری در پژوهش «بررسی و تحلیل مشترکات فرهنگی ایران و افغانستان»، با روشی توصیفی - تحلیلی و رویکرد تاریخی، بر وجوه اشتراک دو ملت تأکید می‌کند. وی بیان می‌دارد که با وجود مداخلات و تحریکات استعمارگران، مردم ایران و افغانستان با اتکا به ریشه‌های عمیق تاریخی و فرهنگی خود، توانسته‌اند روابط حسن همجواری را حفظ کنند. این پژوهش معتقد است که اشتراکات فرهنگی می‌تواند زمینه‌ساز گسترش روابط در سایر حوزه‌ها و حفظ ثبات در روابط دوجانبه باشد.

نعمتی و ادوای (۱۳۹۸) در مقاله «روابط فرهنگی ایران و افغانستان در دوره پهلوی دوم (۱۳۲۰-۱۳۵۷ ش.)»، این فرضیه را بررسی می‌کنند که چرا روابط فرهنگی دو کشور در این دوره، با وجود نوسانات سیاسی، گسترده و پایدار بوده است. آن‌ها نتیجه می‌گیرند که علاقه و تمایل مردم و نخبگان به گسترش روابط فرهنگی، باعث شده تا فرهنگ به عنوان مبنا و حتی جایگزین روابط سیاسی عمل کند. این پژوهش نشان می‌دهد که تلاش قدرت‌های جهانی برای جلوگیری از نفوذ فرهنگی ایران از طریق رسمی کردن زبان پشتو، نتوانسته مانع از حفظ و اشاعه زبان فارسی در افغانستان شود.

این مقاله با رویکردی متفاوت به تأثیر عوامل فرهنگی و چالش‌های سیاسی بر این روابط می‌پردازد. این پژوهش نشان می‌دهد که با وجود اشتراکات تمدنی عمیق مانند زبان فارسی دری و مذهب مشترک، روابط دو کشور همواره تحت تأثیر اختلافات داخلی و مداخلات خارجی قرار داشته است. این تحقیق، به نقش رقابت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، و همچنین چالش‌هایی مانند قاچاق مواد مخدر، بحران مهاجرت و رقابت بر سر منابع آبی اشاره می‌کند. نتیجه این پژوهش آن است که پیوندهای تاریخی و فرهنگی قوی، به دلیل وجود این چالش‌ها، همواره نتوانسته‌اند به ثبات سیاسی پایدار منجر شوند.

هدف پژوهش

این مقاله با هدف تحلیل جامع و چندوجهی تأثیر عوامل فرهنگی، زبانی و مذهبی بر روابط ایران و افغانستان در بستر پیوندهای تاریخی و چالش‌های معاصر تدوین شده است. پژوهش حاضر تلاش می‌کند با رویکردی آکادمیک و تحلیلی، نشان دهد که چگونه اشتراکات تاریخی و فرهنگی می‌توانند به عنوان سرمایه‌ای برای بهبود روابط عمل کنند و در عین حال، چگونه عوامل سیاسی و اقتصادی ناشی از رقابت‌های منطقه‌ای، این روابط را به سمت تنش و

بی‌ثباتی سوق داده‌اند. در این راستا، با بررسی تحولات تاریخی و تحلیل دقیق چالش‌های معاصر، سعی بر آن است تا تصویری شفاف از دینامیک‌های پیچیده روابط بین این دو کشور همسایه ارائه شود. این تحقیق، پیوندها و چالش‌های موجود را در دو بخش اصلی بررسی می‌کند. روابط تاریخی و فرهنگی میان ایران و افغانستان ریشه در یک بستر تمدنی مشترک دارد. این دو سرزمین، که بخش‌های جدایی‌ناپذیر فلات ایران بزرگ بوده‌اند، از دیرباز در حوزه‌های مختلفی چون زبان، دین، آداب و رسوم، هنر و ادبیات پیوندهای عمیقی داشته‌اند. مرزبندی‌های سیاسی کنونی، که حاصل تحولات تاریخی معاصر است، نتوانسته است این اشتراکات فرهنگی را از بین ببرد.

۱- پیوندهای زبانی: فارسی، میراث مشترک

زبان فارسی، که در افغانستان با نام فارسی دری شناخته می‌شود، مهم‌ترین و قوی‌ترین پیوند میان مردم دو کشور است. این زبان، به‌عنوان زبان رسمی در هر دو کشور، حامل میراثی غنی از ادبیات، شعر و موسیقی مشترک است. این میراث ادبی مشترک، از اشعار حماسی و اساطیری شاهنامه فردوسی تا غزلیات عرفانی مولوی و حافظ، گواه بر یک تاریخ فکری و فرهنگی یگانه است. تنوع لهجه‌ها در افغانستان، مانند لهجه کابلی، هراتی و قندهاری، نشان‌دهنده گستردگی و غنای این زبان است. لهجه هراتی به دلیل نزدیکی به زبان فارسی در استان‌های شرقی ایران به‌ویژه خراسان، پیوند عمیقی با آن دارد همچنین، لهجه بدخشی به دلیل نزدیکی جغرافیایی، شباهت‌هایی با زبان مردم تاجیکستان دارد. (مایل هروی، ۱۳۷۱: ۱۱۴-۱۱۵) با این حال، تحولات سیاسی و جنگ‌های چندین‌دهه‌ای در افغانستان چالش‌هایی را برای زبان فارسی ایجاد کرده است. مورگنستیئر^۱ (۱۹۶۷) به برخی از این آسیب‌ها اشاره می‌کند که شامل ضعف در سطح دستوری، ورود بی‌رویه واژگان بیگانه و جایگزینی زبان انگلیسی در بخش‌های اداری و آموزشی است. این پدیده، که ناشی از جنگ و حضور نیروهای خارجی است، به تدریج بر سلامت و اصالت زبان فارسی در این کشور تأثیر گذاشته است.

بر اساس قانون اساسی سال ۲۰۰۴ افغانستان، زبان‌های پشتو و فارسی دری به‌عنوان زبان‌های رسمی شناخته شده‌اند. زبان دری در مناطق مرکزی، شمالی و غربی کشور و همچنین در تمام شهرهای بزرگ مورد استفاده قرار می‌گیرد، در حالی که زبان پشتو بیشتر در مناطق شرقی و جنوبی رواج دارد (قانون اساسی افغانستان، ماده شانزده). خط رسمی هر دو کشور نیز فارسی است، هرچند تفاوت‌های جزئی در دستور خط وجود دارد (مایل هروی، ۱۳۷۱: ۱۱۴-۱۱۵).

^۱. MORGENSTIENNE, G (1967). The LANGUAGE of Afghanistan

۲- پیوندهای مذهبی و تحولات تاریخی ادیان

با وجود تفاوت‌هایی در توزیع مذهبی، اکثریت جمعیت هر دو کشور مسلمان هستند و حضور مذاهب شیعه و سنی در هر دو جامعه، پیوندهای عمیقی ایجاد کرده است. در طول تاریخ، ادیان کهن و باستان در فلات ایران و افغانستان، مانند مهرپرستی (میترائیسم)، زرتشتی و بودایی، مشترکات بسیاری داشته‌اند. این اشتراکات نشان‌دهنده یک بستر فرهنگی واحد در دوران پیش از اسلام است. برای مثال، آیین زرتشتی که برخی آن را برخاسته از شرق ایران می‌دانند، در ابتدا در سرزمین‌هایی همچون بلخ گسترش یافت و سپس به مناطق غربی نفوذ کرد (حکمت، ۱۳۴۵: ص ۱۴۷-۱۵۸ و ۱۶۶؛ نفیسی، ۱۳۴۳: ۷ و ۹۰؛ محتارف، ۱۳۸۱: هفت پیشگفتار).

ورود اسلام به این منطقه، که پس از شکست ساسانیان در قرن اول هجری قمری آغاز شد، تحولات بنیادینی را در پی داشت. گسترش اسلام در خراسان، که شامل بخش‌هایی از افغانستان کنونی است، به تدریج صورت گرفت و در دوران غزنویان به اوج خود رسید. با این حال، برخی از ادیان باستانی مانند بودایی تا قرن‌ها پس از ورود اسلام در شرق افغانستان به حیات خود ادامه دادند، تا اینکه در دوران صفاریان و غزنویان به تدریج از میان رفتند (علی‌آبادی، ۱۳۹۵: ۴۷۴).

۳- پیوندهای فرهنگی و آداب و رسوم مشترک

ایران و افغانستان در طول تاریخ، با وجود مرزبندی‌های سیاسی، همواره یک حوزه فرهنگی مشترک را تشکیل داده‌اند. این اشتراک فرهنگی به‌ویژه در آداب و رسوم و جشن‌های باستانی مانند نوروز و یلدا به‌وضوح دیده می‌شود. جشن نوروز در هر دو کشور به‌عنوان آغاز سال نو و فصل بهار گرامی داشته می‌شود. در افغانستان، این جشن با آداب و رسوم خاصی همچون «جشن گل سرخ» در مزار شریف و «جشن دهقان» برگزار می‌شود که نشان‌دهنده اهمیت کشاورزی در فرهنگ این سرزمین است. همچنین، مراسم «هفت میوه» که شبیه به سفره هفت سین در ایران است، در این ایام برگزار می‌شود که در آن از میوه‌های خشک استفاده می‌شود (علی‌آبادی، ۱۳۹۵: ۶۷۷). این اشتراکات در برگزاری جشن‌های ملی، نمادی از یک هویت فرهنگی مشترک است که فراتر از مرزهای سیاسی است. لباس‌های سنتی در مناطق مختلف افغانستان نیز بازتابی از هویت فرهنگی غنی و متنوع این کشور است و مردم آن به پوشیدن لباس‌های محلی خود افتخار می‌کنند. در حوزه موسیقی نیز، متن ترانه‌ها اغلب به زبان‌های فارسی و پشتو است و سبک‌های متنوعی از موسیقی خراسانی گرفته تا موسیقی هندی و غربی در آن رواج دارد (علی‌آبادی، ۱۳۹۵: ۶۷۸). این پیوندهای عمیق تاریخی و فرهنگی نشان می‌دهد که ایران و افغانستان به‌عنوان دو ملت هم‌تبار، دارای یک میراث مشترک و غنی هستند که حفظ و تقویت آن می‌تواند به نزدیکی و توسعه روابط دو کشور کمک شایانی کند.

چالش‌های معاصر و عوامل تأثیرگذار بر روابط ایران و افغانستان

روابط دیرینه و هم‌بستگی فرهنگی میان ایران و افغانستان در دوران معاصر تحت تأثیر عوامل متعددی قرار گرفته است. این عوامل شامل چالش‌های سیاسی، اقتصادی، امنیتی و اجتماعی هستند که به‌ویژه پس از تحولات یک دهه اخیر در افغانستان شدت یافته‌اند.

۱- چالش‌های سیاسی و امنیتی

تحولات سیاسی و امنیتی افغانستان، به‌ویژه در دوران پس از حضور نیروهای نظامی خارجی، پیامدهای راهبردی و امنیتی برای جمهوری اسلامی ایران داشته است (رفیع، ۱۳۹۳: ۱۲۴۲). این تحولات، ضمن ایجاد فرصت‌هایی محدود، تهدیدات قابل توجهی را نیز به دنبال داشته است.

• فقدان استراتژی منظم اقتصادی و پیامدهای آن: یکی از اصلی‌ترین مشکلات افغانستان، ضعف شدید اقتصادی است که ریشه در جنگ‌های طولانی‌مدت و عدم وجود یک استراتژی منسجم برای بهره‌مندی از کمک‌های بین‌المللی دارد. این فقدان ثبات اقتصادی، موجب افزایش ناامنی و نارضایتی مردم شده است. ضعف اقتصادی نه تنها قدرت نظامی دولت را کاهش می‌دهد، بلکه با کاهش توانایی دولت در تأمین نیازهای اولیه مردم، مشروعیت سیاسی آن را نیز تضعیف می‌کند (همان).

• گرایش‌های قومی و گسست‌های هویتی: افغانستان از تنوع قومی گسترده‌ای برخوردار است که در بسیاری موارد به جای هم‌بستگی ملی، به ایجاد شکاف‌های هویتی و قومی منجر شده است. نظریه‌پردازان امنیت ملی معتقدند که در کشورهای با دولت‌های ضعیف، ناسیونالیسم قومی می‌تواند به تهدیدی جدی تبدیل شود که مانع از ایفای نقش مؤثر دولت به‌عنوان یک واحد ملی می‌شود. وجود چهار قومیت اصلی (پشتون،^۱ تاجیک، هزاره و ازبک) با آرزوهای تاریخی متفاوت، امنیت داخلی را پیچیده کرده و ریشه‌های ناامنی را در بنیادهای داخلی قرار داده است. (رشید، ۱۳۷۹: ۴۵؛ امیر شاه کرمی، ۱۳۸۳: ۹۶-۱۰۴).

• فساد اداری و ناکارآمدی نهادهای مدنی: فساد گسترده اداری در افغانستان، سلامت نظام اداری را به خطر انداخته و به بی‌اعتمادی مردم به دولت منجر شده است. این پدیده، هرچند که به‌صورت مستقیم موجب ناامنی نمی‌شود، اما با ایجاد نارضایتی و بی‌ثباتی، زمینه‌ساز اعتراضات و اختلال در نظم عمومی می‌گردد (سانچارکی، ۱۳۹۹: ۱۰۸-۱۰۹). همچنین، نهادهای مدنی کارآمد در این کشور به دلیل سیطره نگرش‌های قومی و تفکرات پیشامدرن، نتوانسته‌اند به بلوغ لازم دست یابند و در مواردی خود به عاملی برای گسترش اختلافات تبدیل شده‌اند.

^۱. درباره نسب و شجره پشتون‌ها اختلاف نظر وجود دارد برخی آنان را از نسل اقباط مصری برخی از اولاد «ضحاک» و عده‌ای از اسباط بنی‌اسرائیل و از فرزندان بخت‌النصر دانسته‌اند (افغانی، ۱۳۱۸: ۲۱). بنابر این درباره نژاد و شجره‌نامه پشتون‌ها نظرات متعددی ارائه شده است برخی بیشتر به افسانه‌های تاریخی همانند است (افشار یزدی، ۱۳۵۹: ۷۲).

۲- پیامدهای امنیتی حضور نیروهای خارجی

حضور نظامی آمریکا و ناتو در افغانستان پس از سال ۲۰۰۱، یک تهدید امنیتی برای جمهوری اسلامی ایران تلقی شد. این حضور نظامی در مرزهای شرقی ایران، امکان محاصره جغرافیایی، اعمال فشار سیاسی و نفوذ اطلاعاتی را افزایش داد.

- محاصره جغرافیایی و تهدید نظامی: با استقرار پایگاه‌های نظامی آمریکا در افغانستان، به‌ویژه پایگاه شیندند در نزدیکی مرزهای ایران، یک تهدید نظامی بالقوه علیه امنیت ملی ایران شکل گرفت. این حضور نظامی به‌عنوان ابزاری برای فشار بر ایران و جلوگیری از نفوذ منطقه‌ای آن در نظر گرفته شده است (حسینی، ۱۳۷۷: ۹۸۴).
- آمریکا با استفاده از این پایگاه‌ها تلاش کرد تا ایران را از مسیر انتقال انرژی آسیای مرکزی حذف کرده و از بهبود مناسبات آن با کشورهای منطقه جلوگیری کند.
- نفوذ رژیم صهیونیستی: یکی دیگر از نگرانی‌های امنیتی ایران، امکان حضور و نفوذ رژیم صهیونیستی در افغانستان تحت پوشش حضور نیروهای آمریکایی است. تجربه نشان داده که حضور آمریکا در مناطق پیرامونی ایران، زمینه‌ساز نفوذ اسرائیل در آن مناطق بوده است (حاجی یوسفی، ۱۳۸۳: ۳۳۷). این نفوذ می‌تواند امنیت ملی ایران را از طریق فعالیت‌های اطلاعاتی و تلاش برای بی‌ثبات‌سازی منطقه به خطر اندازد.
- گسترش گروه‌های تروریستی: حضور گروه‌های تروریستی مانند طالبان و القاعده در مرزهای شرقی ایران، یک تهدید دائمی برای امنیت مرزی کشور محسوب می‌شود. برخی تحلیل‌ها معتقدند که با خروج نیروهای خارجی، این گروه‌ها می‌توانند به مرزهای ایران فشار وارد کرده و امنیت ملی را با چالش روبه‌رو سازند (ملازهی، ۱۳۸۵: ۱۳۷).

۳- چالش‌های اجتماعی و زیرساختی

افغانستان با مشکلات اجتماعی و زیرساختی جدی مواجه است که به روابط فرهنگی و مردمی با ایران نیز تأثیر می‌گذارد.

- نظام قبیله‌ای و پیامدهای آن: ساختار اجتماعی افغانستان همچنان تحت تأثیر نظام‌های قبیله‌ای و فئودالی قرار دارد. این نظام‌ها، که با روحیه‌های استقلال‌طلبی و تعصب‌های شدید همراه هستند، مانع از شکل‌گیری یک دولت ملی قوی و کارآمد شده‌اند (بینش، ۱۳۸۸: ۳۰). این ساختار اجتماعی، موجب مهاجرت و بی‌ثباتی می‌شود.
- بحران‌های بهداشتی و آموزشی: جنگ‌های طولانی‌مدت به زیرساخت‌های بهداشتی و آموزشی افغانستان آسیب جدی وارد کرده است. کمبود بیمارستان، پزشک، و امکانات درمانی موجب افزایش مرگ‌ومیر کودکان

و شیوع بیماری‌ها شده است. همچنین، کمبود دانشگاه و مراکز آموزشی، مانع از توسعه نیروی انسانی متخصص و در نتیجه بهبود وضعیت اقتصادی و اجتماعی می‌شود.

- مهاجرت و پناهندگی: جنگ، بیکاری و فقر، موجب مهاجرت گسترده مردم افغانستان به کشورهای همسایه، به‌ویژه ایران، شده است. (ر.ک: هاشمی مقدم، ۱۴۰۰: ۱۲). این بحران مهاجرت، هرچند که پیوندهای فرهنگی و اجتماعی را تقویت می‌کند، اما به دلیل فشار بر منابع و زیرساخت‌های کشور میزبان، چالش‌های اقتصادی و اجتماعی جدیدی را به وجود می‌آورد.

- معضل مواد مخدر: افغانستان به دلیل تولید گسترده تریاک، به بزرگترین تولیدکننده مواد مخدر در جهان تبدیل شده است. این پدیده، نه تنها یک مشکل داخلی برای افغانستان است، بلکه با گسترش قاچاق مواد مخدر، امنیت ملی و سلامت اجتماعی ایران را نیز به شدت تهدید می‌کند (حق‌پناه، ۱۳۷۷: ۱۵).

در مجموع، چالش‌های معاصر در افغانستان، یک محیط پیچیده و ناپایدار را در منطقه ایجاد کرده‌اند که بر روابط ایران و افغانستان تأثیرات عمیقی گذاشته است. حل این مشکلات نیازمند همکاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی است تا از تبدیل تهدیدات بالقوه به بحران‌های جدی جلوگیری شود.

پیامدهای امنیتی و سیاسی حضور گروه‌های تندرو در روابط ایران و افغانستان

تحولات سیاسی و امنیتی در افغانستان، به‌ویژه پس از حمله آمریکا در سال ۲۰۰۱، پیامدهای عمیقی بر روابط با جمهوری اسلامی ایران داشته است. یکی از مهم‌ترین چالش‌ها، ورود و استقرار اعضای گروه‌های تندرو مانند القاعده و طالبان به مرزهای ایران است که امنیت ملی و ثبات منطقه‌ای را با تهدیدهای جدی مواجه کرده است.

مهاجرت اعضای القاعده به ایران و پیامدهای آن

پس از سقوط طالبان در افغانستان، اعضای القاعده به دلیل فقدان امنیت در پاکستان، ایران را به‌عنوان پناهگاهی امن‌تر در نظر گرفتند. چرخش سیاسی دولت وقت پاکستان به رهبری ژنرال پرویز مشرف و همکاری با آمریکا، باعث شد که پاکستان دیگر مکان امنی برای این گروه‌ها نباشد (عطوان، ۱۳۹۱: ۹-۱۱). اعضای القاعده با این ذهنیت که در ایران با خطرات کمتری مواجه خواهند شد، به‌ویژه به دلیل هم‌مرز بودن با مناطق سنی‌نشین در شرق ایران و حمایت احتمالی قبایل هم‌مذهب، وارد خاک ایران شدند. این ورود ناخواسته، چالش‌های امنیتی و سیاسی متعددی را برای ایران به وجود آورد. ایالات متحده و رسانه‌های غربی، با بزرگ‌نمایی این مسئله، یک جنگ روانی گسترده علیه ایران به راه انداختند. این جنگ روانی بر محورهای زیر استوار بود:

- اتهام حمایت از تروریسم: آمریکا ایران را به حمایت از تروریسم متهم کرد و ورود اعضای القاعده به خاک ایران را دلیلی بر این ادعا دانست (عبدلی و دیگران، ۱۴۰۲: ۹۸).

- تلاش برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی و نقض حقوق بشر: این اتهامات، بهانه‌ای برای افزایش فشار بین‌المللی و تصویب قطعنامه‌های شدیدتر در شورای امنیت علیه ایران فراهم کرد (تمنا، بی‌تا: ۵).
- درگیر کردن ایران با القاعده: ورود اعضای القاعده سنی‌مذهب به ایران شیعی، یک چالش هویتی و مذهبی ایجاد کرد و به تضعیف جایگاه ایران در جهان اسلام منجر شد.

با این حال، مقامات ایران با تأکید بر موضع خود، از تحویل اعضای القاعده به آمریکا خودداری کردند و برخی از آن‌ها را به کشورهای متبوعشان بازگرداندند یا در داخل محاکمه کردند. این رویکرد، هرچند که از لحاظ حقوقی موجه بود، اما از سوی آمریکا به عنوان ممانعت از همکاری در مبارزه با تروریسم تعبیر شد (همان، ۲). این مسئله به یک بحران حل‌نشده میان ایران و آمریکا تبدیل شد و ایران را در معرض اتهامات بیشتری قرار داد.

ظهور نئوطالبان و پیامدهای آن برای ایران

با وجود تلاش‌های آمریکا و ناتو برای مبارزه با طالبان، زمینه برای ظهور گروهی جدید به نام نئوطالبان فراهم شد. این گروه جدید، که با هدف مبارزه با دولت مرکزی افغانستان و خروج کامل نیروهای خارجی شکل گرفت، از حمایت‌های مالی قبایل پشتون (به‌ویژه در استان هلمند) و همچنین پشتیبانی‌های سازمان اطلاعات ارتش پاکستان (ISI) برخوردار بود (همان، ۱۰-۵). ظهور و قدرت‌یابی مجدد طالبان، چالش‌های جدی امنیتی، سیاسی و فرهنگی برای جمهوری اسلامی ایران به همراه داشت:

- افزایش نفوذ پاکستان: قدرت‌گرفتن دوباره طالبان، به افزایش نفوذ پاکستان به عنوان رقیب منطقه‌ای ایران در افغانستان منجر شد. این امر، جایگاه سیاسی و فرهنگی ایران را در منطقه تضعیف کرد (تمنا، ۱۰-۵).
- تهدیدات مرزی و قاچاق: بی‌ثباتی ناشی از فعالیت‌های نئوطالبان در مرزهای شرقی، به افزایش قاچاق مواد مخدر، گروگان‌گیری و فعالیت‌های تروریستی منجر شد که امنیت مرزی ایران را به خطر انداخت.
- گسترش اسلام تکفیری: قدرت‌گرفتن طالبان، موجب گسترش تفکرات بنیادگرا و اسلام تکفیری در میان ساکنان مرزهای شرقی ایران (که عمدتاً اهل سنت هستند) شد. این امر می‌تواند زمینه‌ساز رشد افراط‌گرایی و حتی جنبش‌های تجزیه‌طلبانه در آینده باشد (همان، ۱۰-۵).

در کنار این چالش‌ها، استقرار سازمان مجاهدین خلق (منافقین) در افغانستان و همکاری احتمالی آن‌ها با طالبان و القاعده، یک تهدید امنیتی دیگر برای ایران محسوب می‌شود. این گروه که مسئولیت انفجارهای تروریستی در ایران را بر عهده داشته است، توانسته است در مناطق مرزی پایگاه‌هایی ایجاد کند که این امر به تردد و اقدامات خصمانه علیه ایران کمک کرده است (مشکینی، ۱۳۸۶: ۲۱). در نهایت، تحولات افغانستان، از جمله ورود اعضای القاعده و ظهور مجدد طالبان، یک موقعیت پیچیده و پرچالش را برای ایران به وجود آورده است. ایران ناخواسته درگیر بحران‌های افغانستان شده و برای مقابله با این چالش‌ها، نیازمند یک راهبرد جامع و دقیق است که هم منافع ملی را تأمین کند و هم از بروز بحران‌های جدید جلوگیری نماید.

چالش‌های فرهنگی و امنیتی در حوزه فرهنگ ایرانی - اسلامی پس از تحولات افغانستان

تحولات سیاسی و امنیتی در افغانستان، به‌ویژه از دوران فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تا حضور نیروهای آمریکایی، پیامدهای قابل‌توجهی برای حوزه فرهنگی ایرانی - اسلامی در منطقه داشته است. موقعیت جغرافیایی افغانستان، که پس از معاهده پاریس در دوران قاجار از ایران جدا شد، به یک گسستگی فرهنگی در این حوزه انجامید (ملازهی، ۱۳۸۵: ۷۳). با این حال، با استقلال کشورهای آسیای مرکزی و پایان اشغال افغانستان، فرصتی تاریخی برای احیای پیوندهای فرهنگی میان ایران، افغانستان و تاجیکستان به وجود آمد. این پیوندها بر مبنای اشتراکات زبانی، فرهنگی و مذهبی، می‌توانستند به همگرایی بیشتر در منطقه منجر شوند.

۱- موانع فرامنطقه‌ای و رقابت‌های منطقه‌ای

حضور نیروهای غربی، به‌ویژه ایالات متحده آمریکا، در افغانستان به‌عنوان یک عامل چالش‌برانگیز در مسیر همگرایی فرهنگی ایران و افغانستان تلقی می‌شود. این حضور با هدف مبارزه با تروریسم، به اشاعه فرهنگ غیرومی و در نتیجه تضعیف تدریجی فرهنگ اصیل اسلامی در میان مردم افغانستان انجامید (تمنا، بی‌تا: ۹). این سیاست، که بخشی از راهبرد کلان آمریکا در خاورمیانه بزرگ برای تغییر باورهای فرهنگی و دینی مردم منطقه بود، با ترویج مفاهیمی مانند آزادی بیان و رسانه‌های همگانی و تأسیس شبکه‌های تلویزیونی و ماهواره‌ای به اجرا درآمد. همچنین، گسترش زبان انگلیسی در میان نسل جوان افغانستان، به‌عنوان یک تهدید برای زبان فارسی دری، به‌عنوان وجه اشتراک زبانی دو کشور، ارزیابی شد که می‌تواند در آینده به یک چالش امنیتی منجر شود. رقابت‌های منطقه‌ای نیز در این مسیر بی‌تأثیر نبود. کشورهایی مانند عربستان و پاکستان با حمایت آمریکا، تلاش کردند با روی کار آوردن رژیم‌های ناسازگار با ایران در افغانستان، از گسترش نفوذ فرهنگی ایران در منطقه جلوگیری کنند. به همین دلیل، هرگونه موفقیت دیپلماتیک ایران در افغانستان با واکنش جدی این کشورها مواجه می‌شد (سجادی، ۱۳۹۸: ۲۶۲).

۲- سیاست‌های آمریکا و پیامدهای امنیتی

با اشغال افغانستان توسط آمریکا و حذف طالبان از قدرت، فرصت تاریخی همگرایی فرهنگی که پس از فروپاشی شوروی به وجود آمده بود، از بین رفت. آمریکا، با جلوگیری از نفوذ فرهنگی ایران در منطقه، به دنبال ایجاد یک حاکمیت دینی متعصب و متحجر در افغانستان بود که نه تنها با ایران دارای کمترین وجه اشتراک باشد، بلکه به یک رقیب و دشمن دائمی تبدیل شود (سجادی، ۱۳۹۸: ۲۶۴). این سیاست به دلیل نگرانی آمریکا از تأثیرگذاری انقلاب اسلامی ایران بر جنبش‌های رهایی‌بخش در منطقه بود. حضور آمریکا در افغانستان و آسیای مرکزی به دلایل زیر به‌عنوان تهدیدی برای امنیت ملی ایران تلقی می‌شد:

- محرومیت از فرصت تاریخی: این حضور، ایران را از فرصت منحصربه‌فرد تاریخی برای بازسازی حوزه فرهنگی ایرانی - اسلامی که پس از فروپاشی شوروی به وجود آمده بود، محروم کرد.

- افزایش نفوذ رقبا: با تضعیف جایگاه ایران، کشورهایی مانند ترکیه، اسرائیل، هند و پاکستان فرصت یافتند تا نفوذ خود را در منطقه گسترش دهند، که این امر در بلندمدت برای امنیت ملی ایران چالش آفرین است.
- تهدیدات داخلی از ناحیه افغانستان: تحولات داخلی افغانستان نیز چالش‌های امنیتی از درون برای ایران ایجاد کرد.

این چالش‌ها شامل افزایش تولید و ترانزیت مواد مخدر، احتمال شکل‌گیری دولت‌های لیبرال دموکراتیک و مسلح در افغانستان که در تعارض با منافع ایران هستند، و استفاده از منابع آب هیرمند^۱ به عنوان ابزاری برای فشار بر ایران بود. همچنین، توسعه فدراسیون‌های قومی مانند «افغانستان-بلوچستان-پشتونستان» و افزایش بی‌اعتمادی قبایل پشتون به سیاست‌های ایران، می‌توانست به بی‌ثباتی بیشتر در مرزهای مشترک منجر شود (زند، ۱۳۸۰: ۲). در مجموع، تحولات سیاسی در افغانستان و حضور نیروهای فرامنطقه‌ای، مانع اصلی در مسیر همگرایی فرهنگی ایران و افغانستان بود. این موانع نه تنها فرصت‌های تاریخی را از بین بردند، بلکه چالش‌های امنیتی و سیاسی جدیدی را نیز برای جمهوری اسلامی ایران ایجاد کردند که مستلزم اتخاذ راهبردهای دقیق و هوشمندانه در قبال تحولات منطقه‌ای بود.

معضل مواد مخدر و پیامدهای امنیتی آن در روابط ایران و افغانستان

تولید و قاچاق گسترده مواد مخدر در افغانستان، یکی از مهم‌ترین چالش‌های امنیتی و اجتماعی در روابط این کشور با جمهوری اسلامی ایران است. این معضل، نه تنها به دلیل موقعیت جغرافیایی ایران به عنوان نزدیک‌ترین و کم‌هزینه‌ترین مسیر ترانزیت به اروپا، بلکه به دلیل پیامدهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن، ابعاد پیچیده‌ای یافته است.

ریشه‌ها و انگیزه‌های کشت خشخاش در افغانستان

کشت خشخاش در افغانستان ریشه در عوامل متعدد و درهم‌تنیده‌ای دارد که فراتر از مسائل ایدئولوژیک یا سیاسی است (ملازهی، ۱۳۸۵: ۱۵۶). برخی از مهم‌ترین دلایل این پدیده عبارتند از:

- فقر اقتصادی و تنگدستی: فقر فزاینده و نبود امکانات کافی برای کشت محصولات جایگزین، کشاورزان افغان را به سمت کشت خشخاش سوق داده است. برآوردها نشان می‌دهد که درآمد حاصل از یک هکتار

^۱. نام این رود در شاهنامه فردوسی نیز آورده شده است: فرستاده‌ای برگزید ارجمند/ چو آمد به نزدیکی هیرمند. هم چنین در گرشاسب‌نامه اسدی: بُد آب خوش و بیشه و کُشتمند/ دو منزل زمین تا لب هیرمند. و در شعرهای قطران تبریزی: وز تیغ او ستوده شود پیل و اژدها/ از دست او شکوه برد نیل و هیرمند. هم چنین در وندیداد در فرگرد نوزده، پاره‌های ۳، ۳۹، ۶۵ و ۶۹ هم چنین فرگرد یکم پاره ۱۳ از این رود به هئثومت یاد شده و سرزمینی را که این رود در آن جاری است را به همین نام نامیده است. هم چنین در فصل بیستم بندهشن پاره‌های ۶، ۱۷، ۲۱ و ۲۲ از این رود یاد می‌شود؛ لسترنج، گای، ۱۳۹۳: ۳۶۳.

خشخاش می‌تواند تا ۳۰ برابر بیشتر از یک هکتار گندم باشد، که این امر خشخاش را به تنها منبع درآمد پایدار برای بسیاری از خانواده‌ها تبدیل کرده است (نامی، ۱۳۸۷: ۹۸).

- شبکه‌های مافیایی و بازیگران منطقه‌ای: وجود شبکه‌های قدرتمند مافیای مواد مخدر و منافع پنهان برخی قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، از جمله سازمان اطلاعات ارتش پاکستان (ISI)، به تداوم و توسعه کشت خشخاش کمک کرده است (حسینی، ۱۳۷۹: ۲۵۴). این شبکه‌ها با سرمایه‌های کلان، کنترل تولید و ترانزیت را در دست دارند.

- فقدان قوانین بازدارنده: ضعف دولت مرکزی و نبود قوانین سختگیرانه برای مجازات تولیدکنندگان و قاچاقچیان، باعث شده است که کشت خشخاش به یک فعالیت پرسود و کم‌ریسک تبدیل شود. در دوره حکومت طالبان، معضل مواد مخدر ابعاد خطرناک‌تری یافت. اگرچه طالبان در ظاهر با قاچاق مواد مخدر مخالف بودند، اما در عمل از آن به عنوان یک منبع درآمد برای تثبیت قدرت خود استفاده کردند. این پدیده نشان می‌دهد که عوامل اقتصادی و سیاسی در این زمینه بر ایدئولوژی غلبه کرده‌اند. با این حال، حتی پس از سقوط طالبان نیز، کشت خشخاش نه تنها کاهش نیافت، بلکه افزایش چشمگیری نیز داشته است.

پیامدهای امنیتی و اقتصادی برای ایران

تولید و ترانزیت مواد مخدر از افغانستان به ایران، پیامدهای ویرانگری را برای امنیت و اقتصاد ایران به دنبال داشته است. این پیامدها به شرح زیر هستند:

- هزینه‌های مالی و انسانی: مبارزه با قاچاق مواد مخدر، هزینه‌های مالی و جانی سنگینی را بر ایران تحمیل کرده است. طبق گزارش‌ها، ایران سالانه صدها میلیون دلار صرف بستن مرزها، احداث خاکریز و پاسگاه‌های مرزی و مقابله با قاچاقچیان می‌کند (حق‌پناه، ۱۳۷۷: ۱۵). تعداد تلفات نیروهای نظامی و انتظامی در این مبارزه نیز به هزاران نفر می‌رسد.

- افزایش اعتیاد در داخل کشور: ترانزیت مواد مخدر از افغانستان، موجب افزایش قابل توجه اعتیاد در ایران شده است. بر اساس آمارهای سازمان بهزیستی کشور، بیش از دو میلیون نفر در ایران معتاد به مواد مخدر هستند. این پدیده، علاوه بر هزینه‌های درمانی و اجتماعی، به افزایش آسیب‌های اجتماعی مانند طلاق، سرقت و خشونت‌های خانوادگی منجر شده است (خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۱۳۸۲).

- پیوند با مطالبات قومی و امنیتی: قاچاقچیان حرفه‌ای مواد مخدر در استان‌های مرزی مانند سیستان و بلوچستان، با استفاده از شکاف‌های قومی، مذهبی و زبانی، سعی در ایجاد پیوند میان منافع خود و مطالبات محلی دارند. این امر، به پدیده قاچاق مواد مخدر بُعد سیاسی بخشیده و آن را به یک تهدید امنیتی مضاعف تبدیل کرده است که می‌تواند به گرایش‌های گریز از مرکز دامن بزند (حق‌پناه، ۱۳۷۷: ۱۶).

نقش ایران به عنوان مسیر ترانزیت: با وجود قاطعیت ایران در مبارزه با قاچاق، همچنان مسیر ایران یکی از اصلی ترین گذرگاه های ترانزیت مواد مخدر به اروپا و روسیه باقی مانده است. این موضوع، یک چالش دائمی برای روابط ایران و افغانستان است و توانایی ایجاد بحران های نظامی - امنیتی در مرزهای مشترک را دارد (حسینی، ۱۳۷۷: ۲۵۴). در مجموع، مسئله مواد مخدر در افغانستان یک پدیده صرفاً اقتصادی یا اجتماعی نیست، بلکه یک معضل چندوجهی امنیتی است که با ریشه های عمیق فقر و بی ثباتی در افغانستان، و با پیامدهای گسترده ای در ایران و منطقه گره خورده است. مقابله با این معضل، نیازمند همکاری های جدی و پایدار میان دولت های دو کشور و حمایت جامعه بین المللی است تا از خسارات جبران ناپذیر آن بر امنیت و سلامت اجتماعی جلوگیری شود.

اندیشه فدرالیسم قومی و پیامدهای امنیتی آن در روابط ایران و افغانستان

یکی از چالش های تاریخی و بالقوه در روابط ایران، افغانستان و پاکستان، اندیشه فدراسیون افغانستان، پشتونستان و بلوچستان است. این ایده، که ریشه در اختلافات قومی و مرزی منطقه دارد، همواره به عنوان یک ابزار ژئوپلیتیک توسط قدرت های مختلف برای تأمین منافع خود و بی ثبات سازی منطقه به کار گرفته شده است. این طرح، به دلیل دربرگرفتن مناطق بلوچ نشین ایران، یک تهدید امنیتی جدی برای تمامیت ارضی و امنیت ملی ایران محسوب می شود.

ریشه های تاریخی و ایدئولوژیک ایده فدراسیون

طرح فدراسیون افغانستان، پشتونستان و بلوچستان در دوران جنگ سرد، هم زمان با رقابت های استراتژیک میان اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا، قوت گرفت. ناسیونالیست های چپ و مارکسیست های افغان، با هماهنگی با سیاست های منطقه ای شوروی، به دنبال تشکیل فدراسیونی بودند که بتواند دسترسی شوروی به آب های گرم دریای عمان را فراهم کند (ملازهی، ۱۳۸۵: ۱۰۰). این طرح در پاسخ به طرح ریچارد نیکسون، رئیس جمهور آمریکا، ارائه شد و با هدف تجزیه پاکستان و ایجاد یک واحد سیاسی جدید در منطقه پیگیری می شد. در ذهنیت ناسیونالیست های افغان، مناطق بلوچ نشین همواره به عنوان پشتونستان جنوبی شناخته شده اند، هر چند بلوچ ها این ادعا را رد کرده و برای خود هویتی مستقل قائل بودند. حفیظ الله امین، یکی از رهبران رژیم مارکسیستی کابل، با شور و حرارت از ایده پشتونستان دفاع می کرد و آن را با انقلاب افغانستان مرتبط می دانست (عبدلی و دیگران، ۱۴۰۲: ۱۰۹). این طرز تفکر، نشان می دهد که فارغ از شکل حکومت ها در افغانستان، مسئله پشتونستان و به تبع آن بلوچستان همواره در دستور کار سیاسی کابل قرار داشته است.

پیامدهای امنیتی برای ایران

طرح فدراسیون افغانستان، پشتونستان و بلوچستان، برای ایران پیامدهای امنیتی مهمی به همراه داشته و همچنان نیز دارد:

• تأمین امنیت مرزها: در دهه ۱۹۷۰ میلادی، ایران در دوره پهلوی، به دلیل نگرانی از گسترش ناسیونالیسم بلوچ و تأثیر آن بر مناطق بلوچ‌نشین خود، به دولت پاکستان برای سرکوب شورش قبایل مینگل و مری کمک کرد. شاه ایران با قطع حمایت دولت داوودخان از شورشیان در پاکستان، تلاش کرد تا از بی‌ثباتی در مرزهای شرقی خود جلوگیری کند (سجادی، ۱۳۹۸: ۲۵۷) این رویکرد، هرچند که در قالب سیاست‌های مداخله‌گرایانه دوران پهلوی بود، اما نشان‌دهنده اهمیت این مسئله برای امنیت ملی ایران است.

• تحریکات قومی و مذهبی: در سال‌های اخیر، همسایگی ایران با آمریکا در افغانستان و عراق، این نگرانی را افزایش داده است که آمریکا از قومیت‌ها به‌عنوان ابزاری برای ایجاد آشوب و بی‌ثباتی در مناطق مرزی ایران، به‌ویژه بلوچستان، استفاده کند. تحریک ناسیونالیسم قومی و مذهبی، با بهره‌گیری از شکاف‌های اجتماعی و سیاسی، می‌تواند به فعالیت‌های ضدامنیتی و تروریستی منجر شود. حوادثی مانند فاجعه تاسوکی که توسط گروهک تروریستی جندالله (جندالشيطان) با ایدئولوژی وهابی رخ داد، نمونه‌ای از این تهدیدات است (یونسیان، ۱۳۸۰: ۲۶).

• نقش قدرت‌های بزرگ در امنیت ایران: همان‌طور که محمود سریع‌القلم، پژوهشگر روابط بین‌الملل، اشاره می‌کند، محیط امنیت ملی ایران ناامن و متأثر از تحولات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است. به دلیل تلاقی جغرافیای سیاسی ایران با منافع قدرت‌های بزرگ، تأمین امنیت ملی ایران بدون توجه به روابط با این قدرت‌ها، به‌ویژه آمریکا، دشوار خواهد بود (سريع‌القلم، ۱۳۸۰: ۵۴). بنابراین، تا زمانی که روابط ایران و آمریکا خصمانه باقی بماند، حضور آمریکا در افغانستان و بهره‌گیری احتمالی از طرح‌هایی مانند فدراسیون بلوچستان و پشتونستان، می‌تواند امنیت مرزهای شرقی ایران را به خطر بیندازد.

در نهایت، اندیشه فدراسیون افغانستان، پشتونستان و بلوچستان، نه تنها یک مسئله تاریخی، بلکه یک تهدید امنیتی بالقوه برای ایران است. این ایده در هر مقطعی از تاریخ که دولت مرکزی در کابل دچار بی‌ثباتی شده و قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به دنبال تأمین منافع خود بوده‌اند، دوباره مطرح شده است. بنابراین، ایران برای مقابله با این چالش‌ها، نیازمند یک راهبرد جامع است که شامل تعامل سازنده با همسایگان و همچنین مدیریت هوشمندانه روابط با قدرت‌های بزرگ باشد تا از بروز بحران‌های امنیتی جلوگیری کند.

ریشه‌های تاریخی بی‌اعتمادی قبایل پشتون به سیاست‌های ایران و پیامدهای آن

بی‌اعتمادی متقابل میان قبایل پشتون و ایران، ریشه‌های تاریخی عمیقی دارد که به دوران پیش از استقلال افغانستان بازمی‌گردد. این بی‌اعتمادی، که در تحولات معاصر تشدید شده، از جمله عوامل اصلی چالش‌های امنیتی و سیاسی در روابط دوجانبه به شمار می‌رود.

ریشه‌های تاریخی بی‌اعتمادی

حاکمیت صفوی و شورش پشتون‌ها: اولین تضاد جدی میان پشتون‌ها و دولت مرکزی ایران در اواخر دوران حکومت صفوی شکل گرفت. اعزام گرگین‌خان، حاکم خشن گرجی‌تبار، به قندهار و سیاست‌های سرکوب‌گرانه‌اش، موجب شورش قبایل پشتون به رهبری میرویس هوتک شد. این شورش، که در ابتدا واکنشی به ظلم و ستم بود، به سرعت بُعد مذهبی پیدا کرد و پشتون‌های سنی‌مذهب را در برابر حکومت شیعه صفوی قرار داد. این واقعه، نه تنها به جدایی افغانستان از ایران منجر شد، بلکه به بدبینی تاریخی میان دو طرف دامن زد. فتوای ملا زعفران در دوران حکومت محمود افغان مبنی بر مهدورالدم بودن شیعیان، یکی از دلایل اصلی این بدبینی عمیق تاریخی است (ورجاید، ۱۳۸۰: ۱۱۴).

- حمایت از رقبا در دوران معاصر: در دوران معاصر نیز سیاست‌های ایران به افزایش بی‌اعتمادی پشتون‌ها انجامیده است. حمایت ایران از دولت برهان‌الدین ربانی و ائتلاف شمال (متشکل از اقوام تاجیک، هزاره و ازبک) در مقابل طالبان (که عمدتاً از قبایل پشتون بودند)، به‌عنوان دخالت در امور داخلی افغانستان و حمایت از رقبای قومی تلقی شد. حادثه کشتار دیپلمات‌های ایرانی در مزار شریف در سال ۱۳۷۷، که توسط طالبان صورت گرفت، اوج این بی‌اعتمادی و خصومت بود و ایران و افغانستان را در آستانه یک رویارویی نظامی قرار داد.

چالش‌های معاصر و تشدید بی‌اعتمادی

تحولات پس از اشغال افغانستان توسط آمریکا و سقوط طالبان نیز بر بی‌اعتمادی پشتون‌ها به ایران افزود: نقش ایران در سقوط طالبان: پشتون‌ها معتقدند که ایران در اشغال افغانستان توسط آمریکا و حذف طالبان از قدرت، نقش داشته یا حداقل از این تحول ناراضی نبوده است. این دیدگاه، به دلیل حمایت ایران از ائتلاف شمال، منجر به کاهش نفوذ پشتون‌ها در ساختار قدرت کابل و افزایش بدبینی آن‌ها به سیاست‌های ایران شده است.

- مسئله «پشتونستان» و «بلوچستان بزرگ»: در میان ناسیونالیست‌های پشتون، ایده «پشتونستان» و «بلوچستان بزرگ» همواره وجود داشته که هدف آن، ایجاد یک واحد سیاسی مستقل شامل مناطق پشتون و بلوچ‌نشین افغانستان و پاکستان و حتی ایران است. این ایده، که در دوران جنگ سرد مورد توجه شوروی و در دوران معاصر، احتمالاً مورد توجه آمریکا برای جلب حمایت قبایل پشتون قرار گرفته، یک تهدید جدی برای تمامیت ارضی ایران محسوب می‌شود و می‌تواند ناسیونالیسم قومی و مذهبی را در مناطق شرقی ایران احیا کند (عبدلی و دیگران، ۱۱۶).

- تهدیدات امنیتی از ناحیه قبایل: ناسیونالیسم پشتون و بلوچ، در صورت تحریک از سوی قدرت‌های خارجی، می‌تواند به بی‌ثباتی در مرزهای شرقی ایران منجر شود. فعالیت گروه‌هایی مانند جندالله و حوادث تروریستی

در سیستان و بلوچستان، نشان‌دهنده پتانسیل بالای این منطقه برای اقدامات ضدامنیتی است که با تحریکات قومی و مذهبی تشدید می‌شود (یونسیان، ۱۳۸۰: ۲۶).

چالش‌های نظام‌سازی و حکمرانی

تحولات سیاسی در افغانستان و تلاش برای ایجاد یک نظام لیبرال دموکراتیک، چالشی غیرمستقیم برای ایران به وجود آورده است. اگرچه این نظام‌سازی در افغانستان با دشواری‌های زیادی همراه است، اما در صورت موفقیت، می‌تواند به‌عنوان یک الگوی حکومتی رقیب برای نظام مبتنی بر ولایت فقیه در ایران عمل کند (زندى، ۱۳۸۸: ۲۱۱). این چالش، به‌ویژه در میان اقلیت‌های مذهبی و قومی در ایران، می‌تواند تأثیرات سیاسی و اجتماعی درازمدتی داشته باشد. از این رو، ساختار قدرت در افغانستان و عراق، از نظر طراحی الگوی حکومتی و ایدئولوژی سیاسی، می‌تواند به‌عنوان یک تهدید برای ایران تلقی شود.

رقابت‌های ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک بر سر خطوط لوله انرژی

موقعیت جغرافیایی ایران به‌عنوان کوتاه‌ترین و امن‌ترین مسیر برای انتقال منابع انرژی آسیای مرکزی به بازارهای جهانی، همواره در کانون رقابت‌های ژئوپلیتیک قرار داشته است. با استقلال کشورهای آسیای مرکزی، طرح‌های مختلفی برای انتقال نفت و گاز از این منطقه مطرح شد که هرچند مسیر ایران از نظر اقتصادی و فنی توجیه‌پذیرترین گزینه بود، اما به دلایل سیاسی از سوی قدرت‌های رقیب، به‌ویژه ایالات متحده آمریکا، نادیده گرفته شد (مشکینی، ۱۳۸۶: ۱۲۴).

طرح افغان-ترانس و رقابت با مسیر ایران

پروژه افغان-ترانس، یک طرح سیاسی-اقتصادی برای انتقال گاز ترکمنستان از طریق افغانستان و پاکستان به سواحل اقیانوس هند است (عبدلی و دیگران، ۱۴۰۲: ۱۱۹). این پروژه در دوران حکومت طالبان با حمایت آمریکا، پاکستان و عربستان سعودی مطرح شد. هدف اصلی این طرح، علاوه بر تأمین منافع اقتصادی کشورهای ذینفع، حذف ایران و روسیه از مسیرهای ترانزیت انرژی بود.

- مزیت‌های مسیر ایران: مسیر ایران برای انتقال نفت و گاز از آسیای مرکزی، از نظر اقتصادی، کوتاه‌ترین و مقرون‌به‌صرفه‌ترین گزینه است. ایران می‌توانست از طریق خطوط لوله موجود و همچنین مبادله نفتی (سوآپ) نیازهای کشورهای آسیای مرکزی را برآورده کند. به همین دلیل، ایران و قزاقستان توافقنامه‌ای را برای سوآپ نفت امضا کردند که نمونه موفق‌تری از این همکاری بود. با این حال، عوامل سیاسی مانع از تحقق این پتانسیل در مقیاس وسیع شد.

• اهداف سیاسی پروژه افغان- ترانس: این پروژه با وجود طولانی‌تر و ناامن‌تر بودن، به دلیل حمایت آمریکا و شرکت‌های نفتی مانند یونوکال، به‌عنوان یک راهکار جایگزین مطرح شد (مشکینی، ۱۳۸۶: ۱۲۴). پاکستان نیز با اهداف سیاسی و تجاری، به‌شدت از این طرح حمایت می‌کرد تا بتواند با هند و همچنین ایران در زمینه دسترسی به بازارهای آسیای مرکزی رقابت کند. بسیاری از تحلیل‌گران، از جمله پیتر مارسدن، بر این باورند که حمایت پاکستان از طالبان در دهه ۱۹۹۰ میلادی، با هدف تأمین امنیت این مسیر تجاری و خطوط لوله صورت گرفت (مارسدن، ۱۳۸۴: ۱۵۱).

بحران آب و مدیریت منابع آبی

علاوه بر مسائل انرژی، مدیریت منابع آبی مشترک، به‌ویژه در مورد رودخانه هیرمند، یکی دیگر از چالش‌های جدی در روابط ایران و افغانستان است. رود هیرمند، به‌عنوان بزرگ‌ترین رودخانه فلات ایران و افغانستان، منبع اصلی تأمین آب منطقه سیستان و دریاچه هامون است (نامی، ۱۳۸۷: ۱۰۴).

اختلافات تاریخی و معاهده ۱۳۵۱: پس از تقسیم سیستان در دوران قاجار، مسئله حق‌آبه هیرمند به یک «استخوان لای زخم» در روابط دو کشور تبدیل شد (فروغی، ۱۳۸۳: ۱۷۶). در نهایت، در سال ۱۳۵۱، معاهده‌ای میان دو کشور به امضا رسید که سهم ایران از آب هیرمند را ۲۶ مترمکعب بر ثانیه تعیین کرد (رحمانیان و براقی، ۱۳۸۹: ۳۸). با این وجود، دولت‌های افغانستان در دوره‌های مختلف، به‌ویژه در دوران حکومت طالبان، با قطع یک‌جانبه آب، از این رودخانه به‌عنوان ابزاری برای اعمال فشار سیاسی بر ایران استفاده کرده‌اند. پیامدهای زیست‌محیطی و امنیتی: قطع آب هیرمند، پیامدهای اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی ویرانگری برای منطقه سیستان داشته است و به خشکسالی‌های شدید و تبدیل شدن دریاچه هامون به کانون ریزگردها منجر شده است. این وضعیت، می‌تواند در صورت تداوم، به یک بحران سیاسی و امنیتی تبدیل شود که به‌ویژه با توجه به احتمال قدرت‌گرفتن دوباره طالبان و بی‌توجهی آن‌ها به معاهدات بین‌المللی، تشدید خواهد شد (تمنا، ۱۳۸۳: ۱۸).

چالش‌های مذهبی و مهاجرتی

• تفاوت‌های مذهبی: ایران به‌عنوان یک قدرت شیعه و افغانستان با اکثریت سنی، در برخی مواقع با تفاوت‌های مذهبی در سیاست‌های منطقه‌ای روبه‌رو بوده‌اند. این تفاوت‌ها، هرچند که در تاریخ فرهنگی دو ملت تأثیر چندانی نداشته، اما در مقاطعی به ابزاری برای ایجاد تنش‌های سیاسی تبدیل شده است.

• مهاجرت و پناهندگی: حضور میلیون‌ها مهاجر و پناهنده افغانستانی در ایران، یک چالش بزرگ اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی برای هر دو کشور است. این مسئله به سوءتفاهم‌ها و مشکلات اجتماعی منجر شده و مدیریت آن، نیازمند همکاری‌های پایدار و مؤثر میان دو دولت است (ر.ک: شاطریان و گنجی‌پور، ۱۳۸۹: ۸۳-۱۰۲).

در مجموع، تحولات سیاسی، اقتصادی و زیست‌محیطی در افغانستان، پیامدهای امنیتی و سیاسی مستقیم و غیرمستقیمی برای ایران داشته است. مدیریت هوشمندانه این چالش‌ها، از جمله رقابت بر سر خطوط لوله انرژی، بحران آب هیرمند، و مسائل مذهبی و مهاجرتی، برای تأمین منافع ملی و حفظ ثبات منطقه‌ای ایران ضروری است.

نتیجه‌گیری

روابط ایران و افغانستان، آمیزه‌ای از پیوندهای تاریخی عمیق و چالش‌های پیچیده معاصر است. این روابط، که ریشه در یک میراث مشترک تمدنی، زبانی و فرهنگی دارد، در طول تاریخ، تحت تأثیر عوامل متعددی از جمله رقابت‌های ژئوپلیتیک، دخالت قدرت‌های خارجی و اختلافات داخلی، با فراز و نشیب‌های فراوانی روبه‌رو بوده است. در نتیجه‌گیری این پژوهش، تلاش می‌شود تا با نگاهی جامع به اشتراکات و چالش‌ها، تصویری واقع‌بینانه از روابط دو کشور ارائه شود. اشتراکات فرهنگی و تاریخی ایران و افغانستان، فراتر از همسایگی جغرافیایی است. زبان فارسی دری، به‌عنوان یک زبان مشترک، ستون اصلی این پیوندها را تشکیل می‌دهد. ادبیات، هنر، و میراث‌های تمدنی مشترک از جمله آثار مولانا، حافظ و فردوسی، هر دو ملت را به یکدیگر پیوند می‌دهد. همچنین، مذهب اسلام، با وجود تفاوت‌های مذهبی (شیعه و سنی)، زمینه مشترکی برای هویت دینی فراهم کرده است. این اشتراکات فرهنگی و تاریخی، سرمایه‌ای گران‌بها برای همکاری و همگرایی در منطقه است و می‌تواند به عنوان یک عامل ثبات‌بخش در برابر چالش‌ها عمل کند. با این حال، این پیوندهای عمیق، در مواجهه با چالش‌های ژئوپلیتیک و اقتصادی، به‌طور مکرر تضعیف شده‌اند. رقابت قدرت‌های بزرگ و منطقه‌ای بر سر منابع انرژی و مسیرهای ترانزیتی، ایران را از منافع اقتصادی پروژه‌هایی مانند افغان-ترانس محروم کرده است. این رقابت‌ها، با هدف سیاسی منزوی کردن ایران و کاهش نفوذ آن در آسیای مرکزی، به بی‌ثباتی در افغانستان دامن زده و زمینه‌ساز دخالت‌های خارجی بیشتر شده است. علاوه بر این، بحران‌های داخلی افغانستان، به‌ویژه در زمینه قاچاق مواد مخدر و مهاجرت گسترده، فشارهای اقتصادی و امنیتی قابل‌توجهی را بر ایران تحمیل کرده است. بی‌ثباتی در افغانستان، تهدیدات امنیتی مستقیمی برای ایران به دنبال داشته است. ناسیونالیسم‌های قومی مانند ایده فدراسیون پشتونستان و بلوچستان، یک تهدید بالقوه برای تمامیت ارضی ایران محسوب می‌شود که با تحریکات خارجی می‌تواند به یک بحران جدی تبدیل شود. همچنین، اختلافات مذهبی و قومی، به‌ویژه در دوره قدرت طالبان، به بدبینی‌های تاریخی دامن زده و امنیت مناطق مرزی ایران را به چالش کشیده است. در کنار این موارد، بحران آب هیرمند، به‌عنوان یک مسئله زیست‌محیطی و سیاسی، به ابزاری برای اعمال فشار علیه ایران تبدیل شده و روابط را بیش از پیش تنش‌آلود کرده است. روابط ایران و افغانستان، در نقطه‌ای حساس از تاریخ قرار دارد. اگرچه پیوندهای تاریخی و فرهنگی قوی، ظرفیت عظیمی برای همگرایی فراهم می‌کند، اما چالش‌های امنیتی، سیاسی و اقتصادی، این روابط را به سمت واگرایی سوق می‌دهد. برای عبور از این چالش‌ها، ایران نیازمند یک راهبرد جامع و چندوجهی است که بر اساس واقعیت‌های موجود در افغانستان و منطقه شکل گرفته باشد. این راهبرد باید شامل تقویت همکاری‌های اقتصادی و فرهنگی، مدیریت

هوشمندانه بحران‌های مرزی و امنیتی، و تعامل فعال با همسایگان و قدرت‌های بزرگ برای کاهش دخالت‌های خارجی باشد. تنها با تکیه بر این راهبرد نوین است که می‌توان از پیوندهای تاریخی برای ساختن آینده‌ای پایدار و امن برای هر دو ملت بهره برد و چالش‌ها را به فرصت تبدیل کرد.

منابع

- افشار یزدی، محمود (۱۳۵۹). *افغان نامه*. تهران: موقوفات افشار یزدی در دانشگاه تهران.
- افغانی، سید جمال‌الدین (۱۳۱۸). *تمه البیان فی تاریخ افغانستان*. بی‌جا: بی‌تا.
- امیر شاه کرمی، مریم (۱۳۸۳). *افغانستان؛ نخبگان قوم‌گرا، آتش‌بیاران جنگ‌های داخلی*. راهبرد؛ شماره ۳۱.
- بینش، محمدوحید (۱۳۸۸). *افغانستان معاصر و چالش سامان سیاسی*. کابل: مرکز مطالعات و تحقیقات راهبردی افغانستان.
- تمنا، فرامرز (بی‌تا). *افغانستان جدید و منافع جمهوری اسلامی ایران*. بی‌جا.
- تمنا، فرامرز (۱۳۸۳). *سیاست‌های خارجی آمریکا در افغانستان*. تهران: انتشارات سمت.
- حاجی یوسفی، امیر محمد (۱۳۸۳). *گفتارهایی در سیاست خارجی ایران، تهران: فرهنگ گفتمان*.
- حسینی، سید اصغر (۱۳۷۷). *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در بحران افغانستان، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی قفقاز، شماره ۲۲*.
- حسینی، سید سردار (۱۳۷۹). *طالبان تهدیدی برای امنیت جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره‌های ۷ و ۸*.
- حق‌پناه، جعفر (۱۳۷۷). *قاچاق مواد مخدر و تأثیر آن بر امنیت جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۱۰، ۱۵-۲۲*.
- حکمت، علی‌اصغر (۱۳۴۵). *تاریخ ادیان، تهران: ابن‌سینا*.
- رحمانیان، داریوش؛ فضل‌الله براقی (۱۳۸۹). *جایگاه مسئله آب هیرمند در مناسبات ایران و افغانستان در دوره رضاشاه*. فصلنامه تاریخ ایران، شماره‌های ۵ و ۶.
- رشید، احمد، طالبان (۱۳۷۹). *اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید*. ترجمه شفایی، اسدالله، باقری. صادق. تهران: دانش هستی.
- رفیع، جلال (۱۳۹۳). *به نقل از دیوید. سنگر، رویایی و پنهانکاری*. ترجمه بیگدلی، منوچهر، بی‌جا.
- زندى، غرایان (۱۳۸۰). *ظهور پدیده طالبان و تأثیر آن بر امنیت جمهوری اسلامی ایران*. تهران: مرکز چاپ سپاه دانشکده فرماندهی و ستاد سپاه.
- زندى، غرایان (۱۳۸۸). *ایران، خاورمیانه و آمریکا، تهران: انتشارات مرکز پژوهش‌های علمی و استراتژیک*.
- سانچارکی، فاضل (۱۳۹۹). *موانع پیدایش حکومت کارآمد در افغانستان از ۲۰۰۱ به بعد، تهران: کلکین*.
- سجادی، عبدالقیوم (۱۳۹۸). *جامعه‌شناسی افغانستان، قوم، مذهب و حکومت*. قم: حوزه علمیه.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۰). «بازنگری در سیاست جمهوری اسلامی ایران». *مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره‌های ۱۶۳ و ۱۶۴، ۵۰-۶۰*.
- شاطریان، محسن؛ گنجی‌پور، محمود (۱۳۸۹). «تأثیر مهاجرت افغان‌ها بر شرایط اقتصادی-اجتماعی شهر کاشان».

فصلنامه علمی تحقیقات تاریخ ایران دوره اسلامی - سال دوم، شماره دوم (پیاپی ۴)، تابستان ۱۴۰۴ □ ۱۰۷

- مجله پژوهش و برنامه‌ریزی شهری، سال اول، شماره ۳، ۸۲-۱۰۳.
- عبدلی، علی؛ جهانی‌راد، حجت‌اله؛ مرادی، بهرام (۱۴۰۲). *افغانستان پسا ۱۱ سپتامبر و امنیت جمهوری اسلامی ایران*. تهران: اندیشکده صنایع نرم، اندیشکده روابط بین‌الملل ۱۴۰۲.
- عطوان، عبدالباری (۱۳۹۱). *القاعده التنظيم السری*. ترجمه فرزانه شهیدی، تهران، مؤسسه اندیشه‌سازان نور.
- علی‌آبادی، علیرضا (۱۳۹۵). *جامعه و فرهنگ افغانستان، بین‌المللی الهدی*.
- فروغی، محمود (۱۳۸۳). *خاطرات محمود فروغی، به کوشش حبیب‌لاجوردی*. تهران: کتاب‌نادر.
- لسترینج، گای (۱۳۹۳). *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفانی، تهران: علمی و فرهنگی.
- مارسدن، پتر (۱۳۸۴). *طالبان: جنگ، مذهب و نظم نوین افغانستان*، ترجمه رضا ضمیری، تهران: انتشارات اندیشه نو.
- مایل هروی، نجیب (۱۳۷۱). *تاریخ و زبان افغانستان*، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، چاپ دوم.
- محتارف، احرار (۱۳۸۱). *تاریخ عمومی شهر بلخ در قرن وسطی*، به اهتمام علیرضا خداقلی‌پور، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- مشکینی، قدیر (۱۳۸۶). *استیلاء طالبان بر افغانستان و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران*، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره‌های ۱۳۳ و ۱۳۴.
- ملازهی، پیرمحمد (۱۳۸۵). *بررسی مکاتب اسلامی در پاکستان*، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- نامی، محمدحسن (۱۳۸۷). *جغرافیای کشور افغانستان*، تهران: نشر سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
- نفیسی، سعید (۱۳۴۳). *سرچشمه تصوف در ایران*، فروغی.
- هاشمی مقدم، امیر (۱۴۰۰). *چرا افغانستان برای ایران مهم است؟* تهران: کتاب‌راهبرد.
- ورجاید، پرویز (۱۳۸۰). *بحران دیپلماسی ایران و پیامدهای آن*، *مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره‌های ۱۰۹ و ۱۱۰، ۱۱۰-۱۲۰.
- یونسیان، مجید (۱۳۸۰). *تروریسم در بلوچستان، مجله سیاسی - نظامی*، شماره ۲۸۰، ۲۶-۳۲.



Civilizational Convergence, Political Divergence: An Analysis of the Impact of Cultural, Linguistic, and Religious Factors on Iran-Afghanistan Relations within the Framework of Diffusion and Soft Power Theories

Samaneh Saeedi¹, Majidreza Rajabi²

Received: 14.07.2025

Accepted: 28.08.2025

Introduction

The relationship between the Islamic Republic of Iran and the Republic of Afghanistan has always been a complex and multifaceted issue due to deep cultural, historical, linguistic, and religious ties. These two nations are not only geographical neighbors but also inheritors of a shared civilizational sphere known as "Greater Khorasan" on the Iranian Plateau. This common heritage, rooted in centuries of history, is clearly seen in manifestations such as the Persian Dari language, the rich Persian literature linked to great poets like Ferdowsi, Rumi, and Hafez, and shared customs like the Nowruz celebration. From a religious perspective, the majority of the population in both countries is Muslim, which is a powerful factor for cultural and social solidarity.

However, in the contemporary era, these relations have faced numerous serious challenges that have shifted their nature from cultural convergence to geopolitical competition. The emergence of nation-states with defined borders, regional and international rivalries, and the rise of external actors with conflicting interests have prevented these deep historical ties from leading to lasting political stability. Issues such as political and security crises in Afghanistan, drug trafficking, the problem of migrants and refugees, and the management of shared water resources have put pressure on bilateral relations. In this context, the interventions of foreign powers such as the United States, Pakistan, and Saudi Arabia, aiming to contain Iran's influence and advance their own specific interests, have further added to the complexity of these relations.

This research, using a descriptive-analytical method and library and documentary sources, addresses the key question of why, despite profound cultural, linguistic, and religious commonalities (such as the shared history of Greater Khorasan, the Persian language, and

¹. PhD Student of Department Islamic History, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

². Assistant Professor, Faculty of Literature and Humanities, Islamic Azad University, Central Tehran Branch, Tehran, Iran.
(Corresponding Author) Email: mr.rajabi@iauctb.ac.ir

Islam), relations between Iran and Afghanistan have consistently faced instability and challenges. The main hypothesis of this study is that cultural, linguistic, and religious commonalities alone are not sufficient to guarantee stable and enduring relations between Iran and Afghanistan. The research suggests that internal divisive factors (such as ethnic differences) and especially foreign interventions, along with contemporary challenges, have been the main obstacles to converting these cultural ties into stable political relations.

Body of the Article

The historical and cultural relationship between Iran and Afghanistan is rooted in a shared civilizational context. These two countries, once part of the Greater Iranian Plateau, have deep ties in language, religion, and customs that political borders have failed to erase.

1. Civilizational Bonds: The Pillars of Convergence

The Persian language (Persian Dari) is the strongest link between the two countries, holding a shared literary heritage from great poets like Ferdowsi and Rumi. However, wars and political developments have introduced damage to the language, such as the influx of foreign words (Morgenstierne, 1967). In addition to language, the religion of Islam and shared roots of ancient religions like Zoroastrianism have also created deep bonds (Hekmat, 1345). Shared customs like the Nowruz celebration are also a symbol of the two nations' common cultural identity (Aliabadi, 1395).

2. Contemporary Challenges and Divergence Factors

These cultural bonds have faced serious challenges in the contemporary era:

Political and Security Challenges: The lack of a sound economic strategy and ethnic tendencies in Afghanistan have led to instability and insecurity (Rashid, 1379). The presence of foreign forces like the U.S. and NATO after 2001 was seen as a threat to Iran, leading to the influence of the Zionist regime in the region (Haji Yousefi, 1383).

Social and Infrastructural Challenges: Tribal systems have hindered the formation of an efficient national government (Binesh, 1388). Furthermore, the migration crisis and drug trafficking from Afghanistan, the world's largest opium producer, have imposed significant security and social pressures on Iran (Haqpanah, 1377).

3. Security and Political Consequences of Extremist Groups

The entry of members of extremist groups like Al-Qaeda into Iran led the U.S. to accuse the country of supporting terrorism (Abdoli et al., 1402). Furthermore, the emergence of the Neo-Taliban with financial support from Pashtun tribes and Pakistan's ISI has increased Pakistan's influence as a regional rival to Iran (Tamanna, undated).

4. The Idea of Ethnic Federalism and Historical Mistrust

The Pashtun tribes' mistrust of Iran dates back to the Safavid era and their revolts against the central government (Vorjaid, 1380). This mistrust was exacerbated in the modern era by Iran's support for the Northern Alliance against the Taliban. The idea of the "Federation of Afghanistan, Pashtunistan, and Balochistan" is also a potential threat to Iran's territorial integrity (Molla Zehi, 1385).

5. Geoeconomic Rivalries and Environmental Crises

The competition over energy pipelines, such as the "Afghan-Trans" project supported by the U.S. and Pakistan, was aimed at excluding Iran from energy transit routes (Abdoli et al., 1402). Additionally, the Hirmand River water crisis, which the Afghan governments have used as a tool for political pressure, has led to severe droughts in Iran (Rahmanian and Baraghi, 1389).

Conclusion

This research concludes that Iran-Afghanistan relations are caught in a fundamental contradiction between civilizational convergence and political divergence. Despite the deep historical, cultural, linguistic, and religious ties that bring the two nations together, a set of internal and external factors have prevented this convergence from turning into political stability. The converging factors, such as the Persian Dari language, shared literature, and common customs (like Nowruz), have created a "cultural capital" accumulated over centuries. This capital has provided a natural foundation for public and cultural cooperation and has, at times, helped reduce political tensions. These bonds are informal and popular in nature, and for this reason, they are less affected by political fluctuations. However, the article concludes that these strong ties have not been sufficient on their own to create a stable relationship.

The analysis of the article shows that the diverging factors have not only overcome the converging ones but have also practically weakened the cultural ties. These factors are divided into two main categories:

Internal Factors: Ethnocentrism and the weakness of the central government in Afghanistan, instead of creating a unified national identity, have exacerbated internal divisions and provided a basis for foreign influence.

External Interventions: The rivalry of regional and supra-regional powers, especially the United States, Pakistan, and Saudi Arabia, with the aim of containing Iran's influence, has directly and indirectly fueled this instability. Support for extremist groups like the Taliban, the weakening of the Persian language, and the use of geoeconomic tools (such as energy pipelines) and geopolitical ones (such as the idea of "Greater Pashtunistan") are examples of these interventions.

Future Strategies

Based on the above analysis, the article emphasizes the need for a comprehensive and multifaceted strategy for Iran. This strategy should go beyond traditional approaches and be based on the following pillars:

Strengthening Economic Cooperation: Focusing on joint economic projects, especially in border regions, can create shared interests and increase the incentive for political stability.

Intelligent Management of Border Crises: Tackling challenges like drug trafficking, the Hirmand water crisis, and migration requires sustained cooperation with the Afghan government and the international community.

Active Diplomacy with Neighbors: Constructive engagement with Pakistan and other regional actors can help reduce foreign interventions and create a regional consensus for stability in Afghanistan.

This strategy, instead of relying solely on historical ties, should seek to turn challenges into opportunities by having a precise understanding of the geopolitical realities of the region and the diverging factors.



اعتقادات دینی و سیاست مذهبی شاه اسماعیل اول^۱

امیر تیمور رفیعی^{۲*}، جواد نوریان^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۲۰

چکیده

تأسیس سلسله صفوی توسط شاه اسماعیل در سال ۹۰۷ ه. ق نقطه عطفی در تاریخ ایران محسوب می‌گردد. زیرا از یک طرف پس از حمله اعراب، نخستین حکومت ایرانی بود که توانست بار دیگر بر کل سرزمین ایران، به صورت یکپارچه حکمرانی کند و از طرف دیگر شاه اسماعیل، مذهب تشیع اثنی عشری را به عنوان مذهب رسمی کشور اعلام و تثبیت نمود. در مقاله حاضر سعی شده با روش توصیفی تحلیلی و با تکیه بر پژوهش کتابخانه‌ای، به این دو سؤال مهم پاسخ داده شود که آیا شاه اسماعیل صفوی بنا بر مصلحت سیاسی و منافع شخصی، تشیع را به عنوان مذهب رسمی کشور اعلام کرده و یا اینکه این مهم، ناشی از اعتقادات قلبی و ایمانی او بوده است؟ و ثانیاً مهم‌ترین اقدام وی در راستای تحقق این هدف چه بوده است؟ نتایج حاصل از این مطالعه نشان می‌دهد که تشیع، هر چند در مقاطع مختلفی، به پیشبرد اهداف سیاسی وی کمک فراوانی کرده است، اما با وجود این، سهم بزرگی از انتخاب تشیع به عنوان مذهب رسمی کشور، ناشی از اعتقادات قلبی وی و قزلباشان پیرامون او بوده است، به طوری که در راستای تحقق آن، در ابتدا و در پاره‌ای موارد به خشونت و زور نیز متوسل شده و سپس علمای شیعی جیل عاملی را برای ترویج و تثبیت آن به کار گرفته است.

واژه‌های کلیدی: شاه اسماعیل، تشیع، سیاست، مذهب، صفویه

^۱. رفیعی، تیموری؛ نوریان، جعفر (۱۴۰۴). اعتقادات دینی و سیاست مذهبی شاه اسماعیل اول، فصلنامه تحقیقات تاریخ ایران دوره اسلامی، سال دوم، شماره دوم،

تهران: ص ۱۱۳-۱۳۲.

^۲. استادیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه آزاد محلات، مرکزی، ایران. (نویسنده مسئول) پست الکترونیک: Amirteymour_rafeei@yahoo.com

^۳. دانش آموخته دکترای تاریخ اسلام، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد محلات، مرکزی، ایران.

مقدمه

شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۰۷ ه.ق با تشکیل حکومت صفویه عملاً یک حکومت ملی شیعی را در کشور تأسیس کرد که مبتنی بر دو عنصر ملیت ایرانی و تشیع اثنی عشری بود. اما در این میان سهم آیین تشیع بسیار سنگین تر بود و در ابتدای تشکیل این حکومت بررسی کردن این مذهب و تلاش برای اشاعه آن در سراسر کشور تلاش های فراوان صورت گرفت که تحقق آن بر اساس اطلاعات تاریخی بی بهره از کشتار و خشونت نیز نبود. اما در این میان باید به بررسی عواملی پرداخت که زمینه را برای اعلام مذهب تشیع به عنوان مذهب رسمی کشور فراهم کرده است. به دیگر سخن باید جامعه صوفی قبل از تشکیل حکومت صفوی به عنوان آبا و اجداد شاه اسماعیل مورد تحقیق و کنکاش قرار گیرد تا بتوان به درک بهتری از چرایی و چگونگی رسمی شدن مذهب اهل بیت نائل شد. در همین راستا سؤالات اصلی این مقاله آن است که آیا رسمی کردن مذهب تشیع در ایران توسط شاه اسماعیل صفوی، صرفاً یک اقدام کاملاً سیاسی بود یا اینکه اعتقادات قلبی وی، او را به این مهم سوق داد؟ این پژوهش درصدد آن است که با روش تحلیلی توصیفی و با روش گردآوری اطلاعات کتابخانه ای و با استناد به منابع کهن و دست اول دوران صفوی ابتدا به بررسی نقش خاندان شاه اسماعیل در باورها و اعتقادات مذهبی وی و نیز محیط و شرایطی که شاه اسماعیل در آن رشد و تربیت یافت به عنوان عواملی که در تقویت مبانی تشیع در او تأثیر شایسته ای داشت پرداخته و سپس نحوه رسمی کردن این آیین و تثبیت آن مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد. فرضیه این تحقیقات آن است که مؤسس سلسله صفوی، نه از روی ریاکاری و محافظه کاری، بلکه به دلیل اعتقادات قلبی و مذهبی، در گسترش آیین تشیع در ایران به صورت رسمی اقدام نمود. به دلیل اهمیت و ضرورت مسئله سیاست مذهبی شاه اسماعیل و بررسی ارتباط بین رسمی کردن تشیع با باورها و اعتقادات شخصی وی، مطالعاتی که در این زمینه صورت گرفته کافی نیست و کتاب های ارزشمندی که در این حوزه مورد نگارش قرار گرفته اند مانند کتاب مقدمه ای بر مناسبات دین و دولت در ایران عصر صفوی تألیف دکتر هاشم آقاچری و یا کتاب مناسبات دین و دولت در عصر صفوی از خانم دکتر مریم میراحمدی و همچنین کتاب ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی، تألیف دکتر منصور صفت گل، تشیع شاه اسماعیل صفوی را تنها از بعد سیاسی بدان نگریسته اند و کمتر به مسایل اعتقادی وی پرداخته اند. لذا پژوهش حاضر برآن است تا زوایای پنهان و مبهم این مسئله را در حد توان روشن سازد و امید که این تحقیق در این باره تا حدودی راهگشا باشد.

نقش خاندان شاه اسماعیل در سیاست مذهبی او

برای شناخت هر چه بهتر سیاست مذهبی شاه اسماعیل صفوی، به عنوان مؤسس و بنیانگذار این سلسله نخست باید به بیشینه خانوادگی او و همچنین تحولات مذهبی خاندان و نیای او توجه کرد. البته بدیهی است که با تجزیه و تحلیل مذهب آبا و اجدادی وی، به عنوان خانواده او از یک طرف و نیز محیطی که شاه اسماعیل در آن رشد کرد و

افرادی که به او طریقت و آیین مذهبی آموختند که قطعاً زمینه‌ساز سیاست‌های مذهبی وی در هنگام پادشاهی گردید، بهتر می‌توان به دیپلماسی مذهبی شاه اسماعیل و علل آن پی برد. شیخ صفی‌الدین اردبیلی جد بزرگ وی و کسی که نسب خاندان صفوی به وی می‌رسد در دوران خود در میان مردم دارای عزت و احترام فراوان بوده است. سال‌های عمر شیخ صفی شامل بخشی از سال‌های پایانی حکومت مغولان در ایران بود و سال مرگ وی نیز همزمان با وفات آخرین پادشاه نامدار مغول، ابوسعید بهادرخان، بوده است (۷۳۵ه.ق).

حمدالله مستوفی که معاصر شیخ صفی بود در تاریخ گزیده که آن را در سال هفتصدوسی، یعنی پنج سال پیش از مرگ شیخ صفی نوشت در این باره آورده است:

«شیخ صفی‌الدین اردبیلی در حیات است و مردی صاحب وقت و قبولی عظیم دارد و به برکت آنکه مغول را با وی ارادتی تمام است بسیاری از آن قوم را از ایذا به مردم رسانیدن باز می‌دارد و این کاری عظیم است» (مستوفی، ۱۳۳۹: ۶۷۵).

شاید در نامه‌ای که خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر غازان‌خان و الجایتو که همزمان شیخ صفی بود و برای پسرش احمد که حاکم اردبیل بوده است نوشته شده بهتر می‌توان به مقام و موقعیت شیخ صفی پی برد:

«و نوعی‌سازی که جناب قطب فلک حقیقت و سیاح بحر شریعت... شیخ الاسلام والمسلمین، برهان الواصلین، قدوه صغه صفا، گلبن دوحه وفا، شیخ صفی‌الدین ادام‌الله تعالی از تو راضی و شاکر باشد و باید بر استان ولایت پناه او چون برده سر عجز و سوگواری نهاده باشی. هرمدح و تحسین و ثنا و آفرین که در باب رفعت جناب او بر زبان بیان رود هنوز از صد یکی و از بسیار اندکی نگفته باشد، می‌باید که چون مور کمر به خدمت او بسته داری و به هر چه اشارت فرماید آن را موجب شادی و سرور دانی» (رشیدالدین، ۱۳۶۴: ۳۱۰).

همچنین ریحانه الادب شیخ صفی را با القابی چون برهان الاصفیا، قطب الاقطاب و شیخ العارفین نام می‌برد (مدرس، ۱۳۴۷: ۴۵۸).

در تحلیل نهایی، شیخ صفی این محبوبیت خود را نه فقط از راه قداست، کرامت و مقامات حاصل کرده بود، بلکه اقتدار سیاسی و ثروت او هم که در خلال زمان از هدایا و هبه‌های پیروان و حامیانش فراهم آمده بود، بسیار کارساز بود. گفته شده که شبکه خلفا و مریدان وی از سیحون و جیحون تا خلیج فارس و از قفقاز تا مصر گسترده بود. حتی گفته شده که یکی از خلفای وی در سیلان به مقام والایی رسیده است (رویمر، ۱۳۸۹: ۱۰).

اما مقام و موقعیت شیخ صفی تنها به مسایل معنوی و روحانی بر نمی‌گشت بلکه گزارشات فراوانی از متون معتبر تاریخی به ما رسیده است که حکایت از دریافت هدایا و نذورات فراوان هم از طرف مردم و هم از سمت ایلخانان مغول دارد. نمونه آن خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر است که اموال فراوانی که به گفته خود شامل غنم و دجاج و عسل و گلاب و سمن و نبات و.... است برای او می‌فرستد (رشیدالدین، ۱۳۶۴: ۲۶۹-۲۷۰).

بی‌جهت نیست که صاحب زبده الحقایق در این باب می‌گوید:

شیخ صفی در آغاز فقط یک جفت زمین داشته که با حاصل آن، امورات زندگی خود را می‌گذرانده است اما در پایان عمرش بیش از بیست قریه بوده است (نسفی، ۱۳۸۱: ۳۵).

اما آنچه در این زمینه بسیار مهم می‌نماید بررسی مذهبی شیخ صفی به عنوان جد شاه اسماعیل و کسی که نسب این خاندان به او بر می‌گردد می‌باشد. آنچه تقریباً مورد قبول محققان واقع شده و با تحقیق در متون تاریخی حاصل می‌شود آن است که شیخ صفی مذهب سنی شافعی داشته است. مهم‌ترین دلیل این مدعا قول حمدالله مستوفی درباره مردم اردبیل است که می‌نویسد:

«اکثر مردم بر مذهب امام شافعی‌اند و مرید شیخ صفی‌الدین علیه‌الرحمه‌اند» (مستوفی، ۱۳۳۹: ۱۷۳).

اما یکی از نخستین منابعی که به شرح کامل زندگینامه شیخ صفی پرداخته، کتاب صفوه الصفای ابن بزاز است که در قرن هشتم و پس از مرگ شیخ صفی نگارش یافته و اطلاعات ارزشمندی در باب شخصیت وی در اختیار می‌گذارد که البته در موارد بسیاری طریق اغراق را پیموده است. با وجود این، در این کتاب به صراحت به تسنن شیخ صفی اذعان کرده و می‌گوید زمانی که از شیخ صفی در مورد مذهبش پرسیدند فرمود:

«ما مذهب ائمه داریم (حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی) و هر چهار را دوست دارم و هر چهار را دعا کنیم» (ابن‌بزاز، ۱۳۷۳: ۸۸۶).

پس از مرگ شیخ صفی در سال ۷۳۵ ه.ق و با توجه به سیستم بزرگ خانقاهی و اداری و مالی که ایجاد کرده بود طبیعتاً نیاز به جانشین برای اداره اموال و نیز سرپرستی و رهبری مریدان طبیعی می‌نمود که این مهم به صدرالدین موسی فرزند او رسید. به بیان دیگر: برخلاف سایر خانقاه‌ها که پس از وفات پیشوای نخستین رو به انحطاط و زوال می‌رفت خانقاه صفویه بعد از وفای پیشوای نخستین، باز هم روزافزون رونق می‌گرفت و فراوانی تعداد مریدان به جایی رسید که روزانه چندین هزار زوار از اکناف عالم بدان‌جا رو نهاده طلب هدایت و برکت می‌نمودند (رحیم‌زاده صفوی، ۱۳۸۹: ۱۰۱).

راجر سیوری در تحقیق خود در این زمینه آورده است:

«در پایان زندگی، توجه شیخ صفی به سوی پسر دومش صدرالدین موسی جلب شد. او را به جانشینی و نیابت خود انتخاب کرد و اداره نذورات، اموال و املاک خصوصی طریقت را بر عهده وی گذاشت و او را مسئول اداره اطعام فقرا در درگاه خداوند کرد. از آنجایی که برادر بزرگترش قبل از شیخ صفی‌الدین فوت کرده بود و سه برادر کوچکترش نیز اندکی پس از شیخ صفی فوت کردند و اولادی از خود برجا نگذاشتند، شیخ صدرالدین تمامی موقوفات و زمین‌هایی را که به آنها تعلق داشت، تصاحب کرد و به این ترتیب نه تنها وارث معنوی شیخ صفی‌الدین بلکه تنها وارث دارایی او نیز شد» (سیوری، ۱۳۹۱: ۹).

در هر صورت و چنانکه از سلوک و همچنین مکتوبات و مدارک بازمانده او استنباط می‌شود، صدرالدین موسی هم شافعی مذهب بوده است و در نامه‌ای که سلطان احمد جلایر بدو نوشته است القابی به کار رفته که خاص بزرگان اهل تسنن بوده است (صفاکیش، ۱۳۹۰: ۴۱).

با درگذشت او در سال ۷۹۳ ه.ق، جانشینی وی به خواجه علی رسید. تقریباً بیشتر منابع بر این قول همداستان‌اند که تحت رهبری خواجه علی، تعالیم مخفیانه صفوی آشکارا ماهیت شیعی به خود گرفت (سیوری، ۱۳۹۱: ۱۲). به عبارت دیگر از آغاز جانشینی شیخ علی و در طول دوران زعامت او بر مریدانش، به مرور زمان بیشتر تعالیم شیعی به عنوان مبنای کار قرار می‌گیرد. یکی از دلایل این مهم سندی است که در تاریخ جهانگشای خاقان آمده است که گفته شده خواجه علی مانند نیاکان خود خلیفه‌ها به نقاط مختلف اعزام داشت و به آنان می‌گفت: «آمد و شد را کم مکنید که خروج و ارج‌دهنده مذهب اثنی عشر نزدیک شد و شما را جانفشانی باید نمود» (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴، ۱۸).

لارنس لکهارت پژوهشگر صفوی نیز به همین حقیقت اعتراف کرده و می‌گوید: «خواجه علی، نواده شیخ صفی از میان خاندان خود، نخستین فردی بود که بالصراحه به شیعه بودن خویش شهادت داد.... خواجه علی در راه بازگشت از مکه به سال ۱۴۲۷م درگذشت. این فرقه پس از مرگ وی رنگ معتقدات افراطی عالم شیعه به خود گرفت» (لکهارت، ۱۳۸۳: ۲۵).

همچنین ذکر شده است که خواجه علی عموماً لباس سیاه می‌پوشید و به همین جهت به خواجه علی سیاه‌پوش معروف گردید (پارسادوست، ۱۳۷۵: ۱۲۹). ظاهراً دلیل این سیاه‌پوشی عزادار و داغدار بودن نسبت به قتل امام حسین در واقعه عاشورا است و این خود سند مهم دیگری است که نشان‌دهنده تمایلات شیعی آنان در این مرحله است. پس از مرگ خواجه علی به سال ۸۳۰ ه.ق پسرش شیخ ابراهیم معروف به شیخ شاه از بیت المقدس به اردبیل آمد و به ارشاد صوفیان پرداخت. او رویه نیاکان خود را در اعزام خلیفه‌ها به نقاط مختلف و افزایش تعداد مریدان در پیش گرفت. او به علت کثرت تعداد صوفیانی که برای دیدار او و زیارت خانقاه شیخ صفی به اردبیل می‌آمدند و نفوذی که داشت عملاً فرمانروای اردبیل بود (همان).

پس از مرگ ابراهیم در سال ۸۵۱ ه.ق فرزندش شیخ جنید بر مسند رهبری صوفیان و مریدان تکیه زد و در این دوران است که این سلسله که اکنون پیروان فراوانی دارد از شکل خانقاهی و تعالیم صرف مذهبی بیرون آمده و به امور سیاسی و کسب قدرت می‌پردازد تا جایی که شمس‌الدین ذهبی که هم عصر وی بود می‌نویسد: او به شیوه پادشاهان بود نه بر طریق صوفیان (ذهبی، ۱۴۱۴: ۳۳۷).

روزبهان خنجی مؤلف عالم آرای امینی نیز که اتفاقاً او نیز هم عصر سلطان جنید و حیدر محسوب می‌شود در این باب آورده است:

«چون این نواله به شیخ جنید والد شیخ حیدر حواله شد، سیرت اجداد را تغییر داد و مرغ و سوس در آشیانه خیالش، بیضه هوای مملکت‌داری نهاد، لاجرم در فضای سودا پروازها می‌کرد و باز فکرت را جهت صید مملکت، هر ساعت به تسخیر بومی و کشوری می‌فکند» (خنجی، ۱۳۸۲: ۲۶).

یکی از مهم‌ترین دلایلی که باعث گردید چنین قضاوت‌هایی در مورد شیخ جنید و به دنبال آن شیخ حیدر شود در مرحله اول به پیوند و ازدواج آنان با خاندان سلطنتی اوزون حسن، مؤسس سلسله آق‌قویونلو برمی‌گردد. زیرا از

دیدگاه منطقی شیخ جنید شیعه مذهب، که هم خود و هم اجدادش به دور از فعالیت‌های سیاسی درگیر طریقت صوفی و ارشاد مذهبی مریدان خود بودند به ناگاه با دختری ازدواج می‌کند که از خاندان سلطنتی آق‌قویونلو است و خانواده و خاندانش درگیر فعالیت‌های سیاسی‌اند و حتی از لحاظ مذهبی نیز بر آیین تسنن می‌باشند به طوری که همین پیوندها با خانواده سلطنتی اوزون حسن، به مرور زمان، خاندان صفوی را وارد عرصه قدرت و سیاست کرد و تا پادشاهی شاه اسماعیل و فرزندانش بر کل سرزمین ایران پیش رفت. زیرا شیخ جنید خواهر اوزون حسن را به همسری برگزید و پس از قتل وی، سلطان حیدر دختر اوزون حسن را به همسری اختیار کرد. در این خصوص بوداق منشی که در عصر شاه اسماعیل و تهماسب می‌زیست و تاریخ جواهر الاخبار را به نام شاه اسماعیل دوم تألیف نمود می‌گوید:

«چون نوبت به سلطنت جنید رسید میل سلطنت صوری کرد و به صحبت امیرکبیر ابوالنصر حسن بیگ آمد، آغاز سلطنت او بود، امیرکبیر او را عزیز و کریم کرد و خواهر خود را به التماس به او داد و خدیجه بیگی نام داشت» (قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۰۹).

در واقع این پیوند، قدرت خاندان صفویه را چند برابر کرد و شیخ جنید توانست با سپاهی مجهز به اردبیل برگردد ولی در جنگی که با شروان شاه پادشاه قراقویونلو در کنار رودخانه درگرفت کشته شد (تاج‌بخش، ۱۳۷۲: ۱۴).

بنابراین از آنچه گذشت ظاهراً چنین استنباط می‌شود که از دوران شیخ جنید اعتقادات دینی و فعالیت‌های سیاسی با هم گره می‌خورد و در دوران‌های بعدی به اوج می‌رسد. یکی از محققان غربی معاصر در این زمینه می‌نویسد:

«کار انتقال از طریقت درویشی شیوخ صفویه به حکومت دنیوی به دست روحانیون با روی کار آمدن شیخ جنید عملی شد. او که پیشوا و مرشد مقتدر جماعتی از درویشان مؤمن و سرسپرده بود مدعی حکومت و ریاست دنیوی شد و این مطلب بخودی خود چندان مهم است که موضوع قلمرو حکومتی آن را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد» (هیتس، ۱۳۷۷: ۱۵).

پطروشفسکی نیز در گزارشات خود همین ادعا را تأیید کرده و می‌گوید: باید گفته شود که در فعالیت شیخ جنید و شیخ حیدر منافع سیاسی بر مقاصد روحانی و دینی توفیق بارز و آشکار داشته و هر بار که منافع این شیخان شیعه اقتضا می‌نمود ایشان با کمال اشتیاق، به یاری سلطان سنی آق‌قویونلو استظهار می‌جستند (پطروشفسکی، ۱۳۶۲: ۳۸۸).

با قتل شیخ جنید، شیخ حیدر فرزند او جانشین پدر در سال ۸۶۰ ه. ق شد و ریاست خاندان صفوی را بر عهده گرفت و با پیروان خود به دیار بکر رفت و مورد احترام اوزون حسن واقع شد (تاج‌بخش، همان).

شیخ حیدر که شاه اسماعیل مؤسس سلسله صفوی فرزند اوست نیز آشکارا دارای گرایشات شیعی بود و او نیز با خاندان سلطنتی اوزون حسن وصلت نمود. میرزا محمد معصوم که از مورخان عهد صفوی است در این باره آورده است:

«اوزون حسن به وسیله حسن عقیدت و اخلاصی که نسبت به دودمان صفویه علویه داشت، صبیحه حبیبیه خود مهد علیا حلیمه بیگم اغا را در سلک ازدواج سلطان حیدر انتقام داد و به سبب آن وصلت جاه و جلال و اسباب شوکت و اقبال آن سلطان ولایت نشان روی در ترقی و ازدیاد نهاد» (معصوم، ۱۳۵۱: ۷).
اما سلطان حیدر نیز به سرنوشت پدر دچار شد: سلطان حیدر از وطن مألوف عازم شروان شاه شد. با شروانشاه طرح مقاتله و محاربه انداخت، در آن معرکه قیامت شربت شهادت چشید و رایت ارتحال به عالم بقا برافراخت (همان).

حاصل سخن آنکه اسماعیل، زاده پدری است که آشکارا گرایشات شیعی داشت و حتی اجداد او سلطان جنید و خواجه علی نیز بر همین آیین بودند و بالطبع گرایشات شیعی به صورت بالقوه در درون وی به صورت نهفته وجود داشت. با کشته شدن سلطان حیدر، اسماعیل با همراهی قزلباشان به لاهیجان در نزد سادات کیا می‌رود جایی که تحت تعالیم و آموزش‌های شیعی شمس‌الدین لاهیجی قرار می‌گیرد.

نقش شمس‌الدین لاهیجی و سادات کیا در باورهای مذهبی شاه اسماعیل

قاضی شمس‌الدین محمد گیلانی از علمای لاهیجان در قرن دهم هجری متکفل و مربی شاه اسماعیل به هنگام اقامت وی در لاهیجان بوده است و بدون شک در باورهای شیعی او تأثیر زیادی نهاده است.

نویسنده نامعلوم تاریخ جهانگشای خاقان در کتاب خود آورده است:

«میرزا علی حاکم لاهیجان در ایام اختفای اسماعیل در گیلان مولانا شمس‌الدین لاهیجی را که از فضلاء آن دیار بود را به تعلیم قرآن مجید مقرر داشت و آن حضرت از روی رغبت نزد مولانای مذکور درس قرآن و کتب فارسی و عربی می‌خواند» (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۶۴-۶۵).

همچنین حسن بیگ روملو نگارنده احسن التواریخ، که از منابع عمده تاریخ صفوی محسوب می‌شود و در دوران شاه طهماسب زندگی می‌کرده است در تاریخ خود آورده است:

«پادشاه والاجاه نزد شمس‌الدین لاهیجی قرائت قرآن مجید می‌نمود» (روملو، ۱۳۸۴، ۲: ۹۱۰).

در آموزش و تربیت شاه اسماعیل صفوی در نزد شمس‌الدین گیلانی تقریباً تردیدی نیست و دیگر منابع متقدم صفوی که همه از منابع دست اول این دوران محسوب می‌شود نیز این حضور را تأیید و در کتب خود آورده‌اند که به چند نمونه از آنها در تأیید مطلب خود اشاره‌ای می‌کنیم:

«صدارت را به قاضی شمس‌الدین جیلانی که معلم آن حضرت بود تفویض داشتند» (غفاری قزوینی، ۱۳۴۳:

«شمس‌الدین گیلانی که در گیلان معلم نواب خاقانی بود به صدارت منصوب شد» (شیرازی، ۱۳۶۹: ۴۰).
 «اسماعیل وقتی که در گیلان بود از محضر مولانا شمس‌الدین لاهیجی خواندن قرآن و آثار عربی و فارسی فرا گرفت» (مستوفی، ۱۳۷۵: ۴۸).

«شاه اسماعیل تا مدت شش سال و نیم در گیلان توقف نموده بعضی اوقات در بیه پس و ایامی در خطه لاهیجان روزگار گذرانده و نزد مولانا شمس‌الدین لاهیجی قرائت قرآن مجید می‌فرمود» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۲۶).
 همچنین ذکر این مهم در اینجا ضروری به نظر می‌رسد که در مدت اقامت شاه اسماعیل در لاهیجان بسیاری از مریدان و کسانی که اعتقادات مذهبی به خاندان صفوی داشتند و آنان را صاحب کرامات می‌دانستند برای اسماعیل میرزا هدیه‌ها و نذورات فراوان می‌بردند. در تاریخ خانی در تأیید این معنا آمده است:
 «در زمان اقامت حضرت شاهی به گیلان، مریدان و معتقدان، علی تباعد الدیار و تدانیها، خصوصاً مردم طبقات روم، به طواف حریم حرم کعبه مثال نواب شاهی، بیهوش و سراسیمه و به اسم سامی ذاکر، با نذور به قدم صدق می‌شتافتند» (لاهیجی، ۱۳۶۶: ۱۰۴).

بدیهی است با توضیحات فوق و با استناد به این منابع مهم می‌توان با قطعیت از شاگردی شاه اسماعیل به نزد شمس‌الدین سخن گفت. درباره شخصیت شمس‌الدین در منابع تاریخی اطلاعات کمی یافت می‌شود ولی از آنجا که وی نقش ویژه‌ای در تربیت شاه اسماعیل داشته است به همین علت به نظر می‌رسد تأثیر عمیقی بر بنیان‌های مذهبی شاه اسماعیل گذاشته است. به اعتقاد پژوهشگران تاریخ کمبریج:

«لاهیجی مسلماً در روح و روان شاگرد خویش تأثیری در خور داشت، چون همو بود که کمی پس از جلوس اسماعیل به تخت شاهی، به مقام صدری رسید و عالی‌ترین مقام مذهبی را در قلمرو امپراتوری صاحب شد. بعدها هم حضانت شاهزادگان را در دربار به او سپردند و تردیدی نیست که شمس‌الدین شیعه بوده است» (رویمر، ۱۳۸۹، ۶: ۱۵).

نکته شایان ملاحظه آن است که گیلان عموماً پناهگاه مخالفان حکومت بوده است. در زمان عباسیان که علویان، زیر فشارها و تهدید زندان و کشته شدن قرار داشتند گیلان پناهگاه آنان گردید. به همین علت شاه اسماعیل به سید علی کیا حاکم گیلان پناه برد که شیعه مذهب بود و همین شخص، طبق سنت و روال آموزشی منطقه، شمس‌الدین لاهیجی را که از علمای شیعه بود به امر تربیت او گمارد. سید علی کیا با روی گشاده، فرزندان شیخ حیدر را پذیرفته بود، زیرا شیخ حیدر را فردی شیعی می‌شناخت و علت انتخاب معلمان شیعی مذهب برای فرزندان او امری طبیعی بود (ترکمنی آذر، ۱۳۸۳: ۳۳۹).

از طرف دیگر سادات کیا که حاکمیت بخش‌هایی از گیلان و مازندران را در اختیار داشتند نه تنها مذهب تشیع داشتند بلکه در تثبیت و ترویج آن نیز می‌کوشیدند (شریعتی فوکلائی، ۱۳۸۸: ۱۷۲) و به همین دلیل است که شاه اسماعیل در دوران کودکی و پس از قتل برادر خویش و به هنگام فرار از دست حاکمان آق‌قویونلو به لاهیجان پناه می‌برد و دوران کودکی خود را در محیطی کاملاً شیعی و تحت تعالیم مکتب شیعه می‌گذراند. بنابراین لاهیجان

به دو دلیل برای صوفیان صفوی اهمیت داشت. نخست آن که محل اقامت شیخ زاهد گیلانی و شیخ صفی‌الدین اردبیلی بوده است و دیگر آنکه سادات آل کیا، شیعیان مورد اطمینانی برای خاندان صفوی محسوب می‌شدند. حال با توجه به آنچه گذشت بهتر می‌توان زمینه‌های رسمی کردن مذهب تشیع توسط شاه‌اسماعیل را بررسی کرد. شاه‌اسماعیل اولاً دارای اجدادی بود که گرایش به تشیع داشتند و بر طبق آنچه گفته شد سلطان حیدر پدر او و شیخ جنید جد او آشکارا دارای گرایشات شیعه بودند و طبیعی است که این گرایشات بر شیعی بودن شاه‌اسماعیل تأثیر گذاشته است. نکته دوم آنکه در واقع سلطان حیدر، پدر شاه‌اسماعیل و خواجه علی برادر او و جنید جد او، توسط سنیان آق‌قویونلو کشته شده بودند و یا به تعبیر تاریخ فواید الصفویه شربت شهادت نوشیده بودند (قزوینی، ۱۳۶۷: ۶). به عبارت دیگر خاندان شیعی او توسط سنیان کشته شده بودند و طبیعی است که آتش انتقام از آنها در وجود اسماعیل زبانه می‌کشید که این مهم نیز به سهم خود در رسمی کردن تشیع مؤثر بوده است. مرحوم نصرالله فلسفی در این خصوص می‌گوید:

«این جوان سیزده ساله..... به تشویق و تحریک مریبان خود و خیل صوفیان شیعه‌ای که از روم و شاه همواره آمادگی خویش را برای فداکاری و جان‌سپاری به او و حمایت‌کنندگان‌ش گوشزد می‌کردند، مصمم شد که از لاهیجان به آذربایجان بازگردد و به دستگیری ایشان، انتقام پدر و جدش را از شروانشاه و خالوزادگان خویش، امرای آق‌قویونلو، بگیرد» (فلسفی، ۱۳۹۱: ۱۷).

و نکته سوم این که بر طبق آنچه شرح داده شد تربیت و پرورش شاه‌اسماعیل در یک محیط شیعی و در نزد یک مربی شیعه کاملاً در عقاید و باورهای او تأثیر عمیق گذاشته بود. به همین علت است که در تاریخ کمبریج گرایشات مذهبی شاه‌اسماعیل را بیشتر زائیده ایمان درونی وی می‌داند (رویمر، ۱۳۸۹: ۱۶). اما در زمینه گرایشات شیعی شاه‌اسماعیل و چرایی اتخاذ یک سیاست شیعی باید به نکته چهارمی نیز توجه کرد و آن هم نقش ترکان آناتولی است.

در دوره میان یورش مغول تا استقرار دودمان صفوی، خانقاه‌ها و زاویه‌ها گسترش یافت و سلسله‌های صوفی پدید آمد. در واقع در این دوره، تصوف به صورت پلّی میان تسنن و تشیع درآمد. در واقع می‌توان چنین گفت که تصوف از تسنن آغاز کرد و سرانجام بخش عمده آن به دلایل درونی به تشیع روی آورد. (فرهانی منفرد، ۱۳۸۸: ۳۳).

دکتر عبدالحسین زرین‌کوب در این زمینه به همین نتیجه مهم اشاره کرده و می‌گوید:

«صوفیان در عین آن که تشیع را رکن عمده دولت خویش ساختند تصوف را رکن دیگر آن تلقی کردند و در نهضت انقلابی آنها بود که تصوف و تشیع به هم امتزاج یافت و رنه متکلمان و فقهای مذهب تشیع جز به ندرت تصوف را به عنوان طریقه‌ای که با تشیع قابل تلفیق باشد تلقی نکرده‌اند» (زرین‌کوب، ۱۳۶۹: ۲۲۶).

همچنین دکتر کامل مصطفی‌الشیبی در کتاب تشیع و تصوف آورده است:

«شیعه که از دیرباز در اشتیاق آن بوده از تصوف به نفع دعوت شیعیانه بهره گیرد در دولت صفوی این آرزویش به نحو کامل تحقق یافت و از هدف خود نیز فراتر رفت به طوری که تصوف در تشیع ذوب شد و استقلال و موجودیت خود را از دست داد و دست آخر تبدیل به سایه و تابع تشیع گردید» (کامل الشیعی، ۱۳۷۴: ۳۸۷).

از نظر جغرافیایی نیز آناتولی نقطه اوج پیوند عملی تصوف و تشیع در نهضت‌های اجتماعی بود که در نهضت صفویان نقش بسیار مهمی ایفا کرد. آناتولی در اصل به صورت بوته آمیزش آزاد عقاید مذهبی درآمده بود و در این میان دو بخش اصلی این عقاید تشیع و تصوف بودند (فرهانی منفرد، ۱۳۸۸: ۳۶).

تحقیقاتی که درباره قبایلی که در تشکیل حکومت صفوی و در کنار شاه اسماعیل بوده‌اند نشان می‌دهد که این قبایل که شامل تكلو، ذوالقدر، قره مانلو، استاجلو، شاملو و روملو دارای خاستگاه آسیای صغیر بوده‌اند و در نتیجه از گرایش‌های شیعی تأثیر گرفته‌اند که در نتیجه در ترغیب و کمک به شاه اسماعیل و گرایش‌های مذهبی او بسیار مؤثر بوده‌اند (همان، ۳۷).

در تاریخ الفی نیز به همین حضور اشاره شده و می‌نویسد:

«و از طوایف مریدان و معتقدان قریب به هفت هزار کس از استاجلو و شاملو و تكلو و درساق و روملو و ذوالقدر به درگاه پادشاه جمع شدند» (تنوی و قزوینی، ۱۳۸۲، ۸: ۵۴۷۹).

به همین علت است که برخی محققان معتقدند: شاید یکی از علت‌های تمایل خاندان شیخ صفی از مذهب شافعی به مذهب امامی اثنی‌عشری، داشتن همین‌گونه مریدان و لزوم هم‌رنگی و هماهنگی با آنان بود (طغیانی، ۱۳۸۵: ۲۵).

و در پایان این بخش و از آنچه گذشت روشن می‌شود که هر چند از صفویان به عنوان خاندانی که مذهب تشیع را بر مسند حکومت آوردند یاد می‌شود اما در واقع تا حدودی فضای جامعه نیز در بخش‌های مختلف برای این امر مهیا شده بود. به دیگر سخن بر خلاف گمان عده‌ای که صفویان را عامل ترویج تشیع در ایران می‌دانند خود صفویه نیز تحت تأثیر فضای فکری زمان خود که میل شدیدی به تشیع داشت قرار گرفت و تنها اقدام آنان رسمیت بخشیدن به مکتب اهل بیت در ایران بود.

سیاست شاه اسماعیل در تثبیت مذهب تشیع

زمانی که شاه اسماعیل صفوی به سال ۹۰۷ ه.ق، بعد از در هم شکستن نیروی الوند میرزا در ناحیه شرور تبریز را به تصرف خود درآورد، بیشتر اهالی این شهر که مرکز ایالت آذربایجان و پایتخت ترکمانان آق‌قویونلو به حساب می‌آمد، مذهب تسنن داشتند. به همین علت اعلان مذهب شیعه به عنوان مذهب رسمی ایران در تبریز به سهولت و بدون اشکال برگزار نشد (صفاکیش، ۱۳۹۰: ۳۸۲).

در تاریخ عالم آرای صفوی آمده است:

«قزلباش گفتند ای شهریار، فکری می‌باید کرد در خواندن خطبه اثناعشر. چرا که دویست سیصد هزار در تبریزند و از زمان حضرات تا حال این خطبه را کسی بر ملا نخوانده و می‌ترسیم که مردم بگویند که ما پادشاه شیعه نمی‌خواهیم» (عالم آرای صفوی، ۱۳۵۰: ۶۸).

همچنین در تاریخ جهانگشای خاقان ذکر شده است:

«امرا گفتند قربانت شویم سیصد هزار خلق که در تبریز است، چهار دنگ آن همه سنی‌اند» (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۱۴۷).

«بدیهی است که تغییر مذهب در یک شهر سنی‌نشین به سادگی ممکن نبود و قطعاً با مقاومت مردم روبه‌رو می‌شد.

می‌ترسیم که بگویند ما پادشاه شیعه نمی‌خواهیم و نعوذبالله اگر رعیت برگردد چه تدارک در این باب توان کرد؟ شاه فرمودند که مرا بدین کار بازداشته‌اند و خدای عالم با حضرات ائمه معصومین همراه من‌اند و من از هیچ کس اندیشه ندارم» (همان).

همچنین گفت: «به توفیق الله تعالی اگر رعیت حرفی بگویند شمشیر می‌کشم و یک کس را زنده نمی‌گذارم. روز جمعه می‌روم و خطبه مقرر می‌دارم تا بخوانند» (جهانگشای خاقان، همان).

در تاریخ عالم آرای شاه‌اسماعیل در این باب نقل شده است که:

«از اکثر مردم می‌شنویم که ما پادشاه شیعه نمی‌خواهیم» (عالم آرای شاه‌اسماعیل، ۱۳۸۴: ۶۸).

همه اینها نشان‌دهنده آن است که چه شرایطی در تبریز حاکم بود. ملاحظات و تردیدهای قزلباشان و شاه‌اسماعیل، بدان علت بود که اکثریت ساکنان آذربایجان و به ویژه تبریز پیروان مذهب تسنن به شمار می‌رفتند. نکته قابل توجه در این امر آن است که علیرغم مشکلات فراوان در تغییر مذهب به تشیع، شاه‌اسماعیل هرگز عقب‌نشینی نکرد و شاید بتوان همین مسئله را به نوعی به خاطر اعتقاد قلبی او به آیین تشیع دانست. هر چند پاسخ او به این اعتراضات استفاده از قوه قهریه بود. به طوری که در شرح اولین روز جمعه‌ای که در مسجد جامع تبریز قرار بود هم سلطنت شاه‌اسماعیل اعلام و هم خطبه امامیه به عنوان اعلام رسمی مذهب تشیع خوانده شود نقل شده است:

«روز جمعه نواب گیتی ستان به مسجد جامع تبریز تشریف آورده، فرمود که تا مولانا احمد اردبیلی که یکی از اکابر شیعه بود، بر سر منبر رفته و آن حضرت نیز شمشیر جهانگیر را برهنه نمود، خود نیز چون آفتاب تابان بر سر منبر آمد (همان، ۶۰). مولانا احمد مشارالیه، شروع در خطبه خواندن نمود، غلغله در میان خلق افتاد. اما دو دانگ مردم، شکر حضرت باری می‌کردند و باقی مردم هر که خواست که از جای خود حرکت کنند که جوانان قزلباش دور ایشان را فرو گرفته، حرکت نمی‌توانستند کردن» (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۱۴۸).

و ظاهراً از منابع تاریخی چنین استنباط می‌شود که تبرا کردن یعنی لعن بر خلفای سه‌گانه، به دستور شاه‌اسماعیل از همان لحظه آغاز می‌گردد:

«شاه شمشیر بلند کرده گفت تبرا کنید... آن دو دانگ به آواز بلند بیش باد و کم مباد گفتند و آن چهار دانگ دیدند که جوانان قزلباش خنجرها و شمشیرها در دست، گفتند هر کدام که نمی‌گویند، کشته می‌شوید. تمامی خلق تبرا نموده، لعن بر ابوبکر و عمر و عثمان نمودند، بیش باد گفتند» (همان).

در منابع کهن صفوی در جهت رسمی کردن آیین تشیع توسط شاه اسماعیل به خشونت‌های وی و نیز قتل و کشتار مخالفان اشارات فراوان شده است:

«و تبرا ییان در کوچه و بازار و به آواز بلند زبان به طعن و لعن مخالفان دین گشاده از غلبه و تسلط سنیان هیچ اندیشه نمی‌نمودند» (حسینی، ۱۳۷۹: ۱۸).

«و فرمان واجب الاذعان به صدور پیوست که من بعد هرکس خلاف مذهب امامیه نماز بگذارد، تیغ بندان عتبه علیه، سرش را از تن جدا سازند و جاهلان و متعصبان که قبل از اعلا سوای ولای شاه ولایت در شهر ولایت محبان و شیعیان را تعذیب و ایذا نموده‌اند در آتش انتقام بگدازن» (خواندمیر، ۱۳۷۰: ۱۲۶).

دکتر زرین‌کوب در پژوهش خود در این باره معتقد است که ترویج تشیع در ایران بدون بروز این‌گونه خشونت‌ها امکان‌پذیر نبوده است و می‌گوید:

«اقدام مؤسس حکومت صفویه در ترویج تشیع خاصه با خشونت‌هایی که به وسیله صوفیان تولایی و تبرا یی همراه بود بدون شک با مقاومت و عکس‌العمل اهل سنت همراه بود. همچنین این نکته که بر حسب روایت تاریخ جهان آرا حکم کرد تا کسانی که هنگام استماع طعن و لعن تبرا ییان در کوی و بازار محلات به بانگ بلند پیش باد کم مباد نگویند به وسیله تبرداران و قورچیان به قتل آیند نشان می‌دهد که ترویج تشیع در بلاد مختلف ایران به هر حال نمی‌توانست بدون این‌گونه خشونت‌ها که قسمتی از آنها نیز مولود خوی تند و طبیعت قهار خود اسماعیل بود پیشرفت کند» (زرین‌کوب، همان).

از آنچه گفته شد چنین حاصل می‌شود که در آغاز سلطنت شاه اسماعیل صفوی مذهب تابع سیاست بود هر چند برخی محققان بر این باورند که کوشش اسماعیل صفوی در به دست آوردن قدرت و کشورگشایی را باید بیشتر کوششی سیاسی و نه مذهبی دانست (میراحمدی، ۱۳۶۹: ۵۲). اما نظر نگارنده این سطور آن است که شاه اسماعیل صفوی اصولاً بنای دولت و زمامداران را بر دو ستون قوی قرار داد که یکی مذهب شیعی و دیگری ملیتی ایرانی بود که اولی بر عواطف و شعار شیعی استوار بود که شرح آن در قسمت‌های پیشین آمد و دیگری بر هویت و ملیت ایرانی. به عبارت دیگر شاه اسماعیل به شرحی که ذکر شد هم دارای اعتقادات شیعی بود که به هیچ وجه نمی‌توان آن را صد در صد محافظه‌کارانه یا تنها و تنها و نه از روی ذره‌ای اعتقاد و فقط در جهت پیشبرد اهداف سیاسی قلمداد کرد و هم بر هویت و ملیت ایرانی خویش تعصب داشت. دلیل تعصب بر هویت ایرانی وی را شاید بتوان از روی نام فرزندان او که همه دارای اسامی ایرانی بودند بهتر شناخت. به تعبیر عالم آرای عباسی:

«از آن حضرت چهار شاهزاده نامدار یادگار ماند و همگی در صغر سن بودند. طهماسب میرزا، بهرام میرزا،... القاس میرزا و سام میرزا» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۴).

همچنین در این حوزه باید به نکته مهم دیگری هم توجه کرد و به تجزیه و تحلیل آن پرداخت. در برخی منابع کهن از شاه اسماعیل به عنوان یک شخصیت مقدس و معنوی که مشمول کرامات اولیا خدا بوده است یاد می‌شود تا جایی که حتی مؤلف گمنام عالم آرای شاه اسماعیل پادشاهی او را منوط به اذن و اجازه امام زمان می‌داند و می‌نویسد:

«آن شهریار گفت که ای اسماعیل. حالا وقت آنست که خروج کنی. آن جوان گفت امر از حضرت صاحب الامر است. فرمود که پیش بیا. پس آن جوان پیش رفت آن حضرت کمر زنجیرش را گرفته سه مرتبه او را از زمین برداشته و کمرش را به دست مبارک بست و به دست مبارک تاج بر سرش گذاشت..... پس فرمودند که ای فرزند رخصت است و فاتحه در حق او خواندند..... و آن شهریار حضرت صاحب الامر بود» (عالم آرای شاه اسماعیل، ۱۳۸۴: ۴۳-۴۲).

خواند میر نیز در تاریخ حبیب السیر پادشاهی اسماعیل را به نوعی الهام از طرف خداوند دانسته و نوشته است: «اما حضرت شاه تا زمانی که ضمیر منیرش به این معنی الهام‌پذیر شد که صبح خلافت و کامرانی را وقت دمیدن است و نسیم سلطنت و جهانبانی را هنگام وزیدن در خطه لاهیجان مقیم بود» (خواندمیر، ۱۳۸۰، ۳: ۴۴۲). واقعیت آن است که با توجه به فضایی که در آن مقطع شاه اسماعیل به پادشاهی رسید با توجه به آزارها و ظلم و ستم‌ها و آن همه قتل و کشتار و جنایت که بعد از حمله مغولان به مرم ایران رسید میزان انتظارها برای ظهور منجی به شدت افزایش یافت و این زمینه که شاه اسماعیل را جانشین امام زمان بدانند و وی را مشمول عنایات و کرامات او بدانند به راحتی در بین مردم وجود داشت. ادوارد براون در این زمینه از قول یک تاجر ونیزی می‌نویسد: «به همان سان که مسلمانان روی زمین همه جا لا اله الا الله محمد رسول الله را بیان می‌کنند ورد زبان ایرانیان لا اله الا الله اسماعیل ولی الله است. شاه اسماعیل دارای مقام مرشد کامل بود و همه به ویژه سپاهیان وی را جاودانه می‌شمردند» (براون، ۱۳۶۶، ۴: ۴۸-۴۹).

در سفرنامه ونیزیان که مشتمل بر شش سفرنامه است و سفرای ونیزی وقایع دوران شاه اسماعیل را با چشم خود دیده و گزارش کرده‌اند نیز ذکر شده:

«این صوفی (شاه اسماعیل) را مردم کشورش مانند معبودی دوست دارند و تکریم و تعظیم می‌کنند. بخصوص سپاهیان که بسیاری از آنان بی‌زره به جنگ می‌روند و انتظار دارند که اسماعیل در پیکار نگهدار ایشان باشد. همچنین کسانی دیگر هستند که بی‌زره و جوشن به جنگ می‌روند و راضیند که در راه پادشاه خود کشته شوند. از این رو با سینه‌های برهنه به پیش می‌تازند و فریاد می‌زنند شیخ شیخ. نام خدا را در سراسر ایران فراموش کرده و فقط اسم اسماعیل را به خاطر سپرده‌اند» (للو، ۱۳۸۱: ۴۵۶).

مخصوصاً آنچه باعث می‌شد که این ایده در بین مردم تقویت شود و پذیرش این باور برای برخی آسان‌تر گردد آن بود که نسب خاندان شاه اسماعیل در بسیاری منابع کهن به شرح ذیل به امام موسی کاظم رسیده است.

شاه اسماعیل ابن شاه حیدر ابن سلطان جنید ابن شیخ ابراهیم بن شیخ خواجه علی بن صدرالدین موسی ابن زبده الکمال الافاق شیخ صفی الدین اسحاق ابن شیخ امین الدین جبریل ابن شیخ صلاح ابن رشید ابن محمد الحافظ بن عوض بن فیروز شاه زرین کلاه بن محمد ابن شرفشاه ابن محمد ابن حسن ابن محمد ابراهیم ابن جعفر ابن اسماعیل ابن محمد ابن محمد ابن احمد اعرابی ابن ابومحمد القاسم حمزه ابن امام موسی الکاظم (جنابدی، ۱۳۷۸: ۶۸).

قطعاً سیادت خاندان صفوی و این انتساب در نگاه معنوی به شاه اسماعیل بسیار کارا و مؤثر بوده است. هر چند یعقوبی در تاریخ خود به حمزه به عنوان فرزند امام موسی اشاره کرده (یعقوبی، ۱۳۸۲، ۲: ۴۲۰) که در این سلسله نسبی نیز آورده شده است و برخی محققان معاصر مانند ذبیح الله صفا نیز آن را تأیید کرده است و می گوید: نسب شیخ صفی الدین به امام موسی کاظم می رسد (صفا، ۱۳۵۶: ۲۳۷) اما تحقیقات جدید مورخان و پژوهشگران نشان داد که این انتساب به هیچ وجه صحیح نیست. تا جایی که مرحوم نصرالله فلسفی که تحقیقات عمیقی درباره صفویه انجام داد این انتساب را به شدت رد کرده است و می گوید:

«ظاهراً از خاندان صفویه نخستین کسی که ادعای سیادت کرد و نسب جد خود شیخ صفی الدین را به امام موسی کاظم رسانید، شیخ حیدر، پدر شاه اسماعیل اول بود و از آن پس پادشاهان این سلسله، و از آن جمله شاه عباس، نیز خود را از اولاد علی شمردند، اما به طوری که از تواریخ زمان بر ماید، این نسب نامه اساس درستی ندارد و از تحقیقات جدید نیز به ثبوت رسیده است که فیروز شاه زرین کلاه، جد هفتم شیخ صفی الدین، از کردستان در حدود سال ۵۶۹ه.ق به آذربایجان آمده است و اجداد صفویه اصلاً ایرانی بوده و حتی به زبان آذری یعنی به زبان بومی آذربایجان سخن می گفته اند» (فلسفی، ۱۳۹۱، ۱: ۳۵).

همچنین اقبال اشتیانی نیز این نسب نامه را رد کرده و می گوید: «مورخان عهد صفوی این سلاطین را از طرف پدر به امام موسی کاظم منتسب و نسب نامه ای نیز جهت ایشان ساخته اند. اما این نسب به هیچ وجه مسلم نیست و در کتبی که قبل از عهد شاه تهماسب و در ایام شاه اسماعیل و اجداد او نوشته شده وجود ندارد» (آشتیانی، ۱۳۴۷: ۶۶۲). احمد کسروی نیز در تحقیقات خود سیادت خاندان صفوی را به شدت رد کرده و می گوید: «از شیخ صفی تا شاه اسماعیل که دویست سال کم و بیش گذشته در خانواده صفوی سه دگرگونی رخ داد. شیخ سید نمیبود و نبیرگان او سید شده اند. شیخ سنی می بوده و نبیره او شاه اسماعیل شیعه سنی کش از آب درآمده. شیخ فارسی زبان می بود و بازماندگان او زبان ترکی را پذیرفته اند» (کسروی، ۱۳۷۹: ۱۱).

اما فارغ از این موضوع آنچه مسلم است آن است که مقام شاه اسماعیل در بین بسیاری از مردم و خصوصاً طبقه قزلباش پیرامون او به غیر از جنبه سلطنت و پادشاهی به نوعی مقام معنوی وزیر شاخه ای از مقام امامت و اولیای خدا نیز بوده است. در این خصوص میشل مزای می گوید:

«با نگاهی به برخی آثار به یادگار مانده از این دوران و با موشکافی در بسیاری از آثار مطالعاتی که سال ها و سده ها پس از این روزگار نوشته شده در می یابیم که اسماعیل ظاهراً خود را امام و پیشوای زمان مردم هم روزگار خود می نامید و به نظر می رسید که مردم تا پیش از شکست چالدران این ادعا را وفادارانه باور کرده بودند» (مزای، ۱۳۶۳: ۲۰۷).

یکی از مهم‌ترین اقداماتی که در این دوران توسط شاه‌اسماعیل صورت گرفت و در راستای سیاست مذهبی وی قابل تحلیل است دعوت از علمای شیعه به ایران است. در واقع اگر به دیده انصاف به این موضوع بنگریم باید به این حقیقت اعتراف کرد که اگر این دعوت صورت نمی‌گرفت و مسائل اعتقادی و کلامی و فلسفی شیعه توسط عالمان شیعی در این مرحله نگارش و بسط نمی‌یافت قطعاً سیاست رسمی کردن تشیع توفیق چندانی نمی‌یافت. به دیگر سخن، تثبیت مذهب تشیع توسط شاه‌اسماعیل دو مرحله اساسی را پشت سر گذاشت. در ابتدا اعلام مذهب شیعی اثنی‌عشری به عنوان مذهب رسمی حکومت و در مرحله بعد، دعوت از علمای شیعی جیل عاملی برای تشریح و ترویج و بسط آن. یکی از محققان در این زمینه می‌گوید:

«به نظر می‌آید که بنیانگذاران دولت صفوی پس از اعلان تشیع، به منظور بهره‌برداری از دانش فقهی علمای شیعه جیل عامل آنان را به ایران دعوت کردند..... در این میان یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های مهاجر به ایران که نقشی تعیین‌کننده در مقطعی از دوره یکم ساختار دینی ایران در عهد صفویان پیدا کرد، علی ابن عبدالعال کرکی بود» (صفت گل، ۱۳۸۹: ۱۴۲-۱۵۰).

هر چند بحث در این زمینه پژوهشی مستقل را می‌طلبد که ما قصد ورود به آن را نداریم و تنها در دنباله سیاست‌های مذهبی شاه‌اسماعیل اشاره مختصری بدان کردیم اما بدیهی و روشن است که ورود این عالمان دینی به کشور بعدها زمینه‌ساز تربیت عالمان شیعی بزرگی در دوران صفوی و حکومت‌های بعد از آن گردید که قطعاً اگر این اتفاق نمی‌افتاد همچون گذشته حکومت شیعی دوام نمی‌آورد و تا امروز دوام نمی‌یافت.

نتیجه‌گیری

شیعیان که همواره در طول تاریخ آرمان تشکیل یک حکومت شیعی براساس آموزه‌ها و تعالیم امامان خود را داشتند برای رسیدن به این هدف تلاش‌های فراوانی می‌کردند. به خصوص در دوران امویان و عباسیان قیام‌های متعددی صورت گرفت که هیچگاه به پیروزی قطعی نرسید. هرچند در مقاطعی مانند حکومت آل‌بویه که گرایش‌های شیعی داشتند فضای بهتری برای ترویج فعالیت‌های شیعی فراهم شد و علمایی مانند شیخ کلینی، شیخ مفید، سیدرضی و.... در ترویج علوم شیعی تلاش فراوان کردند با وجود این در این دوران‌ها نیز هیچگاه یک حکومت رسمی شیعی شکل نگرفت. با حمله مغولان به بغداد و نابودی خلافت عباسی شیعه جانی دوباره گرفت و علمایی مانند خواجه نصیر و علامه حلی از فرصت ایجاد شده نهایت استفاده را کردند و در ترویج و نشر علوم شیعی تلاش‌های محققانه‌ای کردند. از فاصله سقوط بغداد تا تشکیل دولت صفوی گرایش‌های صوفی بیشتر به سمت آیین تشیع تمایل پیدا کرد و فضا برای تشکیل حکومت شیعی مساعد شد. در این میان شاه‌اسماعیل صفوی که خود در محیطی شیعی و دانش‌آموخته در نزد مربی شیعه مذهب بود و در اطراف او نیز قزلباشان بودند که به همین مذهب گرایش داشتند در حالی که فضای جامعه در برخی مناطق چنین تمایلاتی داشت مذهب دوازده امامی را به عنوان مذهب رسمی کشور اعلام نمود.

منابع

- ابن‌بزاز، درویش ابن‌اسماعیل (۱۳۷۳). صفوه الصفا، تصحیح غلامرضا مجد طباطبایی، تهران، انتشارات زریاب، چاپ اول.
- آشتیانی، عباس (۱۳۴۷). تاریخ مفصل ایران از صدر اسلام تا انقراض قاجاریه، به کوشش محمد دبیر سیادقی، تهران، خیام، چاپ اول.
- براون، ادوارد (۱۳۶۶). تاریخ ادبیات ایران، ترجمه رشید یاسمی، تهران، نشر ابن‌سینا، چاپ دوم.
- پارسادوست، منوچهر (۱۳۷۵). شاه‌اسماعیل اول پادشاهی با اثر دیرپای در ایران و ایرانی، تهران، نشر انتشار، چاپ اول.
- پطروشفسکی، ایلپاولیچ (۱۳۶۲). اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات پیام، چاپ هفتم.
- تاج‌بخش، احمد (۱۳۷۲). تاریخ صفویه، شیراز، انتشارات نوید شیراز، چاپ اول.
- تنوی، احمد؛ قزوینی، آصف‌خان (۱۳۸۲). تاریخ الفی، تصحیح غلامرضا مجد طباطبایی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- ترکمان، اسکندریگ (۱۳۸۲). عالم آرای عباسی، تهران، نشر امیرکبیر، چاپ اول.
- ترکمنی آذر، پروین (۱۳۸۳). تاریخ سیاسی شیعیان اثنی‌عشری در ایران. تهران. نشر شیعه‌شناسی، چاپ اول.
- جنابدی، حسن ابن حسینی (۱۳۷۸). روضه الصفویه، تصحیح غلامرضا مجد طباطبایی، تهران، موقوفات دکتر محمود افشار، چاپ اول.
- جهانگشای خاقان (۱۳۶۴). مقدمه و پیوست الله دتا مضطر، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- حسینی، خورشاه ابن قباد (۱۳۷۹). تاریخ ایلچی نظام شاه، تصحیح محمدرضا نصیری، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ اول.
- خنجی، فضل‌الله روزبهان (۱۳۸۲). تاریخ عالم آرای امینی، تصحیح محمداکبر عثیق، تهران، نشر میراث مکتوب، چاپ اول.
- خواندمیر، غیاث‌الدین ابن‌همام (۱۳۸۰). حبیب السیر، زیر نظر دکتر محمد دبیر سیاقی، تهران، نشر خیام، چاپ چهارم.
- خواندمیر، محمود (۱۳۷۰). ایران در روزگار شاه‌اسماعیل و شاه‌طهماسب صفوی، به کوشش غلامرضا طباطبایی، تهران، موقوفات دکتر محمود افشار، چاپ اول.
- ذهبی، شمس‌الدین (۱۴۱۴ق). سیر اعلام النبلا، تحقیق شعیب ارنأووط، بیروت: مؤسسه الرساله، طبعه العاشره.
- رحیم‌زاده صفوی، علی‌اصغر (۱۳۸۹). زندگانی شاه‌اسماعیل صفوی، تهران: دنیای کتاب، چاپ اول.
- رشیدالدین، فضل‌الله (۱۳۶۴ق). مکاتبات رشیدی، با سعی و اهتمام محمد شفیع، تهران: سلسله نشریات کلیه پنجاب.

روملو، حسن بیگ (۱۳۸۴). احسن التواریخ، تصحیح عبدالحسن نوایی، تهران: انتشارات اساطی، چاپ اول.
رویمر، ن. ر (۱۳۸۹). تاریخ ایران دوره صفویان کمبریج، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر گلشن، چاپ پنجم.
زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۹). دنباله جستجو در تصوف ایران. تهران: امیرکبیر، چاپ سوم.
سیوری، راجر (۱۳۹۱). ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز، چاپ بیست و یکم.
شریعتی فوکلائی، حسن (۱۳۸۸). حکومت شیعی آل کیا در گیلان، قم: انتشارات شیعه‌شناسی، چاپ اول.
شیرازی، عبدی بیگ (۱۳۶۹). تکمله الاخبار، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: نشر نی، چاپ اول.
صفا، ذبیح‌الله (۱۳۵۶). خلاصه تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران از آغاز تا پایان صفوی، تهران: امیرکبیر، چاپ سوم.

صفاکیش، حمیدرضا (۱۳۹۰). صفویان در گذرگاه تاریخ، تهران: انتشارات سخن، چاپ اول.
صفت گل، منصور (۱۳۸۹). ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی، تهران: انتشارات رسا، چاپ دوم.
طغیانی، اسحاق (۱۳۸۵). تفکر شیعه و شعر دوره صفوی، اصفهان: نشر دانشگاه اصفهان، چاپ اول.
عالم آرای شاه اسماعیل (۱۳۸۴). تصحیح و مقدمه اصغر منتظر صاحب، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.

عالم آرای صفوی (۱۳۵۰). تصحیح یدالله شکری، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول.
غفاری قزوینی، قاضی احمد (۱۳۴۳). تاریخ جهان آرا. تهران: کتابخانه حافظ.
فرهانی منفرد، مهدی (۱۳۸۸). مهاجرت علمای شیعه از جبل عامل به ایران در عصر صفوی، تهران: نشر امیرکبیر، چاپ دوم.

فلسفی، نصرالله (۱۳۹۱). زندگانی شاه عباس اول، تهران: انتشارات نگاه، چاپ اول.
قزوینی، ابوالحسن (۱۳۶۷). فوایدالصفویه، تصحیح دکتر مریم میراحمدی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول.

قزوینی، بوداق منشی (۱۳۷۸). جواهرالخبار، تصحیح محسن بهرام‌نژاد، تهران: نشر میراث مکتوب، چاپ اول.
کامل الشیبی، مصطفی (۱۳۷۴). تشیع و تصوف. ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو. تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
کسروی، احمد (۱۳۷۹). شیخ صفی و تبارش، تهران: انتشارات فردوس، چاپ اول.
لاکهارت، لارنس (۱۳۸۳). انقراض سلسله صفویه، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ سوم.

لاهیجی، علی ابن شمس‌الدین (۱۳۶۶). تاریخ خانی، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول.

للو، انجو (۱۳۸۱). سفرنامه ونیزیان در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران: خوارزمی، چاپ دوم.
مدرس، محمدعلی (۱۳۴۷). ریحانه الادب، تبریز: نشرشفق، چاپ دوم.

- مزاوی، میشل (۱۳۶۳). پیدایش دولت صفوی، ترجمه یعقوب آژند، تهران، نشر گستره، چاپ اول.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۳۹). تاریخ گزیده، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر، چاپ اول.
- مستوفی، محمدحسن (۱۳۷۵). زبده التواریخ، به کوشش بهروز گودرزی، تهران: موقوفات افشار، چاپ اول.
- معصوم، میرزاحمد (۱۳۵۱)، تاریخ سلاطین صفوی، به سعی و اهتمام دکتر سید امیرحسن عابدی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول.
- میراحمدی، مریم (۱۳۶۹). دین و دولت در عصر صفوی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم.
- نسفی، شیخ عزیزالدین (۱۳۸۱). زبده الحقایق، با تصحیح و تعلیقات حق‌وردی ناصری، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- هینتس، والتر (۱۳۷۷). تشکیل دولت ملی در ایران، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران، خوارزمی، چاپ چهارم.
- یعقوبی، احمد ابن واضح (۱۳۸۲). تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ نهم.

Researches on the History of Iran during the Islamic Period



Scientific Quarterly Vol 2 Issue 2(4) Summer 2025

An Introduction to the Religious Beliefs and Religious Policy of Shah Ismail I

Amir Taimur Rafiei¹ , Javad Noorian² 

Received: 25.06.2025

Accepted: 17.09.2025

Introduction and Methodology

Shah Ismail Safavi established a Shiite national government in the country in 907 AH by forming the Safavid government, which was based on two elements: Iranian nationality and Twelver Shiism. However, in the meantime, the share of Shiism was much heavier, and at the beginning of the formation of this government, many efforts were made to formalize this religion and try to spread it throughout the country, which was not achieved without killing and violence, according to historical information. However, in the meantime, it is necessary to examine the factors that paved the way for declaring Shiism as the official religion of the country. In other words, the Sufi community before the formation of the Safavid government as the ancestors of Shah Ismail should be investigated and explored in order to achieve a better understanding of why and how the Ahl al-Bayt religion became official. This research aims to first examine the role of Shah Ismail's family in his religious beliefs and convictions, as well as the environment and conditions in which Shah Ismail grew up and was educated, as factors that strengthened the foundations of Shiism in him. It had a worthy impact and then the way of formalizing this religion and its consolidation will be examined and analyzed. In this article, an attempt has been made to answer these two important questions using a descriptive-analytical method and relying on library research: Did Shah Ismail Safavi declare Shiism as the official religion of the country based on political expediency and personal interests, or was this a result of heartfelt and sincere beliefs? And what was his most important action towards achieving this goal? The research hypotheses are also based on two variables. The first is that Shah Ismail Safavi did not have much devotion to Shiite beliefs and his religious actions were mostly rooted in political goals and in order to achieve political and governance goals, he showed himself to be devoted and a believer in Shiite religion. The second hypothesis is that Shah Ismail was a religious person at heart and believed in the guardianship of the infallible Imams and all his religious actions were rooted in his heartfelt beliefs. The results of this study show that Shiite, although at different times, contributed greatly to advancing his political goals, nevertheless, a large part of the choice of Shiite as the

¹. Assistant Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Mahallat Azad University, Markazi, Iran.
(Corresponding author) Email: Amirteymour_rafeei@yahoo.com

². PhD in Islamic History, Faculty of Humanities, Mahallat Azad University, Markazi, Iran.

official religion of the country was due to his heartfelt beliefs and those of the Qizilbas around him, so that in order to achieve it, he initially and in some cases resorted to violence and force, and then used Shiite scholars to promote and consolidate it. Due to the importance of the issue of Shah Ismail's religious policy and the relationship between the officialization of Shiite and his beliefs and convictions, studies conducted in this field It is not enough, and valuable books that have been written in this field, such as the book *Introduction to the Relations between Religion and State in Safavid Iran* by Dr. Hashem Aghajari or the book *Relations between Religion and State in the Safavid Era* by Dr. Maryam Mirahmadi, as well as the book *Structure of Religious Institutions and Thought in Safavid Iran* by Dr. Mansour Sefat Gol, have only looked at the Shiism of Shah Ismail Safavi from a political perspective and have dealt less with his doctrinal issues.

Discussion and Analysis Shah Ismail Safavi was generally considered a believer and disciple of Shiism in his heart and belief for four important reasons. The first is that Shah Ismail had ancestors who were inclined towards Shiism, and his father Sultan Haidar and his grandfather Sheikh Junaid clearly had Shiite tendencies, and it is natural that these tendencies influenced Shah Ismail's Shiism. The second point is that in fact Sultan Haidar, Shah Ismail's father, and his brother Khwaja Ali and his grandfather Junaid, had been killed by the Sunnis of Aq Qoyunlu, in other words, his Shiite family had been killed by the Sunnis, and it is natural that the fire of revenge against them was burning in Ismail's mind. The third point is that Shah Ismail's upbringing in a Shiite environment and under a Shiite mentor had a profound impact on his beliefs and beliefs. In fact, Shah Ismail was the product of being raised in a Shiite environment and trained by a Shiite teacher, Shams al-Din Lahiji. The fourth factor in strengthening Shah Ismail's Shiite beliefs was the Anatolian Turks. Geographically, Anatolia was the culmination of the practical connection of Sufism and Shiism in social movements, which played a very important role in the Safavid movement. Anatolia had originally become a melting pot of free religious beliefs, and the two main parts of these beliefs were Shiism and Sufism. Research on the tribes that formed the Safavid government and were with Shah Ismail shows that these tribes, which included Taklu, Dhul-Qadr, Qaramanlu, Astajlu, Shamlu and Rumlu, had origins in Asia Minor and were therefore influenced by Shiite tendencies, which were very effective in encouraging and helping Shah Ismail and his religious tendencies. The result was that all these factors came together to make Shah Ismail the Shiite, after coming to power, declare Shiism as the official and legal religion of the country. In fact, it can be claimed that the consolidation of Shiism by Shah Ismail went through two basic stages: first, declaring the Twelver Shiism as the official religion of the state and using coercive and violent methods to institutionalize it, and then, in the next stage, inviting Shiite scholars to explain, promote, and expand Shiite teachings. One of the most important measures taken by Shah Ismail during this period and which can be analyzed in line with his religious policy is inviting Shiite scholars to Iran. In fact, if we look at this issue with fairness, we must admit that if this invitation had not been made and Shiite doctrinal, theological, and philosophical issues had not been written and developed by Shiite scholars at this stage, the policy of officializing Shiism would certainly not have been very successful.



Researches on the History of Iran during the Islamic period

Scientific Quarterly Volume 2 Issue 2 Summer 2025

Critical Re-examination of Reports by Officers of the Royal Navy of Britain A Case Study of Bandar Abbas	18
<i>Behzad Ehsanizadeh</i>	
Contemplation on Jihadi Fatwas in Russia's War.....	38
<i>Morteza Salehi Samankolaei, Sayed Alireza Altabi & Feizollah Bonaksh Garmak</i>	
History of the Forgotten: Representation of Women and Girls in the Press of Khorasan during the Qajar Era.....	58
<i>Elahe Mah Puri, Sina Forouzan, Zohair Siaman Gorji & Ghazem Mohammadi</i>	
An examination of tax exemptions and reduction on foodstuffs and associated items in Qajar era edict inscriptions.....	84
<i>Behar Movassagh & Ghobad Manoochehchi</i>	
Civilizational Convergence, Political Divergence: An Analysis of the Impact of Cultural Factors in Iran-Afghanistan Relations.....	108
<i>Samaneh Saeedi & Majid Reza Rajabi</i>	
An Introduction to the Religious Beliefs and Religious Policy of Shah Ismail I.....	131
<i>Amir Tahmineh Rafei & Javad Nozari</i>	

